

گناهان دوازده گانه

(نویسنده : سرجیو اسکاتاکلینی ----- ترجمه : رامین بسطامی)

دیباچه

خیلی ها با خواندن این کتاب خواهند گفت : ای کاش من این کتاب را خیلی وقت پیش خوانده بودم . هر کس با بازنگری مطالب آن اذعان می کند که در صفحات کتاب مزبور حکمت رامی توان یافت .

این کتاب مثل راهنمای جاده است که به ما می گوید مسافران قبلی که از این جاده گذشته اند کجاها تصادف کرده اند و چرا ! در جاده های زمینی یا خطوط هوایی همواره پس از هر سانحه ، گروهی به تحقیق و بررسی عامل آن سانحه می پردازند . مسافران آتی می توانند از نتایج این بررسی ها درسهای مفیدی بگیرند.

کتابی که دوستم سرجیو اسکاتاکلینی نوشته ، مفصلاً به تشریح این دوازده سانحه در روند زندگی می پردازد. وقتی از نتایج درس عبرت نگیریم ، ناگزیر تاریخ را تکرار می کنیم . اگر شما هم مثل خود من از خواندن این تیتیر مربوط به اخبار افتضاحاتی که در عالم مسیحیت اتفاق می افتد خسته شده اید ، پس این کتاب را با دقت بخوانید !

دیدگاههای سرجیو اسکاتاکلینی بی تردید نجات بخش است . به باور من کتاب حاضر می تواند هر کسی را از سقوط در ورطه گناه نجات دهد. سرجیو در این مورد که پدر مهربان آسمانی « شما را از سقوط حفظ خواهد نمود » - به شرط آنکه مسیحیانی محتاط باشید - با یهودیان هم عقیده است . در راهی که « فرشتگان جرأت پا گذاشتن در آن را ندارند ! » نباید سراسیمه شوید . « حفظ شدن » از « تسلیم شدن » بهتر است . من شخصاً به هنگام سقوط به ته دره از اینکه آمبولانسی را حاضر و آماده ببینم خوشوقت می شوم ، ولی چقدر بهتر است که در همان بالای پرتگاه نرده هایی نصب شده باشد که جلوی سقوط را بگیرند.

فکر می کنم همه ما با این مطلب موافق باشیم که با مانع برخورد کردن و قدری کوفته شدن از سقوط به ته دره و کاملاً له شدن بهتر است . این کتاب از باند پیچی پانین پرتگاه خیلی بهتر است ؛ در واقع کتاب سرجیو حکم نرده های کنار جاده را دارد ! نگذارید عنوان بحران انگیز کتاب شما را مرعوب ساخته از خواندنش منصرف سازد . همسفر عزیز ، شما به این کتاب راهنما نیاز دارید .

گاهی وقتها داشتن اطلاعاتی از زندگی خود نگارنده در تأثیر گذاری کتاب نقش زیادی می تواند داشته باشد . سرجیو هر آنچه را که می نویسد با تمام وجود در زندگی عملی خویش به کار می بندد . و به راستی مصداق کامل عنوان « مرد خدایی که در او هیچ فریب نیست » می باشد . سرجیو روحی پاک و بی آلایش دارد . کلام او از سرچشمه پاک است . من هر آنچه را که می خوانم وارد قلبم می سازم ، چون هم منبع کلام را می شناسم و هر ظرف آن را .

تامی تنی

پیشگفتار

مجنوب شدن با آتش او

در ماه می ۱۹۹۷ با اعضای کلیسایم در شهر لاپلاتا آرژانتین خداحافظی کرده و به ایشان گفتم : هفته دیگر به نزدتان باز خواهم گشت ؛ می خواهم به چند جلسه بیداری که در ایالات متحده برگزار شده سری بزنم . از کارهای عظیمی که خداوند در سراسر دنیا انجام می دهد برایتان خبرهایی خواهم آورد . اصولاً فکر می کردم وضع از نظر رابطه با خدا خیلی خوب است و فقط به لمسی دیگر از جانب او نیاز دارم که در اثر حضور در این بیداریها آن لمس هم انجام خواهد گرفت . فرض من این بود که مواجهه با بیداری ها صرفاً خدمت مرا تقویت خواهد بخشید . اصلاً نمی توانستم تصور کنم که خدا قرار است در زندگیم انقلابی بر پا کند.

اما نا گفته نماند که از ماهها پیش با گریه دعایی عجیب می کردم . بارها هنگامی که زانو زده بودم خود را در حال گفتن این عبارت می دیدم : « خداوندا اگر نمی خواهی بیداری دیگری ایجاد کنی ، پس مرا به آسمان ببر . چون دیگر نمی خواهم زنده بمانم » . هر بار سعی می کردم روحم را به خاطر این دعا سرزنش کنم ، چون من زن و سه فرزند داشتم ؛ کار خدمت هم بد پیش نمی رفت باخود می اندیشیدم : من نباید این طور دعا کنم ؛ ممکن است خداوند دعایم را اجابت کند !

آنگاه متوجه شدم که روح القدس برای دیدن بیداری ها باری در قلبم گذاشته است . برای خدا احساس تشنگی مقدس بیشتری می کردم . جان ناکس همیشه می گفت : « خداوندا اگر اسکاتلند را به من ندهی ، خواهم مرد » . دعای من این است که شما خواننده گرامی برای بیداری حتی پیش از جان خود اشتیاق پیدا کنید؛ اشتیاق برای مشاهده این صحنه که کل ملتتان در زیر قدرت خدا می لرزند.

من هم مثل خیلی های دیگر برای بیداری دعا می کردم ، ولی برایش آماده نبودم . قصدم این بود که از بیداری در آمریکا برای اعضای کلیسایم گزارشهایی به همراه بیاورم . به یکی از محللهایی که در آن بیداری روحانی ایجاد شده بود رفتم و از آنچه دیدم ، در خداوند شادمان شدم . خیلی هیجان زده بودم . صبح روز بعد خیلی زود از خواب برخاستم تا به مقصد انیدیانای شمالی یعنی محل سکونت خانواده همسرم حرکت کنم .

در روز بعد در کلیسایی موعظه داشتم ولی قرار شده بود سر راهم به کلیسای دیگری بروم و خدمت جماعت آنجا سلامی عرض کنم و زود جلسه راترک گویم . بر طبق برنامه فقط چند دقیقه وقت داشتم چون واعظ میهمان دیگری قرار بود در آنجا موعظه کند ؛ و خود من هم که باید برای وعظ به کلیسای دیگری می رفتم . ولی نقشه خدا چیزی دیگر بود . خدمت اعضای آن کلیسا سلامی عرض کردم . آنگاه شبان کلیسا گفت : « می خواهم از کشیش سرجیو تقاضا کنم تشریف بیاورند جلو تا پیش از ترک اینجا برایشان دعا کنم تا با خود آتش خدا را به کلیسایی که قرار است در آن موعظه کنند ، ببرند ».

چند نفر از جوانان به آرامی شروع به دعا کردن نمودند . همه چیز آرام و تحت نظم پیش می رفت . چشمانم را بسته بودم و اصلاً به بیداری یا چیز دیگری فکر نمی کردم . فقط برای رفتن به آن کلیسای دیگر عجله داشتم . ولی ناگهان دستانم که به هم قلابشان کرده بودم شروع به لرزیدن کردند ؛ بدون اینکه تسلطی روی آنها داشته باشم . در فرقه ما و خصوصاً با نوع تربیتی که من از پدرم گرفته ام ، کنترل جلسه باید از دست رهبر یا واعظ خارج نشود . اجازه می دهیم خدا از وجود ما استفاده کند ولی نمی گذاریم اوضاع از دستانم به در رود . اعتقاد ما بر این است که اگر کنترل جلسه از دست رهبر خارج شود ، بقیه اعضا هم کنترل خود را از دست خواهند داد.

اما برای اولین بار در طول زندگیم اتفاقی برایم افتاد که کنترل را از دست دادم . با خود اندیشیدم : این که خیلی بی جا و بی ربط است ! چشمانم را گشودم و به حضار نگاه کردم . جز خودم هیچ کس دیگری نمی لرزید . پس سعی کردم جلوی لرزش را بگیرم . دستهایم را محکم تر به هم فشار دادم تا جلوی تکان گرفته شود ولی تمام بدنم شروع کرد به لرزیدن . به فکر رسید زانوهایم را قفل کنم ولی همین کار باعث شد محکم به زمین بیفتم.

چیز غریبی اتفاق افتاده بود . مرتبا به خودم می گفتم : این درست نیست ، باید بلند شوم . روی زمین افتاده بودم و بدون اینکه هیچ تسلطی بر خودم داشته باشم ، به شدت می لرزیدم . به مردم نگاه می کردم و آنها به من . دیگر کسی دعا نمی کرد ! شبان اکنون داشت چند سرود را رهبری می کرد . من لحظه ای می گریستم و لحظه ای بعد می خندیدم . همزمان و باهم احساس ناراحتی ، بهت و خوشحالی داشتم .

گفتم : باید از اینجا خارج شوم . سه بار تلاش کردم روی پاهایم بایستم . بار سوم دو تن از انتظامات کمکم کردند تا روی پاهایم قرار بگیرم . کمک شبان کنارم بود . شبان از روی سکو به پائین آمد و مقابل آن ، همان جانی که من ایستاده بودم قرار گرفت . با گریه گفتم : جناب کشیش نگذارید من باعث برهم خوردن این جلسه شوم ؛ خواهش میکنم مرا از اینجا بیرون ببرید .

آن برادر بازویش را دور شانه ام حلقه کرد و گفت : برادر ، شما جلسه ما را بر هم نمی زنید ، این حضور خداست . کلمات او مثل مرهمی شفا بخش بر جان من اثر کرد . می دانستم که وقتی جلال خدا به شکلی نو متجلی می شود ، چقدر مهم است که انسانهای دینداری شاهد آن تجربه باشند و آنچه می گذرد درک کنند .

بالاخره مرا از جایم حرکت دادند اول فکر کردم می خواهند به اتاقی خلوت ببرند چون می خواستم با خدا تنها باشم . ولی با کمال تأسف مرا در ردیف جلو جلو نشانده ! هم چنان می لرزیدم و هر چند دقیقه یکبار به زمین می افتادم . کسی مرا از زمین بلند میکرد و دوباره روی نیمکت می نشاند . تا جایی که می توانستم کوشیدم برخورد مسلط باشم ، ولی هر چه بیشتر سعی میکردم ، امواج روح القدس با قدرت بیشتری بر من فرود می آمد . جلال او آنجا حضور داشت . نمی دانستم این تجربه را چه بنامم .

شخصی بدون اینکه با من مشورت به کلیسایی که قرار بود در آن موعظه کنم رفت و به شبانش خبر داد که « امروز سرگیو نمی تواند به کلیسایتان بیاید » . دو هفته طول کشید تا من بتوانم در آن کلیسا موعظه کنم ! در این مقطع از تجربه ام هنوز در فکرم هیچ چیز عوض نشده بود . هنوز افکارم تازه نشده بود . بدنام می لرزیدم و امواج جلال خداوند را می توانستم حس کنم . اما نمی دانستم این به چه معناست . کتاب مقدس با ما از معجزات ، آیات و عجایب سخن می گوید . من ایمان دارم که تجربه ام آیتی از سوی خداوند بود تا توجه مرا جلب کند . و به راستی که ا و توجهم را جلب کرد ! تا شش روز بعد همه بیست و چهار ساعت شبانه روز من آماده و در دسترس او بودم .

سرانجام برادری نزد آمد و پرسشی کرد که قدری تحقیرآمیز بود : « برادر ، آیا می خواهید شما را به خانه برسانیم ؟ » گفتم : « بله فکر می کنم بهتر باشد » در طول راه فقط دعایم این بود که « خداوندا ، نگذار پدرزن و مادرزن مرا در این حال ببینند . » دعا می کردم وقتی رسیدم ، هیچکدام از آنها خانه نداشتند . میان من و خانواده همسر یک جور تنش الهیاتی وجود داشت و فکر نمی کردم آنها این مواجهه قوی و غیر معمول با روح القدس را بپذیرند . در دعا می گفتم : « خداوندا ، نگذار این مسئله باعث جدایی و تفرقه شود . » ولی خداوند دعایم را اجابت نکرد و وقتی به خانه رسیدم و در را گشودیم پدرزن و مادرزن درست مقابل ایستاده بودند . نمی توانستم درست راه بروم ، به همین خاطر آن برادری که مرا به خانه رسانده بود ، زیر بغلم را گرفته بود تا زمین نخورم ؛ درست مثل آدمهای مست تلوتلو می خوردم . مرتب عرق می ریختم و نمی توانستم واضح حرف بزنم ، ولی یادم هست که به مادرزنم گفتم : « مامان من حال خوب است ؛ نگران نباش فقط خواهش میکنم به من نگاه نکن . » مادرزنم بی درنگ دستهایش را به سوی آسمان برافراشت و شروع به ستایش و تمجید خدا نمود . از اینکه دیده بود خدا مرا لمس کرده ، تصمیم گرفت سه روز روزه بگیرد . در حالی که با سختی سعی می کرد خودم را به اتاق خوابم رسانم ، در نهایت شگفتی می شنیدم که می گوید : « این همان چیزی است که کلیسای ما بدان نیاز دارد ! » مردی که مرا به خانه رسانده بود ، شروع کرد به توضیح دادن که برای من در کلیسا چه اتفاقی افتاده است . من هم از همین فرصت استفاده کرده از پله ها بالا رفتم و خودم را به اتاق خواب رساندم و در را بستم ؛ خوشحال از اینکه بالاخره تنها شده ام . همچنان می لرزیدم و اشک می ریختم ، و نمی دانستم چه اتفاقی در حال وقوع است . دو ساعت بعد تجلیات ظاهری حضور خدا به کلی برطرف شده بود ؛ دیگر نمی لرزیدم و همه چیز خوب بود به خودم گفتم : « هی پسر ، برای اعضای کلیسایم در لاپلاتا چه حرفهایی دارم بگویم . » فکر میکردم این پایان ماجراست .

از آنجائی که به «حالت عادی برگشته بودم، به طبقه پائین رفتم تا برای پدرزن و مادرزنم توضیح بدهم که چه اتفاقی افتاده بود. پیش از اینکه بتوانم حرفی بزنم مادرزنم بشقاب غذا مقابلم گذاشت و خارج شد و گفت: آیا خداوند عالی نیست؟ به محض اینکه این جمله از دهانش خارج شد دوباره جلال خداوند بر من فرود آمد. از پشت پر زمین افتادم و شروع به لرزیدن کردم. بار دیگر سینه خیز به طبقه بالا رفتم و به درون اتاقم خزیدم!

درست این بود که با شبان کلیسایی که قرار بود در آنجا موعظه کنم تماس بگیرم ولی حتی قادر نبودم گوشی تلفن را بردارم. دعا می کردم: خداوندا، اگر این تجربه از طرف توست، پس چرا نمی توانم کار تو را انجام دهم؟ اگر این طور باشد باید بتوانم بیش از پیش به تو خدمت کنم. روی میز مطالعه ام فهرستی از کارهایی را که باید انجام دهم قرار داشت. بلیت هواپیمایی که خریده بودم تا با آن به کلیسای بعدی بروم، بسیار گران بود، از این رو احساس میکردم که باید هر چه زودتر به سر کارم برگردم. به لیست کارهایم نگاه می کردم و لیست هم به من نگاه می کرد می خواستم مشغول کار خداوند شوم، ولی نمی فهمیدم که خداوند برایم نقشه دیگری تدارک دیده است. او به برنامه کاری من اعتنایی نداشت!

برای شش روز تمام در حضور خدای قادر مطلق بودم. در همان اتاق خواب منزل پدرزنم اشک می ریختم و گریه می کردم. وقتی فکر می کردم عالم عادی شده بلافاصله کراوات می بستم و کتم را می پوشیدم و آماده می شدم. ولی پیش از اینکه پایم را از درگاه خانه بیرون بگذارم، باز قدرت خدا بر من نازل می شد و مرا به زمین می انداخت به طوری که قادر به برخاستن نبودم و گاه ساعتها طول می کشید تا بتوانم از جایم بلند شوم.

فردای روزی که در آن کلیسا بدان حال دچار شدم، حضور خداوند از روز پیش حتی قوی تر شده بود. حدود ساعت ۷ بامداد شروع به اتو کردن پیراهن نمودم، ولی این اطو کردن تا ساعت ۳ بعد از ظهر هنوز تمام نشده بود. در خلال این ساعات جلال خداوند اتاق را پر ساخته بود و من بر زمین افتاده او را می پرستیدم. در آن زمان نمی دانستم اوضاع از چه قرار است، ولی بعدا فهمیدم که آنچه مرا به خود مشغول داشته، آتش قدوسیت اوست.

یحیی تعمید دهنده این پدیده را به وضوح در متی ۳: ۱۱ توضیح داده است: من شما را برای توبه، با آب تعمید می دهم؛ اما آن که پس از من می آید توانا تر از من است... او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

خدا با ما همسان نیست. او خیلی از ما توانا تر است. به همین دلیل است که نمی تواند در الگوهای مذهبی ما بگنجد. به همین خاطر است که ما نمی توانیم با داشتن مشکهای کهنه خود تحمل ریختن شراب نئی روح او را داشته باشیم. باید نخست مشکهای خود را عوض کنیم تا بعد روح ما نازل گردد. اگر به روشهای و الگوهای انسانی خود متکی باشید، وقتی روح القدس بیاید، مشکهای کهنه تان پاره خواهد شد. ولی مشکهای نو فرق می کنند. این مشکها قابلیت اتساع دارند.

خیلی ها می گویند: «آه، من پانزده سال پیش روح القدس را یافتم» من یقین دارم که در لحظه ایمان آوردن به عیسی مسیح، روح القدس را نیز می یابیم. اما این تازه آغاز کار است. حضور او با ماست؛ بدون روح القدس نمی توانیم مسیحی باشیم. ولی باید تعمید روح القدس را از آتش روح القدس جدا کنیم چون این دو، مقوله های متفاوت هستند.

من در همان روزهای نخست امواج روح القدس را حس کردم، اما تا روز سوم هنوز ذهنم عوض نشده بود. در آن روز بود که زیر آتش خداوند قرار گرفتم. آن روز همه چیز عوض شد. وقتی از خواب بیدار شدم، حزن عمیق اتاق را فرو گرفته بود. آن حضور زیبا که در دو روز قبل مرا در آغوش گرفته محبت کرده بود، اکنون مرا از خود می راند. به طرزی قوی و خطرناک به من نزدیک بود.

آن روز صبح، قدوسیت خدا چنان به من نزدیک شد و در آن اتاق چنان قوی بود که ترس مرا فرا گرفت. عقب عقب رفتم تا به دیوار خوردم، آنگاه اندیشیدم: «من دارم چه می کنم؟ این حضور خداوند است؛ نمی توانم خود را از آن پنهان سازم.» دعا کردم: «خداوند، دیگر بس است، نمی توانم تحمل کنم.» نخستین باری بود که چنین داعی می کردم. چنان ترسیده بودم که گفتم: «خداوندا، فکر نمی کنم قادر به

تحملش باشم . تو خیلی قدوسی .» چنین ادامه دادم : « خداوندا ، موضوع چیست ؟ می دانم که یک جای کار ایراد دارد . خواهش میکنم بر من رحم کن و اینجا مرا نکش .» بعد از ظهر آن روز برای قدم زدن از خانه خارج شدم . قدرت خدا به طور ناگهانی بر من فرود آمد و با زانوانم روی زمین افتادم . چنان ناگهانی و غافلگیر کننده بود که بی درنگ بغضم ترکید و زار زار گریستم . آنوقت روح القدس تصاویری از گناهانی که در طول زندگیم مرتکب شده بودم نشانم داد موضوعاتی که هیچوقت حلشان نکرده بودم.

من در خانواده مسیحی به دنیا آمده و پرورش یافته بودم . والدینم عادت داشتند که برایم حتی از سنین خردسال کتاب مقدس بخوانند . آنان طریقه‌های خداوند را به من آموخته بودند . اما حالا خدا مرا با آنچه که من « گناهان قابل اغماض » می نامیدمشان و تصور می کردم او به آنها اهمیتی نمی دهد ، مواجه می ساخت . من یکی از دروغهای شریر را که گفته بود ما همیشه یک درصدی از گناهان عمدی در وجودمان داریم را باور کرده بودم . اکنون روح القدس در برابرم ایستادگی می کرد . او دیگر مرا در آغوش خود نمی گرفت.

در حالی که روی زمین افتاده بودم ، خداوند روی نکات خاصی از زندگیم انگشت گذارد ؛ نکاتی که درست نبودند و باید اصلاح می شدند . با خود فکر کرده بودم مرور زمان آنها را پاک کرده ، چون مواردی بسیار کوچک بودند . ولی خداوند به یادم آورد که گناهان کوچک به هر جهت گناه محسوب می شوند . همه گناهان گناه محسوب شده و مخربند . خاطرات اوقاتی که دل خود را در برابر برادری سخت ساخته بودم مثل برق از ذهنم گذشت . می توانستم دقیقاً محلی را که آن اتفاق افتاده بود ببینم . من هرگز با او بد رفتاری نکرده بودم ، ولی در دلم عهد بسته بودم که هرگز دوباره به او نزدیک نشوم . همین طور به یادم آمد که بارها چشمانم را برای مدت‌های مدید به تصاویری دوخته بودم که خدا را خشنود نمی ساختند .

در همان حال که افتاده بودم ، به خاطر گناهانم شروع به گریستن کردم . چنان احساس ندامت می کردم که حس کردم مریض شده ام ، گویی تبی تمام بدنم را فرا گرفت . روح القدس شروع به سخن گفتن با من کرد و من تازه اینجا بودم که متوجه شدم هدف خدا از این کارها چیست . آیه ای را به یاد آوردم که می گوید : « چون ولرمی نه گرم و نه سرد ، چیزی نمانده که تو را چون تف از دهان بیرون بیندازم .» (مکاشفه ۳ : ۶)

شوکه شدم : « خداوندا من سالها خادم تو بوده ام . من واعظ کلام تو هستم . همین هفته پیش بود که روزه گرفته بودم . هر روز هم دعا می کنم . چگونه من اینقدر فریب خورده ام ؟ چرا پیش از این هرگز متوجه نشده بودم ؟ »

خداوند به من گفت : ای کاش مثل یک بت پرست سرد بودی ، تا من بار دیگر می توانستم نجاتت بدهم ، یا مثل یک ایمانداري که ۱۰۰٪ وجودش را تسلیم من کرده گرم بودی . آن وقت تو را در طریق خودم به کار می‌گرفتم .» سپس خداوند پاسخ پرسش مرا در این رابطه که چرا پیشتر متوجه نشده بودم ، داد : « دل از همه چیز فریبنده تر است و بسیار مریض است .» بسیار متوحش شده بودم ؛ آن لحظه را نمی توانستم باور کنم . آنوقت خداوند باز با من حرف زد و خیلی آشکار گفت : « تقدس نود و هشت درصدی کافی نیست.»

به تعبیری من یک فریسی تمام عیار بودم . در کلیسای مسیحی پرورش یافته بودم . هدفم این بود که نسبتاً مقدس باشم ، ظاهراً خوب و خوش نما باشد با نمره ۸۰ از امتحان قبول شوم و اصطلاحاً امتیاز « ب » بگیرم . اما خداوند چیز دیگری می خواست .

او مرا به خاطر پارسا نمایی ام توبیخ نمود و دروغ و فریب دلم را آشکار ساخت . آن وقت که به بزرگترین اشتباهم پی بردم : من سعی نمی کردم شبیه عیسی باشم ؛ فقط می کوشیدم آدم نسبتاً خوبی باشم . در آن لحظه احساس کردم همه دینداری ها و انضباط های روحانی ام در نظر او مثل یک لته ملوث است . پیش از آن روز ایمان نداشتم که خداوند مرا خوانده تا شبیه مسیح باشم . یک هفته پیش از سفرم به ایالات متحده با دعا و روزه فراوان مثلاً خودم را آماده ساخته بودم و نسبت به خودم احساس خوبی داشتم . دلخوشیم این بود که الان ۹۰٪ یا حتی بیشتر مقدس هستم . حالا فهمیده بودم که این کافی نیست . گاهی ما به گناهان ظاهراً بی اهمیت اجازه می دهیم وارد قلبمان شوند . ولی باید از خودمان بپرسیم : « فکر می کنی با داشتن چند گناه خداوند به تو اجازه ورود به آسمان را می دهد ؟ به خیالت روزی که خداوند بیاید ، می گذارد چند درصد بدی و پلیدی را در خودت نگهداری ؟ چند تا بت می توانی با خودت به آسمان ببری ؟ »

اگر می خواهیم شبیه عیسی بشویم ، باید با هر فکری که منجر به تسامح و سهل انگاری نسبت به گناه می شود مقابله کنیم و آن فکر را مغلوب سازیم .

در آن زمانی که در حضور خدا بودم ، او با کلماتی که حتی یک بچه هم قادر به فهمیدنش بود با من حرف می زد . در آن لحظات در شرایطی بودم که ذهنم توان درک مسائل پیچیده تر را نداشت . او به من گفت : «هیچکس صبح از خواب بلند نمی شود و فنجانی چای یا قهوه درست نمی کند بعد قطره ای زهر بدان افزوده بعد با قاشق هم بزند و تا ته سر بکشد .» بعد در باره کلیسا شروع به صحبت کرد : «در کلیسا کسانی هستند که می گذارند زهر وارد قلب و فکرشان شود ، و همین باعث هلاکت آنها می شود . هیچکس بطری آبی را که رویش نوشته ۹۸٪ آب معدنی خالص ؛ ۲٪ فاضلاب ، نمی خورد . اما این درست همان کاری است که بسیاری از مسیحیان با زندگی خود می کنند .»

بسیاری از مردم حیران از خود می پرسند چرا قدرت خدا را اینقدر سریع از دست داده ام ؟ شاید به این دلیل است که من آدم ناموفقی هستم و یا شاید چون آموزش ندیده ام . من به شما می گویم که اگر حتی یک درصد گناه عمدی در زندگیمان باشد ، همان مقدار اندک می تواند نهایتاً منجر به تباهی زندگی ایمانی ما شود. گریستم ، اعتراف کردم و توبه نمودم . خداوند گناهان مشخصی از زندگیم را به من خاطر نشان ساخت. او اصلاً به کلیات اشاره ای نکرد ؛ به طرز دردناکی روی جزئیات انگشت گذاشت.

یکی از کارهایی که شیطان به ویژه در کلیسا انجام می دهد ایجاد حس تقصیر است . کتاب مقدس می گوید که شیطان مدعی برادران است . او می آید تا ما را به حس تقصیری کلی گرفتار سازد . هرگز در رفع آن کمکی به ما نمی کند . از این رو هر کاری می کنیم احساس بدی داریم . هستند بعضی رهبران و خادمانی که با تمام دل در کار خداوند می کوشند ، ولی از حس تقصیر همیشه در رنج و عذابند . پیش از هر موعظه مجبورند از این حس تقصیر برای ساعتی هم که شده خلاص شوند ، ولی بعد باز به سراغشان می آید . این کاری نیست که روح القدس می کند .

کار روح القدس این است که جهان را مجاب کند به لحاظ گناه ، تقصیرکار است (یوحنا ۸: ۱۶) . او خیلی مستقیم و مشخص سخن می گوید و کلامش نیز بسیار صریح و روشن است . او به ما خواهد گفت که چه چیزهایی در دلها ، افکار و احساساتمان اشتباه است و از ما می خواهد از اشتباهات خود توبه کنیم . او ما را عوض خواهد کرد ؛ کار روح القدس همین است . کاری که با کار شیطان اختلافی فاحش دارد.

شیطان می آید تا زندگیها را تباه نماید و هر خادم مسیحی را به سرخوردگی و تنهایی دچار سازد . کسانی هستند که می گویند : «خدا کند کسی از زندگی شخصی و داخلی من آگاه نشود .» ولی من به شما می گویم که اگر آتش روح القدس بر شما بیاید ؛ همصدا با پولس رسول خواهید گفت : «در خود عیبی نمی بینم» زندگیتان به خاطر عیسی پاک و بی عیب خواهد گردید . واقعا که ما به این آتش خیلی نیازمندیم !

آن روز به اتاق برگشتم و کم کم احساس کردم که شادی خداوند دوباره به قلبم باز می گردد . اکنون دیگر از جایی که در آن زمینگیر شده بودم به مکانی دیگر منتقل شده بودم . شادی خداوند در آن اتاق بود . شهادت خودم را تنها از این جهت که شما بدانید در این سوی دنیا چه اتفاقی می افتد برایتان تعریف نکردم بلکه بدین خاطر آن را با شما در میان نهادم که می دانم خداوند می خواهد همان چیزی را که به من داده – یعنی آتش قدوسیت را – به شما نیز بدهد . این همان چیزی است که وی با اشتیاق می خواهد در این زمانه حساس بر کلیسایش بریزد.

آنچه که من پیرامون تقدس آموخته ام

در زندگی رهبران کتاب مقدسی چون موسی ، یوشع ، ایلیا ، داود و پطرس چه نقطه مشترکی می توانیم پیدا کنیم ؟ شاید بشود ایمان بزرگی که آنها و دیگر رهبران بزرگ کتاب مقدسی در عرصه زندگی با خدا از خود بروز دادند . شاید شما بگویید نقطه مشترک آنها تاثیر عمیقی است که هر یک بر قوم خود- و بر کلیسای امروز – گذارده اند .

اما رشته ای دیگر هست که نه تنها این افراد ، بلکه اشخاصی چون عیسی ، یعقوب ، شمشون ، شانول ، سلیمان ، یونس و رئیس جوان و ثروتمندی که عیسی بدو گفت هر چه داری بفروش و به فقیران بده ، را به هم پیوند می دهد . آن رشته هم چیزی نیست جز گناه ! هر یک از این رهبران به خاطر گناهی که در لحظه نافرمانی از خدا مرتکب شدند ، طعم شکست و رد شدن از سوی خدا را چشیدند ؛ خدایی که دوستش داشتند و خدمتش می کردند.

هیچکدام از این افراد ، آدمهای بد و شریری نبودند . هر یک از آنها را خدا خوانده بود تا قومشان را به سوی پارسایی رهنمون شوند . با این حال بعضی از این رهبران به خاطر گناهشان هلاک شدند ؛ برخی دیگر هم به موقع توبه کردند . هر کدام برای خطای خویش بهایی گزاف پرداختند و شکستهایشان امروز زنگ خطری جدی برای ما است .

هنگامی که خدا توجه مرا به شرح حال کتاب مقدسی این خادمان خدا جلب کرد ، شروع کردم به اندیشیدن در این مورد که چرا گناهان ایشان در کلام خدا ثبت شده است . یقیناً گناهان ایشان محض سرگرمی ما در کتاب مقدس درج نشده . کتاب مقدس احوال این بزرگان را بی کم و کاست نوشته تا هم تشویقمان کند و هم هشدار دهد . مقصود خدا از اشاره به گناهان ایشان ، دلسرد کردن ما نبوده بلکه خواسته قوم خود را از سقوط در دامهای مشابه برحذر دارد (نگ به اول قرنیتان ۱۰: ۱۱)

بسیاری از ایمانداران وقف شده برای مطیعانه زیستن درحضور خدا سخت در کشمکش هستند . وقتی که به مسئله کشمکشمان با اطاعت می اندیشیدم ، دریافتم که بزرگترین مشکل ما ناتوانی مان در حفظ ده فرمان نیست . بزرگترین مشکل ما ، چنان که در این کتاب نیز بدان پرداخته ام ، پرهیز از آن چیزی است که من نامش را « گناهان دوازده گانه » گذاشته ام .

من ایمان دارم که یک بیداری روحانی عظیم در راه است . این بیداری در بخشهایی از دنیا هم اکنون آغاز شده . شاید این بزرگترین بیداری باشد که تاریخ جهان به خود دیده است . این بیداری در زمینه تقدس است که با مسیح و عطایای روح القدس آمیخته شده . خدا در حال انجام کاری تازه و بی سابقه بر روی زمین است.

اغلب وقتی من صحبت از این می کنم که خدا در حال فرستادن بیداری در مورد قدوسیت خودش است ، مردم این بیداری را به چیزی تلخ و منفی ربط می دهند . وقتی از تقدس حرف می زنم ، آنان تصور می کنند که من از زیستن بر طبق یک مجموعه قوانین و قواعد خشک در مورد نوع پوشاک و مدل مو سخن می گویم . آنها تقصیری ندارند چون با کمال تأسف کلیسا در گذشته تقدس را اینگونه تعریف کرده . با تعریفهای غلط گذشته ، تقدس یعنی نکشیدن سیگار و نگاه نکردن به برنامه های سرگرم کننده دنیوی . تقدس حقیقی این نیست!

تعریف کتاب مقدس از تقدس این نیست که انسان بر طبق قواعد و مقررات خاصی زندگی کند . در واقع تقدس حقیقی کار درونی روح القدس در در دل ایماندار است . فقط خداست که می تواند ما را مقدس سازد و او بیشتر علاقمند است که افکار درونی ما را شکل بدهد و از تمام امیال نادرست رهایمان سازد تا اینکه ما را با قواعد رفتاری ساخت ذهن بشر وفق دهد . او می خواهد مسیح را در ما شکل بدهد ! و این کار پالایش، تنها به دست روح القدس انجام پذیر است.

خدا با همه رحمت خود بازانش را به دور کلیسایش حلقه کرده و به او می گوید : « من می خواهم تو را محافظت کنم . نمی خواهم سقوط کنی . نمی خواهم زخم برادری – زخمهای ناشی از یک جنگ روحانی . نمی خواهم خادمانم زخمی باشند . دوستشان دارم . وقتی به گناه آلوده می شوند ، محزون می شوم »

دعا می کنم که این کتاب باعث تشویق و دلگرمی شما شود و شما را به چالش وادارد تا در خدا جایگاهی تازه پیدا کنید . من این کتاب را با نگرش کسی که فکر می کند به مقصود رسیده یا در برابر سقوط و گناه آسیب ناپذیر است ننوشته ام . من هم یکی مثل شما خوانندگان گرامی هستم . چیزهایی که شما را به گریه وامی دارد مرا نیز گریان می سازد . چیزهایی که شادتان میکند . مرا نیز شادمان می سازد . اصلاً ادعا نمی کنم که به کمال رسیده ام . خدا به من آموخته که با قوت خودش در « شاهراه تقدس » گام بردارم . برای شمایی که هم خدمت من در کار پادشاهی خدا هستید آرزو می کنم که بتوانید بدون هیچ جرم یا گناه پنهان به چشمان عیسی نگاه کنید و صدای او را بشنوید که میگوید : « آفرین ، ای خادم نیکو و امین ! »

امیدوارم به این کتاب اجازه دهید تا به شما در دوری جستن از تله های روحانی زندگی کمک کند و دری به سوی یک زندگی مقدس و در عین حال هیجان انگیز و پرمهر بگشاید. دعا می کنم که روح تقدیس کننده خدا که در عبرانیان ۱۲ : ۲۹ « آتش سوزاننده » توصیف شده ملاقاتتان نماید و شما را به صورت او تبدیل نماید.

گناهان دوازده گانه : نمایی کلی

در سال ۲۰۰۰ من به اتفاق خانواده ام از آرژانتین به ایالات متحده نقل مکان کردیم و در این کشور خانه ای خریدیم. خانه ما نو نبود، از این رو تصمیم گرفتیم از چند متخصص فنی که از تعمیرات و بازسازی خانه سر رشته داشتند دعوت کنیم تا کل خانه را بازرسی کنند و ببینند که آیا خانه در شرایط مطلوب قرار دارد یا نه.

دلایل معاملات ملکی به ما تذکر داده بودند که بهتر است خانه را از نظر وجود گاز رادون مورد بازرسی قرار دهیم. من هم با نظر آنها موافقت کردم. همسرم، کتی در حالی که با تعجب به من خیره شده بود، پرسید: « آیا می دانی این یعنی چه ؟ »

در پاسخ گفتم: « من فقط از دلایل معاملات ملکی شنیده ام که رادون گازی خطرناک است که گاهی در خانه ها جمع می شود. او به من گفت که این گاز برای انسان زیان آور است. پس لازم دیدم از این لحاظ خانه را مورد معاینه قرار دهیم » رادون گازی است بی رنگ و بی بو ولی به ریه ها به شدت آسیب می رساند و موجب ابتلا به سرطان می شود.

کتی به من گوشزد کرد که این کار برایمان هزینه هنگفتی در بر خواهد داشت ولی من تصمیم گرفته بودم به هر قیمتی شده این کار را انجام دهم. پس از چندین روز آزمایش متوجه شدیم که میزان گاز رادون در زیرزمین، خصوصاً در شرایط جوی خاصی، بسیار بالا است. از شنیدن این خبر که در خانه ما گاز رادون موجود است، غمگین شدم ولی از این بابت که دست به آزمایش زده بودیم خوشحال بودم. حالا می توانستیم درصدد علاج این مشکل نادیدنی بر آییم. مشکل ما با نصب یک کنتور دایمی برای کنترل میزان گاز رادون و نیز یک هواکش جهت هدایت گاز به بیرون از خانه حل شد. شاید به کل از حضور یک فکر مخرب، یک عادت گناه آلود یا میل و اشتیاق غیر کتاب مقدسی غافل باشیم. آن وقت ناگهان خدا به ما می گوید: « این قسمت را آزمایش کن. من تو را راهنمایی می کنم ولی تو هم باید حواست را جمع کنی. »

من در این کتاب دوازده گناه نادیدنی را که برای قوم خدا، از روزی که گناه به این جهان وارد شده، مانع ایجاد می کنند، مورد بررسی قرار داده ام. هیچکدام از ما دوست نداریم پیوند زناشویی مان، زندگیمان یا کانون خانواده مان با این اشتباه های نادیده گرفته شده یا گناهان نامرئی مسموم شود. کتاب مقدس به ما می گوید: « مرد عادل که پیش شریخ خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است. » (امثال ۲۵ : ۲۶). ما می خواهیم پاکی آسمان را در فکرها و دلهایمان داشته باشیم. حتی با وجودی که هنوز روی زمین زندگی می کنیم، در گذرنامه مان مهر آسمان خورده است. « ما اهل آسمانیم » (فیلیپیان ۳ : ۲۰). خواننده شده ایم تا بر طبق قوانینی متفاوت از قوانین این دنیا عمل کنیم.

من تابعیت دوگانه دارم. آرژانتینی به دنیا آمده ام و تابعیت آمریکایی خود را خودم برگزیده ام. در کشور من داشتن تابعیت دوگانه ایرادی ندارد. و اگر من تابعیت کشور دیگری را بپذیرم از تابعیت کشور خودم خارج نمی شوم. من در مسافرتها ی خارجی ام از هر دو گذرنامه استفاده می کنم. با این حال می دانم که هر کدام از دو کشور متبوعم دارای قوانینی متفاوت از هم هستند.

به همین ترتیب، همه آنانی که تولد تازه یافته اند، انسانهایی دو فرهنگی هستند. شما هم گذرنامه کشور خودتان را دارید و هم گذرنامه پادشاهی آسمان را. هر روزه ما درباره قوانین احکام و مقررات آسمان چیزهایی می آموزیم.

من نمی خواهم بر سر آمدن بیداری خدا به جهان مانع ایجاد کنم و آن را به تاخیر بیندازم و مطمئنم که شما هم دوست ندارید که با تاخیر در فرمانبرداری خویش این بیداری را به تاخیر بیندازید . به همین خاطر ریشه یابی و ریشه کن سازی این دوازده گناه از زندگی هر فرد ایماندار اهمیت حیاتی دارد .

چرا بیداری روحانی نمی آید

خیلی وقتها به جهان پیرامونمان ، همسایگان و زندگی خودمان نگاه می کنیم و از خود می پرسیم : چه می شد اگر بیداری روحانی می آمد ؟ شهر من اصلاً آمادگی آمدن مسیح را ندارد . نه زندگی مردم تغییری می کند و نه از لحاظ روحانی لمس می شود . چه چیزی مانع از آن است که خدا دلها را تکان دهد ؟ خیلی از ما منتظر بیداری روحانی هستیم که همه اقشار اجتماع مان را لمس کند . ولی گویی این بیداری از ما گریزان است . چرا؟ بیداری روحانی یعنی نو شدن کلیسا از طرفی و بیدار شدن بی ایمانان و اصلاح جامعه از طرف دیگر . وقتی خدا با قدرت عظیم خود به حرکت می آید ، نور کلامش بر تاریکی چیره می گردد . هر وقت در میان ملتی یک بیداری اصیل روحانی پدید می آید ، دیر یا زود تاریخ آن ملت عوض می شود . نه تنها کلیسا تازه میشود، بلکه کل شهرها و ملتها در آغوش روح القدس جای می گیرند .

شاید برخی از شما نتوانید باور کنید که چنین چیزی امکان پذیر باشد . پس بگذارید با آوردن مثلی از کتاب مقدس دلگرمتان کنم . به شهر نینوا نگاه کنید (یونس بابهای ۱ - ۴) . هنگامی که یونس کلام خداوند را به آن شهر برد ، همه شهر تحت تاثیر آن قرار گرفت . اهالی نینوا روزه اعلان کردند و همه - اعم از انسان و چهارپا - روزه گرفتند . در نتیجه خدا از داوری ایشان دست برداشت و رحمت خویش را جاری ساخت.

نخستین بیداری روحانی که در کتاب اعمال رسولان وصفش آمده ، تاریخ این سیاره را عوض کرد. بیداری که وعده اش داده شده نیز نسل ما را تکان خواهد داد و کل جهان را متحول خواهد نمود . ولی کلام آخر این است : برای آغاز چنین بیداری در کلیسا ، باید نخست خود را از خطایا و گناهانمان پاک سازیم . این گناهان دوازده گانه کدام ها هستند ؟ خداوند این اصول را در روح من جای داد تا کلیسا را تشویق به غلبه بر گناهان و زیستن « از جلال به جلالی افزونتر » (دوم قرنیتان ۳ : ۱۸) کنم. در هر فصل به یکی از لطماتی که سرپیچی از اراده او به شخصیتهای کتاب مقدسی زده خواهم پرداخت . همچنین نشان خواهم داد که چگونه خدا می تواند به شما کمک کند تا شکستهایتان را به شهادت فیض عظیم خدا تبدیل کنید .

بیانید دقیقتر به این گناهان دوازده گانه نگاهی بیندازیم.

۱ - وقتی ضعف گناه محسوب میشود

در یکی از فصلهای کتاب نگاهی مستقیم خواهیم انداخت به زندگی عیسی ، کاهنی که پسرانش از خدا خیلی دور بودند . عیسی می دانست که پسرانش درگناه غوطه ورنده ، با این حال آنقدر ضعیف بود که نمی توانست در این باره اقدامی بکند . عیسی با مرگی غم انگیز دارفانی را وداع گفت و پسرانش نیز به همین ترتیب ؛ در صورتی که او برای چهل سال وظیفه کهنات قوم اسرائیل را بر عهده داشت .

۲ - به کار بردن اسباب دنیوی برای کسب برکت الهی

با وجودی که به یعقوب از لحظه تولد وعده برکت داده شده بود ، ولی او برای به دست آوردن این برکت به نقشه های انسانی خویش متوسل گردید و این برکت را از برادرش دزدید . چقدر غم انگیز است که امروز بسیاری از اعضای قوم خدا معتقدند که می توانند با گول زدن خدا و دوستانشان به امیال نا مقدس خویش نایل شوند .

۳ - عطای روحانی بدون شخصیت

شمشون نمونه بارز کسی است که در زندگیش از خدا دعوتی آشکار دارد و خدا برای تائید دعوتش به او قدرت روحانی و مافوق طبیعی می دهد . با این وجود چون وی فاقد شخصیت خداپسندانه بود ، گناهاتش به قیمت از دست دادن دیدگان و حتی زندگیش تمام شد . از این داستان غم انگیز یاد می گیریم که توانایی های چشمگیر جسمانی و روحانی نمی توانند جای ثبات شخصیت درونی را بگیرند.

۴ - استفاده از خشم خدایی در طریقی غیرخدایی

نمونه این گناه کسی نیست جز موسی . نخستین باری که بنی اسرائیل محتاج به آب شدند ، خدا به موسی امر فرمود به صخره ضربه ای بزند . او هم با عصایش به صخره ضربه ای زد و آب جاری شد . بار دوم که نیازمند آب شدند ، خدا به او فرمود به صخره بگوید ، ولی او با خشم به صخره کوبید . در کمال شگفتی آب باز هم جاری شد ، ولی موسی به دلیل خشم و اطاعت نسبی اش ، از امتیاز ورود به سرزمین موعود محروم گردید . امروزه چه بسیاری رهبرانی که به خاطر به کارگیری غلط اختیارشان از فیض خدا محروم می شوند .

۵ - رفتن به استقبال دلسردی

ایلیا بر فراز کوه کرمل چهارصد و پنجاه نبی بعل را شکست داد و آتش بیداری خدا را که بر همه قوم فرود آمد ، مشاهده کرد . با این همه کمی بعد دچار افسردگی شدید شد . او خود را تسلیم روح لجوج و سرسخت نومیدی کرد به طوری که هرچند خدا روح وی را از نو تازه ساخت ولی به وی فرمان داد تا کسی دیگر را به جای خود مسح نماید . ما نیز اغلب اسیر افکار مایوس کننده شده حتی وسوسه می شویم که دست به خودکشی بزنیم . ولی اگر در تقدس راستین گام بر می داریم هرگز اجازه نخواهیم داد این افکار منفی شادی مسیح را از دلهایمان بربایند و خود بر آنها فرمان برانند .

۶ - گناه پیش فرض غلط

اندکی پس از فتح جاناته اریحا ، یوشع از خدا فرمان یافت که سپاه خود را به جنگ با عای ببرد ... وی در این جنگ بنی اسرائیل شکست سختی خوردند . یوشع بی خبر از گناهی که در اردوگاه پنهان است ، بر اساس پیش فرضی غلط پیروزی را از آن خود دانسته بود . خیلی ها در زندگی خود با تجربه ای مشابه ماجرای عای دست به گریبان هستند . آنها نمی فهمند که چرا خدا می گذارد شکست بخورند . شاید دلیل شکست مخفی بودن گناهی در اردوگاهشان بوده و اصلاً به فکرشان خطور نکرده که انگیزه ها و امیال خویش را مورد بازرسی قرار دهند . مهم نیست که در گذشته چه پیروزیهایی به دست آورده اید . همواره یک شکست غیر قابل توجیه در کمینتان هست .

۷ - هنگامی که حماقت به گناه تبدیل می شود

شائول پادشاه قربانی دعوت خودش شد ، چرا که برای همه چیز شتاب داشت . او که طاقت نداشت منتظر آمدن سمونیل نبی شود تا آمده و به خداوند قربانی تقدیم نماید ، خودش رشته امور را در دست گرفته شخصا برای خدا قربانی کرد . این حماقت و این شتاب انسانی موجب شد که خدا سلطنت او را رد کند و پادشاهی اش منقرض گردد .

۸ - ناکامی در درک حد و مرز خود

داود گناهی را در زندگیش مخفی کرده بود . پس از گذشت مدتی ، گناه مزبور حتی از نظر خودش هم مخفی شد . شخصی دیگر ، یعنی ناتان نبی ، بود که او را نسبت به واقعیت گناهش بیدار ساخت . حتی با وجودی که گناه داود مخفی بود ، باز تاوان پیامدهای گناهانش را می پرداخت . در طی همین فرایند بود که او نسبت به گناهی که مورد بی توجهی قرار گرفته بود ملزم شد و سرانجام از ته دل توبه کرد .

۹ - غفلت های مهلک

اولین و مهمترین گناهی که رابطه سلیمان را با خدا خراب کرد بی بند و باری جنسی نبود . گناه او آن بود که هشدار خدا در مورد ازدواج با زنان بیگانه (غیر اسرائیلی) را نادیده گرفت . پیوند زناشویی با زنان بت پرست ، دل او را نسبت به بتهای ایشان متمایل گردانید . ما هم مثل سلیمان در زندگی خود نسبت به مسائلی غفلت می ورزیم و دلهایمان را به شریر مایل می نماییم . اگر هوشیار نباشیم ، این غفلتها به هلاکتمان می انجامد .

۱۰ - با بی میلی خدا را خدمت کردن

خدا یونس را فراخواند تا به شهر نینوا رفته در آنجا موعظه کند ، ولی او نمی خواست به آنجا برود . بالاخره با مداخله مافوق طبیعی خدا ، یونس متقاعد به رفتن شد . او از مرحله نا اطاعتی وارد مرحله

اطاعت از روی بی میلی شد و برخلاف میلی باطنی اش راهی نینوا گردید . پاهایش در نینوا بودند ولی دلش آنجا نبود. وقتی از ته دل اطاعت نکنیم مطمئناً یاس و دلسردی به سراغمان خواهد آمد . غالباً ما احساس می کنیم که با اطاعتمان از خدا ، به او لطف می کنیم ، در صورتی که حقیقت چیز دیگری است . ما از روی بی میلی این دست و آن دست میکنیم و در راه انجام مقصود خدا مانع ایجاد می نماییم .

۱۱ – از انسان بیش از خدا ترسیدن

پطرس فطرتاً آدمی بود که می خواست انسانها را بشنود نگره دارد و این اشتباه او را از اعمالش به خوبی میتوان فهمید . هنگامی که با غیریهودیان بود به آنها نشان داد که واقعا آنها را پذیرفته . با این حال وقتی عده ای مذهبی شریعت گرا او را دوره کردند ، از نشست و برخاست با غیر یهودیان خودداری کرد . او دو معیار داشت که هر دو بر مبنای ترس بودند . نشان دادن راستی برای او کار دشواری بود تحت تاثیر دیگران بود که ریاکاری میکرد و این راستی و صداقت باطن او را به مخاطره می افکند . کسانی که از انسان می ترسند، در صدد جلب رضایت انسان بر می آیند . اگر به خصلت خشنود کردن انسانها اجازه بدهیم به درون دلهایمان راه پیدا کند ، عاقبت لغزش خواهیم خورد .

۱۲ – خودداری از رها کردن واپسین بت

واپسین گناه همیشه به صورت یک بت بروز می یابد . در عهد جدید ، جوان ثروتمند و موفقی را می بینیم که با پرسش پیرامون حیات جاویدان به نزد عیسی آمد . او پیشینه مذهبی بی عیب و نقصی داشت ، با این وجود خداوند این زمینه مذهبی را شکافت و در پس آن در درون قلبش بتی یافت . اطاعت ظاهری به تنهایی کاری از پیش نمی برد . باید همیشه آن چیزی را که نمی گذارد از مسیح پیروی کنیم ، شناسایی و ریشه کن نماییم.

هر یک از این افراد سرشناس کتاب مقدسی در یک جنبه از اطاعت نسبت به خدا قصور ورزیدند ، درست همانطور که همه ما قصور ورزیده ایم . ولی خواست من این است که در حین پرداختن به هر یک از این قصورات ، کلیدهایی برای غلبه بر آنها یابیم تا بتوانیم فیض خدا را که به ما توان مقدس زیستن می بخشد ، تجربه کنیم . وقتی قدرت روح القدس در درونتان ساکن شود ، خواهید توانست بر هر خطایی چیره شوید و در اجتماعی که زندگی می کنید ، طلایه دار بیداری روحانی گردید.

فصل اول

گناه عیلی : هنگامی که ضعف ، گناه محسوب می شود

در سال ۱۹۹۹ در کشور زادگاهم آرژانتین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد . پس از آنکه قدرت برای مدت ده سال در دست حزب پرونیست (Peronist) بود ، مردم این بار به حزب رادیکال رای دادند . فرناندو دلاروا (Fernando de la Rúa) نامزد حزب رادیکال برای پست ریاست جمهوری رای آورد . البته او وارث کشور در وضعیتی بود که پرونیستها بر جای گذاشته بودند . واقعا وضعیت دشواری بود . آرژانتین برای حفظ ارزش پزو و برابری با دلار آمریکا مجبور شده بود بیش از یکصد میلیارد دلار زیر بدهی خارجی برود . بسیاری از خدمات دولتی از قبیل شرکتهای مخابرات ، خطوط هواپیمایی ، راه آهن و شرکتهای نفتی به سرمایه گذاران بخش خصوصی فروخته شده بودند .

دلاروا می توانست به موفقیت دست یابد . سابقه اش از نظر فساد مالی خراب نبود و برای مملکت هدفهای خوبی در سر داشت . اما عدم قاطعیت و اقدام به موقع و فقدان استراتژی های صحیح باعث شد که آرژانتینی ها اعتماد خود را نسبت به او از دست بدهند . وقتی مردم فهمیدند که وی فاقد قدرت لازم برای اداره کشور است و وضعیت اقتصادی هم رو به وخامت رفته و بر تعداد بی کاران هر روز افزوده می شود ، نا امیدیشان به استیصال مبدل گشت . اندکی بعد مردم سرخورده در اعتراض به سیاستهای رئیس جمهور به خیابانها ریختند و نتیجه اش کشته شدن بیست و هفت نفر بود . دولت حسابهای شخصی را مسدود نمود . انبوه جمعیت جلوی بانکها ازدحام کرده بودند و از دولت می خواستند ساستهایش را عوض کند . دلاروا مجبور شد تنها پس از سپری کردن دو سال از دوره چهار ساله ریاست جمهوری اش استعفا دهد و با هلی کوپتر از کاخ ریاست جمهوری بگریزد . ضعف سیاسی وی به بهای از دست دادن مقام ریاست جمهوری تمام شد .

در این فصل میخواهیم به یکی از شخصیتهای کتاب مقدسی که با بحرانی مشابه روبرو بود نگاهی بیندازیم . در این فصل خواهیم آموخت که صرف داشتن انگیزه های خوب ، بی مسئولیتی ما را توجیه نمی کند.

مشکل عیلی : کنار آمدن با گناهان دیگران

داستان عیلی را ، کاهنی که چهل سال هدایت قوم اسرائیلی را بر عهده داشت در کتاب سموئیل باب ۲ می یابیم . او ذاتا انسان خوبی بود . نه مرتکب زنا می شد و نه از هدایایی که تقدیم خیمه اجتماع می شد دزدی می کرد . ازکلام خدا چنین بر می آید که او انسان صلح جویی بود . با این حال ، عاقبتش بسیار غم انگیز شد .

عیلی انسان خوبی بود که ازدست رفت . چرا چنین اتفاقی افتاد ؟ در همان باب ۲ سموئیل درباره پسران عیلی که برای خدا هیچ حرمتی قایل نبودند ، چنین می خوانیم:

« عیلى بسیار سالخورده شده بود و هر چه پسرانش با تمامی اسرانیل عمل می نمودند می شنید ، و اینکه چگونه با زنانی که نزد خیمه اجتماع خدمت می کردند ، می خوابیدند . پس به ایشان گفت : چرا چنین کارها را می کنید ، زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می شنوم .» (اول سمونیل ۲ : ۲۲ - ۲۳)

معلوم می شود که وقتی عیلى از اعمال بد پسرانش آگاه شد ، فقط به آنها تذکر داد و به قول معروف پشت دستشان زده بود :

« چنین مکنید ای پسرانم زیرا خبری که می شنوم خوب نیست ، شما باعث عصیان قوم خداوند می باشید . اگر شخصی گناه ورزد ، خدا او را داوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد ، کیست که برای وی شفاعت نماید ؟ » (اول سمونیل ۲ : ۲۴ - ۲۵)

اما با وجودی که عیلى پسرانش را به نرمی سرزنش می کرد ، آنها به تادیب پدر گوش ندادند . دلهای ایشان دیگر سخت شده بود .

با اینکه عیلى دارای انگیزه های خوبی بود ، ولی در برخورد با گناه دیگران ضعیف عمل کرد . او صاحب ردا و دعوت برای رهبری قوم اسرانیلی بود . ظاهرا در جایگاه درستی قرار گرفته بود . با این همه ، مدارایش با گناه به سقوطش انجامید .

سه اشتباه عیلى

عیلى از قدرت اخلاقی لازم برای برخورد شدید و جدی با گناه و شرارت پسرانش برخوردار نبود . او به خاطر ضعف خودش مرتکب سه اشتباه شد . این سه اشتباه بر رهبری موثر وی بر پسرانش و نیز بر کل اسرانیل به شدت تاثیر منفی گذاشت و بر رهبری نر کس دیگری که در اثر ضعف با گناه برخورد نکند ، تاثیر منفی خواهد گذارد . باید به هر قیمتی شده از این سه اشتباه بپرهیزیم .

۱ - او بیش از حد اهل مدارا بود

عیلى گذاشت آدمهای بی بند و بار و فاسد در خدمت روحانی باقی بمانند . حنفی و فینحاس در خیمه اجتماع خدمت می کردند ، ولی در همان خیمه با زنان همخوابه می شدند ! وجدان ایشان چنان داغ شده بود که در برابر دیدگاه خدا و قومش مرتکب زنا می شدند ! اشتباه عیلى آن بود که با این عمل آنها مدارا می کرد . زمانی می آید که خادم خداوند مجبور است چوب تادیب خود را بردارد .

۲ - او بیش از حد ترسو بود

کلام خدا به ما می گوید که عیلى بسیار سالخورده بود (اول سمونیل ۲ : ۲۲) ما باید خیلی مراقب گناهان دوره کهنسالی باشیم . شاید عیلى احساس می کرده که خیلی پیرتر و خسته تر از آن است که با قدرت جلوی پسران شرور و خود سرش بایستد . شاید آنان با پدر سالخورده و ضعیف خویش با پرخاشگری رفتار می کرده اند .

بدیهی است که کهنسالی سن با خود ضعف جسمانی به همراه می آورد ولی نباید بگذاریم که با ضعف روحانی همراه شود ؛ به عبارتی سالخوردگی باید موسم پختگی و بلوغ روحانی باشد . عیلى با ابراز واکنش بزدلانه به وضعیت پیش آمده ، عدم بلوغ خویش را به ثبوت رساند . چقدر غم انگیز است که یک مرد خدا در انتهای زندگیش چنین مفلوکانه سقوط کند ، آن هم به دلیل آنکه گذاشته ضعف جسمانی از وی سلب صلاحیت نماید .

۳ - او بیش از حد دیر اقدام کرد

عیلى آنقدر دیر به توبیخ و سرزنش پسرانش مبادرت ورزید که اصلا به حرفش گوش ندادند . دیگر برای مقابله با شرارت پسرانش خیلی دیر شده بود . شاید عیلى با خود فرض می کرده که چون خودش کاهن است یا چون آنها در کنار خیمه اجتماع بزرگ شده اند ، پس حتما خداوند را وفادارانه خدمت خواهند کرد . بی تردید او از همان زمانی که پسرانش کودکانی بیش نبودند ، نتوانسته بود آنها را به خدمت فرمانبرداری وادارد ... یعنی خیلی وقت پیش از آن که وارد خدمت کهنانت شوند و قوم خدا را با شرارتشان تحت تاثیر

قرار دهند . شرارت ایشان به قدری عظیم بود که کلام خدا می گوید خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد . (آیه ۲۵) .

درسهای کلیدی پیرامون اقتدار روحانی

مسئولیت و اقتدار (یا اختیار) دو مقوله مهم هستند که خدا به خاطرشان حساب و کتاب می خواهد . در اینجا هشت درس ارائه شده که می توانند برای همه سودمند باشند .

۱ – خدا رهبران را مسئول و پاسخگو می داند

شکی نیست که پسران عیسی مردان شروری بودند . کلام خدا می گوید : آنان خدا را نشناختند (اول سمونیل ۲ : ۲۲) . آنها از نظر اخلاقی فاسد بودند و پیوسته گناهانی شرم آور مرتکب می شدند . با این حال خدا به عیسی می گوید : چرا قربانی ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم ، پایمال می کنید ؟ (آیه ۲۹) عیسی در گناهایی که اجازه ارتکابشان را می داد ، شریک بود ! منظور من از اجتناب از چنین خطایی آن نیست که مسیحیت را به بچه هایمان تحمیل کنیم ، بلکه می گویم اگر در کلیسا صاحب اقتدار و اختیاری هستیم ، باید آنانی را که مرتکب گناه می شوند ، بدون مدارا و چشم پوشی از خدمت برکنار نماییم حتی اگر این افراد فرزندانمان باشند . به عبارت دیگر برای دوری گزیدن از این خطا باید در حیطه مسئولیت خود ، همه چیز را در ارتباط با خدا اصلاح کنیم .

من شبانانی را میشناسم که فرزندان زناکار خودشان را کادر خادمان کلیسایشان استخدام کرده اند . البته این می تواند تجربه ای استثنائی باشد . اما مواردی هست که شبانی صرفاً به دلیل حفظ آبروی خود و خانواده اش، از گناهان فرزندش چشم می پوشد ، این اسفناک است چون نبود انضباط کتاب مقدسی به گناه این اجازه را می دهد که پیکره کلیسا مثل سرطان رشد کند .

یک شبان ارشد نمی تواند از داشتن فرزندی گناهکار جلوگیری کند ، اما می تواند دست او را از خدمت کلیسایی کوتاه نماید . اگر آن خادم فرزندش هم نباشد ، باز همان قاعده پابرجا است . یک رهبر روحانی نباید با خادمی که از لحاظ اخلاقی فاسد شده اند ، مدارا کند ، حتی اگر آنها ده یک های کلان بپردازند و در جماعت نفوذ یا سابقه ایمانی زیاد داشته باشند و یا از خویشان و بستگانشان باشند .

۲ – خدا جایگاه دوم را هرگز نخواهد پذیرفت

خدا از عیسی پرسید : چرا پسران خود را زیاده از من محترم می داری ؟ (آیه ۲۹) . خدا دوست ندارد نقش دوم را بازی کند . او می خواهد اول باشد . او آشکارا به ما می گوید : زیرا بیهوده خدایت ، آتش سوزنده و خدای غیور است . (تثنیه ۴ : ۲۴)

عیسی با عدم برخورد با شرارت پسرانش ، عملاً علایق و خواسته های ایشان – و البته گناهانشان – را برتر از علایق و مطالبات خدا قرار داد . هرگز مجاز نیستیم آنچه را که برایمان – یا حتی برای فرزندانمان – عزیز و ارزشمند است ، بر اراده خدا مقدم قرار دهیم . این کار یعنی بت پرستی .

۳ – خدا این حق را دارد که وعده هایش را پس بگیرد

بسیاری از وعده های خدا تنها با بهایی گزاف – فرمانبرداری ما – تحقق می یابند . با وجودی که خداوند به عیسی وعده داده بود که خاندانش تا به ابد او را خدمت خواهند کرد ، ولی به خاطر ناطاعتی عیسی ، خدا تغییر عقیده داد و وعده اش را ملغی نمود و لعنت جای وعده خدا را گرفت :

بنابر این بیهوده خدای اسرائیل می گوید : البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود ، لیکن الان خداوند می گوید : حاشا از من ! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند ، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند ، خوار خواهند شد . اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود .

و تنگی مسکن مرا خواهی دید ، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد ، و مردی پیر در خانه تو ابدًا نخواهد بود و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی‌نمایم . برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد (اول سمونیل ۲ : ۳۰ - ۳۳)

۴ - خدا می‌تواند کسی دیگر را جایگزین سازد

دعوتها و عطایای خداهمه برگشت ناپذیرند . آنچه او برای ما مقدر فرموده دائمی است ، اما نا اطاعتی ما میتواند بهترین نقشه های او را تحت الشعاع خود قرار دهد . خدا پس از لعنت کردن خدمت عیلی و خاندانش، فرمود :

کاهن امینی به جهت خود بر پا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود . (اول سمونیل ۲ : ۳۵)

آن وقت خدا سمونیل کاهن امین خود را برپا داشت . چقدر تصمیم راسخ حنا برای تربیت پسرش در طریق خداوند و آماده شدنش برای خدمت با نگرش عیلی که در قبال گناهان و قیحانه پسرانش در حضور خداوند تنها به سرزنش ملایم بسنده کرد ، تفاوت دارد . حنا با خدا عهد بسته بود که پسرش او را و فقط او را خدمت کند : ای یهوه صباپوت ، اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده ، مرا به یاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده ، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی ، او را تمام ایام عمرش به خداوند خواهم داد و استره بر سرش نخواهد آمد . (اول سمونیل ۱ : ۱۱) . باید به یاد داشته باشیم که عیلی به این دعای حنا برای فرزندش خندید . او نه مصیبت آن زن را درک کرد و نه به اشتیاقش برای برپا شدن نجات دهنده ای برای اسرائیل احترام گذاشت . صحت این مدعا از آنجا ثابت می شود که او پسران خود را که به خدا توهین و تمسخر روا داشته بودند ، برای خدمت برپا داشت . شاید بهتر باشد از « طرز تفکر خدا » درس بگیریم تا مرتکب گناه عیلی نشویم .

۵ - خدا ممکن است بیش از حد سختگیر به نظر برسد

چرا چنین مجازات سختی را بر عیلی تحمیل کرد ؟ چون خدا به او اعتبار و اقتدار زیادی داده بود . در رساله یعقوب ۳ : ۱ چنین می‌خوانیم :

برادران من ، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند ، زیرا می‌دانید که بر ما معلمان ، دآوری سخت تر خواهد بود .

کلام خدا صریح و روشن است : هر که به او بیشتر داده شود بیشتر نیز مطالبه خواهد شد ؛ و هر کس که مسئولیتش بیشتر باشد ، پاسخگویی اش نیز بیشتر خواهد بود (لوقا ۱۲ : ۴۸) . به عیلی وظیفه خوراک دادن و مراقبت از قوم محبوب خدا محول شده بود . او نمی‌توانست با بی‌دقتی و روی گرداندن از نظاره گناهان و اعمال شرارت آمیز پسرانش در حق قوم خدا ، از خود سلب مسئولیت کند . او به اعتماد خدا خیانت کرد و در پاسخ هم زهر مجازات سخت خدا را چشید . البته ما می‌دانیم که خدا رحیم است و هر گاه خویشتن را فروتن ساخته توبه کنیم گناهان ما را خواهد آمرزید . اما رحمت خدا همیشه هم باعث نمی‌شود که او بر وعده های خاصش نسبت به ما پایبند بماند . او ممکن است از رهبرانی که نافرمانی می‌کنند سلب صلاحیت کند.

۶ - فقدان توان اخلاقی خطرناک است

سازشکاری عیلی با گناه ، عامل سقوط وی بود . خدا روی خود را از حضور شرارت در کلیسایش بر نمی‌گرداند او با کسانی که با وجود گناه در کلیسا جدی برخورد نمی‌کنند ، خیلی سخت و جدی برخورد خواهد کرد . حفنی و فینحاس ، هردو به خاطر نا اطاعتی شان مردند . خاندان عیلی ملعون شد و خود عیلی هم با دیدن این واقعیت که خانواده اش محصول شرارت پسرانش را درو می‌کند ، سخت در اندوه فرو رفت :

اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود و تنگی مسکن مرا خواهی دید ، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد ، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود. و شخصی را از کسان تو که از مذبح تو قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود و جمیع نریت خانه تو در جوانی خواهند مرد . (اول سموئیل ۲ : ۳۱ - ۳۳)

۷ - بی مسئولیتی در روابط ، ایخابود را به زمین می آورد

ایخابود یعنی « جلال زایل شده » . خیلی وقتها جلال خدا به دلیل آنکه رهبری به فساد اجازه ورود داده ، درحالی که قدرت جلوگیری از ورودش را داشته ، قوم خود را ترک میکند. در چندین نمونه از کتاب مقدس می خوانیم که حتی صندوق عهد که نماد حضور خداست نتوانست قوم خدا را از پیامدهای رهبری فاسد رهایی بخشد .

پس از آنکه بنی اسرائیل در جنگ با فلسطینیان چهار هزار نفر از مردان خود را از دست دادند ، تصمیم گرفتند صندوق عهد را از شیلوه بیاورند تا ایشان را در برابر دشمنان محافظت کند (نگ به اول سموئیل ۴ : ۱-۱۰) . ایشان در پی صندوق عهد فرستادند . دو پسر شرور عیلی نیز به همراه صندوق عهد به اردوی اسرائیل پیوستند . فلسطینیان باز به ایشان حمله ور شدند و این بار سی هزار سرباز را کشتند ، صندوق عهد را به غنیمت بردند و دو پسر عیلی هم جان خود را از دست دادند . حضور صندوق عهد نتوانست بنی اسرائیل را در برابر داوری خدا که به واسطه فلسطینیان انجام می گرفت ، محافظت کند .

حضور خدا در کلیسایان ، بر گناه سرپوش نمی گذارد . افزایش حمد و پرستش نمی تواند داوری خدا را از کلیسایی که در آن فساد هست برگرداند . می توانیم صدای موسیقی را بیشتر کنیم و بلندتر موعظه کنیم و اصلا فریاد بکشیم . ولی اگر گناهی را مخفی کنیم ، جلال خدا در آن مکان نخواهد ماند.

۸ - کسی که عطای رهبری (هدایت) کلیسا را دارد ، با پشتکار و جدیت رهبری کند

حتی با وجودی که جسممان رو به پیری و سستی میرود ، باید در روح قوت خود را حفظ کنیم . پولس رسول می فرماید :

هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می شود ، انسان باطنی روز به روز تازه تر می گردد . (دوم قرنتیان ۴ : ۶)

باید به سالخوردگی روحانی « نه » بگوئیم . تا روزی که زنده هستیم هر روز تازه تر می شویم و هر چند بیشتر و بیشتر به شباهت مسیح در می آییم . خدا به ما هرگز اجازه « بازنشستگی » روحانی نمی دهد .

پلی کارپ (polycarp) اسقف شهر اسمیرنا با اینکه بیش از هشت دهه از عمر خود را پشت سر گذاشته بود ، آنقدر روی زانوان دعا می کرد که زانوهایش میخچه در آورده بود . ولی نه اقتدار روحانی خویش را از دست داد و نه از لحاظ اخلاقی پیر شد . او تمام اصولی را که در مدت عمرش پیروی کرد ، تا به آخرین لحظه زندگی حفظ نمود.

شبی پلی کارپ در خواب دید که بالمش آتش گرفته است . بامداد روز بعد به دوستانش گفت : « من قرار است زنده در آتش سوزانده شوم » . آن خواب اصلا او را نترسانید ، چون قدرت خدا را بر خود داشت . تن نحیف او حتی در سنین بالای هشتاد نیز روحی پرتوان را در درون خود حمل می کرد و بی صبرانه منتظر بود تا عیسی این بدنش را قیام دهد .

سه روز پس از آن شبی که پلی کارپ خواب دید ، سربازان به خانه اش ریختند و دستگیرش کردند . او را به محلی که از پیش برای سوزاندن وی آماده کرده بودند ، بردند و به تیری بستند و همیشه زیر پایش را

روشن کردند . در طول مدتی که هیزم ها مشغول سوختن بودند ، پلی کارپ با چنان شور و حرارتی خداوند را پرستش می کرد که اصلاً فراموش کرده بود بر شعله های آتش ایستاده است . قدیس سالخورده دریافته بود که شعله های آتش خدا در درون قلبش قوی تر از شعله های آتش جفا کنندگان است .

حکم اعدام پلی کارپ در استادیومی به اجرا در آمد که مملو از تماشاچیان تشنه خون بود . آنان در محل مزبور گرد آمده بودند تا شاهد مرگ یکی از کسانی باشند که در راه آرمان والایش شهید می شود . ولی هر چه آتش می سوخت او نمی مرد . افسران نظامی در شگفت بودند که چرا شعله های آتش پلی کارپ را نمی سوزاند . سرانجام به سربازان دستور دادند بدن او را با نیزه سوراخ کنند . در تاریخ ثبت شده که پلی کارپ به ضرب نیزه شهید شد – نه به وسیله آتش !

پیش از مرگ پلی کارپ ، مقامات شهر به او هشدار داده بودند که : « گوش کن ، تو می توانی جان خودت را از کام شعله های آتش برهانی . تنها کافی است عیسی را انکار کنی »

سخنان پلی کارپ در ورای صدها سال تاریخ مسیحیت هنوز در گوش ما طنین انداز است : « هشتاد و شش سال او را خدمت کرده ام و حتی یکبار هم در حقم بدی نکرده ، پس چگونه می توانم به شام کفر بورزم ، او که رهاننده من است ؟ »

امروز هر ایماندار باید تصمیم بگیرد که با عزم راسخ به خاطر مسیح بایستد . باید مصمم باشیم که از لحاظ اخلاقی به خود ضعف راه ندهیم . باید در زندگی متعهد باشیم و تا پای جان – اگر لازم شد – بر این تعهد نسبت به مسیح بایستیم .

نتایج متفاوت

این موضوع برای ایمانداران گیج کننده است که می بینند خادمان خداوند که به ظاهر برای خداوند کارهای عظیمی انجام میدهند ناگهان نسبت به تعهد روحانی خویش خیانت میکنند و مرتکب گناهی خانمان برانداز میشوند . چنین رفتار شرم آوری غیرقابل جبران به نظر می رسد . چگونه انسانهای با خدا میتوانند اعمال غیر خدایی انجام دهند ؟

همه ما در مورد رهبران مسیحی که در دام زنا و بی بند و باری افتاده اند ، یا سر دولت کلاه گذاشته اند یا موجودی کلیسا را بالا کشیده اند و نظایر آنها داستانها شنیده ایم . این روزها کلیساهای آمریکا گرفتار یک رسوایی شده اند . خادمان کلیساهای به اصطلاح پر از روح در ورطه زنا ، همجنس بازی و تجاوز به کودکان سقوط کرده اند . در بعضی موارد هم دیده می شود که همین خادمان سقوط کرده خیلی زود به موقعیت پیشین خویش در کلیسا باز می گردند .

اگر ضعف را در درونمان مخفی کنیم ، اعمالمان از این هم وحشیانه تر خواهد شد . من در طی سالها با برخی از خادمان خداوند مشورت کرده ام که گفته اند : « نمی دانم چه اتفاقی افتاد ، ولی کاملاً مستعد بودم که فلانی را بزنم . خشونت و وحشی گری درونم برای خودم هم شگفت آور بود » شاید دانستن این مطلب برایتان تکان دهنده باشد که یکی از مسائل جدی کلیسای امروز وجود خوی وحشی گری حیوانی است . این امر حتی به خانه بعضی از خادمان نیز سرایت کرده است . ضعف روحانی می تواند عامل بروز واکنشهای خطرناک از سوی ما شود . پس چاره ای نداریم جز اینکه به طور پیوسته در قوت روح خدا گام برداریم . چگونه از این لغزشهای مهلک دوری کنیم ؟ چرا در کلیسای معاصر چنین بحران اخلاقی ای به وجود آمده ؟ به عقیده من همه اینها به خاطر وجود گناه روحانی غفلت است .

روزها از پس هم و سالها از پی یکدیگر می آیند و ما از بدنهایمان ، خانواده هایمان و کلیساهایمان غافلیم؛ آن وقت ناگهان باهراس از خدا می پرسیم که چرا مرتکب چنین لغزشی شدیم . سالها پیش آموختم که قوت روحانی یک تصمیم و گزینش است که خود شخص باید آن را اتخاذ نماید . قوت عطا نیست ؛ یک استعداد ویژه هم نیست . قوت ، گزینش ایمان ماست . خداوند به یوشع فرمود : *قوی و دلیر باش ، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو با توسل (یوشع ۱ : ۹)*

خدا نه تنها به شما قوت خواهد بخشید ، بلکه دلیری را نیز در درونتان خواهد برانگیخت . کتاب امثال مرد پارسایی را که به ضعف مجال رخنه می دهد به « منبع فاسد » تشبیه کرده است (امثال ۲۵ : ۲۶) . این فساد زمانی ایجاد می شود که ما قوت روحانی خود را از خدا نگیریم و در مقابل نسبت به وقت دادن به کلامش ، دعا و شکل دادن یک رابطه درست با او غفلت ورزیم . با این غفلت جا را برای ضعف باز کرده ایم . با اینکه عیسی مرد پارسایی بود و در مسند کهنات در خانه خدا خدمت می کرد ، ولی از رابطه اش با خدا غافل شد و به دام رخوت روحانی افتاد و میدان را برای پسران شریرش خالی کرد . در نتیجه زندگی خود و فرزندان را به نابودی و ملتی را به انحطاط روحانی کشاند .

در سال ۲۰۰۲ یک رسوایی بزرگ در کلیسای کاتولیک کشف شد . بر طبق گزارشهای منتشر شده ، معلوم شد که اسقفان کاتولیک که از تجاوزهای جنسی کشیشهای خود آگاهی داشتند ، گناه آنها را به نوعی توجیه و حتی ایشان را به حوزه های دیگر فرستاده بودند تا گناهانشان همچنان مخفی بماند . به کشیشانی که به پسر بچه های معصوم تجاوز کرده بودند ، اجازه داده شد که به خدمت خویش در کلیسا ادامه دهند .

در بسیاری از کلیساهای دیگر همین سازشکاری روحانی به چشم می خورد . شبانتهای هستند که به خاطر غفلت روحانی دست به گناهان هولناکی زده اند . آنان با سازشکاری و کنار آمدن با کسانی که مرتکب گناه شده اند به کلیسا لطمات بزرگی زده اند ؛ آن هم به چه دلایلی ؛ ترس از اینکه اگر جلوی گناه فلانی بایستند او از کلیسا خواهد رفت و مثلاً یک منبع مالی خوب را از دست خواهند داد . بعضی وقتها هم شبان جلوی گناه را در کلیسا نمی گیرند ، به این خاطر که می بینند با وجود همه ضعفها و گناهان ، کلیسا کماکان در حال رشد و شکوفایی است .

من معتقدم شیطان دوست دارد با ما معامله کند . او به ما می گوید : « تو مواظب رشد کلیسایت باش . اصلاً نگران بی بند و باری اخلاقی که در اطرافت می بینی نباش ؛ اینقدر افراطی نباش . حواست به رشد جماعت خودت باشد ، مراقبت از شهر تو هم با من » . شریر از رشد کلیسا واهمه ندارد . مادامی که در زمینه تقدس وارد بیداری روحانی نشده ایم ، او اصلاً اهمیت نمی دهد که کلیسای ما چقدر بزرگ است . بعضی از رهبران مسیحی به دلیل باج دادن به شیطان تا یک قدمی بیداری پیش می روند ولی هرگز به آن نمی رسند . آنان حتی متوجه نیستند که خدا بر درشان نوشته « ایخا بود »

ایلی می خواست در خانواده اش آرامش برقرار بماند . او چگونه میتوانست فرزندان را تنبیه و در ملا عام توبیخ کند و از کار بر کنار نماید ؟ از همه مهمتر ، آبروی او لطمه می خورد ! خدا به او اختیار مراقبت از خیمه اجتماع را بخشیده بود ، ولی او نتوانست تصمیم مقتضی بگیرد . شاید او با خود می اندیشید : بالاخره روزی مجبورم در مورد پسرانم دست به کاری بزنم ولی او هرگز جرات عملی ساختن فکرش را پیدا نکرد . « روزی » هرگز نیامد . شاید فکر می کرده که هر اقدامی به بهای گزافی تمام خواهد شد . خلاصه عیسی هر دلیلی داشته ، آگاهانه اجازه داد در زیر ردای رهبری اش گناه ادامه پیدا کند . اگر در کار رهبری کلیسا به افراد بدکاره اجازه مشارکت بدهید ، حتی اگر هم اکنون خدمتتان شکوفا باشد ، دیر یا زود زندگی و خدمتتان تباه خواهد شد . اگر در میان خود به فرزندان شرارت اجازه فعالیت بدهید ، باعث لعنت شدن کلیسایان و خدمتتان خواهید شد . باشد که خدا به ما قوت و حکمت بدهد تا به عنوان رهبران مسیحی سرمشق صداقت و ثبات شخصیت باشیم .

عزم خود را جزم کنید تا در قدوسیت خدا زیست نمانید ، حتی اگر این تصمیم به قیمت از دست رفتن تمام درآمد یا حتی خدمتتان تمام شود خودتان را به هیچ چیزی نفروشید . با شیطان معامله نکنید . وقتی برای زیستن در تقدس و پاکی دست از همه چیز خود بشوید ، آن وقت رشد کلیسا تنها چیزی نیست که تجربه اش خواهید نمود . جلال خدا کلیسایان را فرو خواهد گرفت خدا به دنبال کسانی می گردد که بخواهند در شکاف بایستند – در شکاف تقدس – تا او به خاطرشان داوری خود را بر شهرشان نازل نکند .

سخنی ویژه با کسانی که در کلیسا صاحب اختیاراتی هستند

اگر خدا شما را در جایگاهی قرار داده که مثل عیسی در بدنش از اقتدار و اختیار روحانی برخوردارید ، پس بدانید که واجب است که در تمام زوایای زندگی خود به دنبال ضعفی اخلاقی یا روحانی بگردید و هرگاه آن را یافتید ، درمانش کنید . در بدن مسیح ما باید در مشارکت با دیگر ایمانداران کار کنیم . هر ضعفی در زندگی

خود یافتید ، تصمیم بگیرید در آن زمینه با جدیت هر چه تمام تر از خداوند قوت بگیرید . توصیه های زیر به شما کمک می کنند تا در مرحله گذر به تقدس عمیق تر قوی و پاک بمانید.

از شخص دیگری که صاحب اقتدار روحانی است مشورت و ارشاد بگیرید

وقتی فاقد اقتدار روحانی هستید ، کسی را بجوئید که این اقتدار را دارد و آنگاه به او نزدیک شوید . زمانی که من در آرژانتین در مدرسه کتاب مقدس مشغول تحصیل بودم ، تصمیم گرفتم دیگر در جلساتی که در عبادتگاه (Chapel) مدرسه تشکیل می شد شرکت نکنم . این جلسات اجباری بودند ولی من فکر می کردم در تنهایی از وقتم بهتر می توانم استفاده کنم . سرودهای مسیحی می سرودم ، دعا می کردم و کلام می خواندم .

روزی مدیر مدرسه که هم دوستم بود و هم استادم ، علت غیبتم را از عبادتگاه مدرسه پرسید . با اعتماد به نفس زیادی (و غرور جوانی) به او گفتم : « تنها چیزی که احتیاج دارم ، خدا و کتاب مقدس و خودم است » ، یعنی اینکه به مشارکت با دیگران در جلسات عبادتی نیازی ندارم .

مدیر نگاهی جدی به من انداخت و گفت : « سرجیو ، روح عدم وابستگی به دیگران ، روح مسیح نیست .» این توبیخ معلم را همیشه در تمام مراحل زندگیم آویزه گوش خود ساخته ام . از آن روز به بعد عدم وابستگی خودخواهانه و کناره گیری از جمع را گناه می دانم . از آن به بعد دلم همواره به سوی وحدت ، احترام متقابل و همکاری متمایل بوده است .

اگر در سمت رهبری یک خدمت کلیسایی قرار دارید ، ولو از خداوند نه تایید و نه قوت دارید ، لازم است دست به دامان خادم دیگری شوید تا او شما را برپا دارد . به نزد آن برادر بشتابید و بگویید : « برادر ، من قوت اخلاقی ام را از دست داده ام . دیگری برای اعمال کردن نظم و انضباط در کلیسا اقتدار ندارم . به کلی گنج شده ام . کمک کن . »

این اشتیاق به فرمانبرداری و حرف شنوی کلیسا را شفا خواهد بخشید . بدن مسیح از این طریق به بهترین نحو عمل می کند . پولس این دیدگاه را در رساله اولش به کلیسای فرننتس چنین تشریح می کند :

اما خدا بدن را چنان مرتب ساخته که حرمت بیشتر نصیب اعضایی شود که فاقد آند ، تا جدایی در بدن نباشد ، بلکه اعضای آن به یک اندازه در فکر یکدیگر باشند . و اگر یک عضو دردمند گردد ، همه اعضا با او همدرد باشند ؛ و اگر یک عضو سرافراز شود ، همه در خوشی او شریک گردند . (۱۲ : ۲۵ - ۲۶)

از مسیح که از خود هیچ ضعف اخلاقی نشان نداد ، سرمشق بگیرید

کتاب مقدس میگوید که در بره خدا هیچ عیبی نبود (اول یوحنا ۱ : ۵) . او در تقدس کامل سلوک می کرد ، نه آنگونه که ما تحسین اش نماییم ، بلکه آن گونه که بتوانیم از او سرمشق بگیریم (افسسیان ۵ : ۱) . اگر ایمان داریم که مسیح در کمال پاکی زیست و سلوک کرد ، و اگر ما پیروان او هستیم ، پس ما هم باید در پاکی سلوک نماییم .

اگر به شریر فقط یک دقیقه مجال بدهید ، زندگیتان را نابود خواهد کرد . من برای حفظ صفای اخلاقی خویش با چشمانم عهدی بسته ام . من به سرتاسر جهان سفر می کنم و پیوسته از فرودگاهی به فرودگاه دیگر می روم و دایما مناظری از جلوی چشمانم می گذرد که خوب نیست و اکثرا هم در مواقعی که اصلا انتظارشان راندارم . اما با چشمانم قرار گذاشته ام که به هیچ زنی نگاه نکنم و به او به چشم خریدار نگاه نکنم . اگر چشمانم بیش از یک ثانیه بر روی صحنه ای که خوب نیست بماند ، هر جا که باشم هماتجا زانو میزنم و طلب آمرزش می کنم . دوست دارم از همان معیار تقدسی که عیسی بهره مند بود ، برخوردار باشم .

من غالبا در سفر هستم . در این مواقع مجبورم بیشتر شبها را در اتاقهای هتل به سر ببرم . این موضوع میتواند برای خادمی که در سفر هستند وسوسه ای بزرگ باشد ، چون خیلی از هتلها از تلویزیون فیلمهای پورنوگرافی پخش می کنند . از این رو به محض اینکه وارد اتاق هتل می شوم معمولا حوله ای روی تلویزیون می اندازم و با قرار دادن کتاب مقدس بر روی آن ، تلویزیون را تبدیل به محراب می کنم . من با این روش اتاق و زندگیم را برای خدا تقدیس میکنم تا هرگز تسلیم وسوسه نشوم .

چنین آموخته ام که باید نسبت به موضوع تقدس به صورت افراطی برخورد کنیم ! از این رو می گویم : « خداوند ، حتی اگر مجبور باشم هر پنج دقیقه یکبار زانو بزنم ، حتی اگر شلوارم پاره شود ، حتی اگر موقع موعظه همه لباسهایم چروک باشد ، من ترجیح می دهم لباسهای چروک شده بپوشم ولی در روحم هیچ چین و چروک نباشد .»

امروزه بسیاری از خادمان ارزشمند خدا وسوسه می شوند از طریق اینترنت به تماشای فیلمهای پورنوگرافی بنشینند ، چون این راه بسیار بی دردسر است . به این گونه افراد می گویم که باید نسبت به گناه بی رحم باشید . اگر لازم شد ، حتی کامپیوترتان را از برق بکشید و از دستش خلاص شوید ! بی اینترنت باشید بهتر از آن است که به خاطر سازش با گناه خدمت روحانی خویش را از دست بدهید . اگر تعهد خودتان را به خداوند روز به روز و لحظه به لحظه حفظ کنید و تازه نگه دارید ، قدرت و اقتدار بیشتری وارد زندگیتان خواهد شد . خدا انزجاری مقدس نسبت به گناه در دلهایتان ایجاد خواهد کرد . آنوقت در عین حال که با گناه سازش نخواهید کرد ، گناهکاران را از صمیم قلب دوست خواهید داشت .

در ابراز واکنش به گناه تند عمل کنید

شبانیکه در کلیسایش وجود گناهی را زود تشخیص می دهد – یا ایمانداری که به گناه در زندگی خودش پی میبرد – ولی احساس می کند که از قدرت اخلاقی کافی برای مقابله با آن برخوردار نیست ، باید بی درنگ دست به کار شود . او می تواند شروع به روزه گرفتن ، دعا کردن و مشورت گرفتن نماید . می تواند پیش شبان دیگری رفته بگوید : « در کلیسایم (یا زندگیم) گناهی وجود دارد . اگر فرد گناهکار را تنبیه کنم ، نیمی از اعضا ، کلیسا را ترک خواهند کرد (یا من قدرت ندارم خودم راتحت انضباط قرار دهم) . شبان عزیز به من کمک کن . به من قدرت بده چون می خواهم مقدس زندگی کنم . »

بسیاری از خادمان تقدس شخصی را اعمال می کنند ولی قادر به اعمال تقدس خدمتی نیستند . عیسی هدفهای بزرگی داشت . او چهل سال تمام قوم اسرائیل را رهبری کرده بود ، ولی واپسین نتایج خدمتش واقعا خاتمان برانداز بود . خاندانش تا به ابد مورد داوری قرار گرفت . خدا نه تنها به خاطر شرارت شخصی مان ما را داوری می کند ، بلکه به خاطر شرارت کسانی که تحت نظر ما خدمت می کنند و ما در جهت اصلاحشان هیچ اقدامی نکرده ایم نیز ما را مورد داوری قرار خواهد داد .

امروز را روز تطهیر قرار دهید . اموال و دارایی خود را در تقدس شستشو دهید . اگر در زمینه مالی در کلیسایتان دست به اختلاس یا کلاهبرداری زده اید یا به خزانه دارتان گفته اید برای پنهان نگهداشتن جزئیات دروغی کوچک بگوید ، پس همین امروز تصمیم به عوض شدن بگیرید .

اگر با گناهی که در میانتان هست برخورد نکنید ، در راهی قدم گذاشته اید که عیسی رفت . گناه همیشه به مرگ منتهی می شود !

به منظور احیای اخلاقی خود ، آتش خدا را بیابید

بعضی ها روح القدس را دارند ولی آتش روح القدس را ندارند . حضور خدا را احساس می کنند و در این حال مو بر تنشان راست می شود و برخی تجلیات کاریزماتیک یا تجلیات روح القدس و عطایای او را تجربه می کنند ، ولی آن اقتدار اخلاقی را که برای اصلاح زندگی یا کلیسایشان لازم است ، ندارند .

خدا تک تک ما را به یک زندگی کاملاً مقدس فراخوانده است . بهای این زندگی مقدس هم اصلاً مهم نیست . هر کس می خواهد زندگی پارسایانه ای داشته باشد باید متحمل رنجها و زحمات شود . پطرس این مطلب را به روشنی بیان کرده است :

پس چون مسیح در عرصه جسم زحمت کشید ، شما نیز به همین عزم مسلح شوید ، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده ، دیگر با گناه کاری نیست . (اول پطرس ۴ : ۱)

معنای این آیه چیست ؟ شاید سخنان عیسی را راحت تر بتوان فهمید : « در این دنیا برای شما زحمت خواهد بود » (یوحنا ۱۶ : ۳۳) . از زیر باز زحمت و آزار دنیا شانه خالی نکنید .

تقدس اغلب با رنج و آزار آغاز می شود . اما بر کسانی که متحمل رنج و آزار می شوند تا تقدس خود را حفظ کنند ، جلالی وصف ناپذیر فرود خواهد آمد . پس از آزار دیدن نهراسید . حتی اگر شما را مثل پولس و سیلاس روانه زندان کردند ، برای خداوند سرود بخوانید و او را بپرسید . تقدس در راه است ، زمین لرزه ای رهاکننده بر شما و اهل خانه تان نازل خواهد شد و زندانیانتان و شهرتان مثل زندانبان پولس و شهر فیلیپی ایمان خواهند آورد و با آتش خدا بیدار خواهند شد .

دعای توبه

پدر ، مرا به خاطر مواقعی که در ضعف و رخوت روحانی فرو رفته ام بیامرز . نمی خواهم مثل عیسی نسبت به تو گناه ورزم . به من فیض عطا کن تا از دامهای گناه بپرهیزم . هر وقت وسوسه می شوم تا نسبت به گناه غفلت یا سازش کنم ، کمک کن تا با آن مقابله نمایم . به من دلیری بده تا هر وقت کسی را می بینم که گناه را چون سرطان در کلیسایت اشاعه می دهد ، به او هشدار دهم . و یاریم کن تا هر گاه دوستان و خانواده نیاز به اصلاح اخلاقی دارند ، حقیقت را بدیشان بگویم . به نام عیسی مسیح آمین.

فصل دوم

گناه یعقوب : به کار بردن اسباب دنیوی برای کسب برکت الهی

در شهر بزرگ شبانی بود که تاسیس پانزده کلیسای کوچک در پیرامون کلیسای مادر را جزو نقشه خود قرار داده بود. با وجودی که این پانزده کلیسا ابتدا با اهداف بشارتی شروع به فعالیت کردن ولی چیزی نگذشت که هر یک از کلیسای مادر جدا شدند و اعلان استقلال کردند . خادمی که مسئولیت هدایت یکی از این کلیساهای کوچک را داشت احساس می کرد که دیگر نمی تواند به عنوان کمک شبان خدمت کند. او می خواست خودش شبان ارشد باشد .

بنابر این روزی استعفا داد و تمام اسباب و اثاثیه ای را که شبان در اختیار کلیسایش گذاشته بود ، بار کامیون کرد و حتی سیستم صوتی و صندلی ها و منبر را هم با خود برد . او حتی از خیر ترنینات مقابل سکوی موعظه هم نگذشت و همه چیز را برد.

در واقع اگر این مرد قدری صبر می کرد، سرانجام خودش شبان ارشد کلیسا می شد ، ولی او عجله داشت و نمی توانست صبر کند ، بدین ترتیب او خود را شبان نامید .

هنگامی که من برای نخستین بار این موضوع را شنیدم ، هنوز جوان و چیزهائی را که امروز در مورد گناهان دوازه گانه می دانم ، آن روز نمی دانستم . مطمئن بودم که این شبان خود گماشته چند ماهی بیشتر دوام نخواهد آورد . هر روز منتظر شنیدن خبر شکست مفتضحانه او بودم . اما او شکست نخورد . او کلیسایش را با چند عضوی که از کلیسای مادر دزدیده بود آغاز کرد و جماعت به رشد عادی خود ادامه داد . اما داستان به همین جا پایان نیافت ، پانزده سال بعد که دیگر همه زخمها شفا یافته و یا فراموش شده بودند، او با عمل خانناکه چند تن از اعضای هیئت رهبری کلیسایش روبرو شد . چند نفر از رهبران جوان کلیسایش

نسبت به او خیانتی کردند بدتر از خیانت وی به شبان ارشدی که وی قبلاً زیر دستش کار می کرد. گناهان گذشته او اکنون گریبان خودش را گرفته بود . بالاخره او آنچه را که کاشته بود درو کرد .

قانونی روحانی وجود دارد که نمی توان آن را نقض کرد. حتی اگر از خدا مسخ داشته باشیم و شاید بیماران را شفا بدهیم و معجزات از دستان ما جاری شود ، ولی کلام خدا می گوید :

« فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد . انسان هر چه بکارد ، همان را خواهد دروید . »
(غلاطیان ۶ : ۷)

ممکن است پانزده سال طول بکشد و ممکن هم هست تا آمدن مسیح اتفاق نیفتد ، ولی روزی باید بابت کارهایی که کرده ایم به خدا حساب پس بدهیم . به همین خاطر نیفتادن در دام گناه یعقوب از اهمیت زیادی برخوردار است .

موفق اما غیر اخلاقی

آیا تا به حال شده که در کلیسا از پیشرفت و موفقیت شبانی که فاقد اخلاقیات درستی هستند حیرت کنید ؟ من آدمهای خانی را می شناسم که به مدارج بالایی از موفقیت دست یافته اند . حتی کسانی را می شناسم که زنا کارند ولی در زندگی موفقند .

در کتاب مقدس ، یعقوب نمونه خوبی است از کسانی که قواعد اخلاقی را زیر پا می گذارند ولی به خاطر دعوتی که در زندگی خویش دارند ، شاهد موفقیت را نیز در آغوش می کشند . در بابهای ۲۵ و ۲۷ پیدایش می بینیم که چطور یعقوب از یک آدم حیله گر به یک فرد غاصب تبدیل گردید . او عملاً موقعیت کسی دیگر را از وی دزدید . همچنین او یک معامله گر بود؛ او در بیت نیل با خدا وارد معامله شد (پیدایش ۲۸) . بیت نیل یعنی « خانه خدا » . خیلی از مردم پایبند بیت نیل هستند . آنان پایبند دین و خانه خدا هستند که این البته خوب است ، ولی این قبیل آدمها پا را از این حد فراتر نمی گذارند .

سالها بعد یعقوب در فنینیل ، آنجانی که با فرشته خدا کشتی گرفت و تبدیل به مردی شکسته و فروتن گردید ، اطراق نمود . تا زمانی که ما در زندگی خود به فنینیل روحانی نرسیم ، هر موفقیتی که بدست آوریم در پادشاهی خدا چندان ارج و منزلتی ندارد.

همه ما برای کشتی گرفتن با فرشته خدا زمانی خاص داریم ! در این کشتی ما شکست می خوریم و او به بدن ما آسیب وارد می سازد . این درست زمانی است که اهداف خدا در زندگی ما می خواهند شروع به تحقق یافتن نمایند. همه ما نیاز داریم با خدا کشتی بگیریم تا بدین وسیله غرورمان خورد شود . در این چند سال اخیر خدا در سطحی تازه مرا در زندگیم خورد کرده است . درست در لحظاتی که فکر می کنیم دیگر از شکسته شدن فارغ شده ایم ، یک شکستگی دیگر به سراغمان می آید . زندگی مسیحی آمیخته به این گونه شکستگی ها بهترین طریق راه رفتن با خداست . این شکستگی نه مخرب است و نه لطمه زننده ، بلکه بر عکس مفید است چون در شکستگی جسم ما مجروح می گردد، ولی روحمان شفا می یابد .

اراده خدا در زمانی نامناسب

کتاب مقدس به ما می گوید که عیسو ، برادر یعقوب به خاطر نداشتن صبر و شکیبایی عملاً دعوت و آینده خود را فدا کرد . در پیدایش ۲۵ : ۲۹ - ۳۴ چنین می خوانیم:

« روزی که یعقوب آتش می پخت و عیسو وامانده ، از صحرا آمد و عیسو به یعقوب گفت : از این آتش دوم (یعنی سرخ) مرا بخوران ، زیرا که وامانده ام . از این سبب او را دوم نامیدند . »

یعقوب گفت : امروز نخست زادگی خود را به من بفروش عیسو گفت : «
اینک من به حالت موت رسیده ام ، پس مرا از نخست زادگی چه فایده ؟ »

یعقوب گفت : « امروز برای من قسم بخور » پس برای او قسم خورد و
نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت . و یعقوب نان و آش عدس را به
عیسو داد ، که خورد و نوشید برخاسته ، برفت . پس عیسو نخست زادگی خود
را خوار نمود .

هم عهد عتیق و هم عهد جدید به ما می گویند که عیسو به خاطر این عمل نسنجیده خود به تلخی
گریست . (نگ پیدایش ۲۷: ۳۴ ؛ عبرانیان ۱۲: ۱۶-۱۷) . او کوشید حق پسر ارشد بودن (نخست زادگی
) و برکت را باز پس بگیرد ، ولی دیگر خیلی دیر شده بود . او آنها را در ازای ارضای آنی نیازهایش مبادله
کرده بود . همچنین عیسو در پی کسب موفقیت آنی بود . به تعبیری او مرتد گردید ؛ کسی که ایمان خویش
را انکار می کند .

در اینجا برای ماهایی که در زندگیمان از جانب خدا وعده ها ، نبوتها و دعوت‌هایی داریم کلامی هشدار
دهنده وجود دارد . اگر بی صبر و حوصله شویم ، اگر اشتهایمان برای هر چه زودتر به رسمیت شناخته
شدن و به موقعیت رسیدن زیاد باشد ، آنوقت از سرنو میدی و استیصال مرتکب عملی می شویم ، مشابه کار
عیسو . او برکتش را در ازای یک کاسه آش عدس فرخت .

یعقوب از سوی خدا خوانده شد تا وارث برکتی گردد که عیسو رهایش کرده بود و به هر جهت خدا این
برکت را نصیب وی می کرد . با این وجود نکته جالب در پادشاهی خدا این است که هدف وسیله را توجیه
نمی کند . شاید فکر کنیم که اگر خدا وعده چیزی را به ما داده ، پس باید برای گرفتن آن دست به تلاش
بزنیم . اما او می خواهد که ما صبر کنیم تا زمانش به کمال برسد .

بعضی از جدایی ها یا شقاقها در کلیسا ، ریشه در نگرش یعقوب دارند . کسی که در رهبری کلیسا خدمت
کوچکی دارد ، ممکن است ادعا کند که خدا او را برای هدایت کلی کلیسایش فراخوانده است . شبان کلیسا
احتمالا به فرد مورد نظر پیشنهاد می کند که اول به مدرسه کتاب مقدس برود تا برای خدمت آماده شود و
بعد هم دو سالی را برای ورود به خدمت آماده شود . اما شخص مورد بحث به جای آنکه مسیر طولانی تر
آمادگی را طی کند ، اوقاتش تلخ می شود و از کلیسا جدا می گردد . چند نفر از اعضا هم دنبالش می روند .
او که نمی تواند تا زمان فرارسیدن موعد برکت صبر کند ، از همان یکشنبه آینده خدمت موعظه را آغاز
می نماید و تازه از خدا انتظار مسح خدمت نیز دارد .

نکته گیج کننده آن است که گاهی خداوند آن خدمت جدید را مسح نیز می کند . ما که نظاره گر این مسئله
هستیم ته دلمان از خدا می خواهیم روشش را تغییر دهد . ممکن است چنین دعا کنیم : « خداوند ا ، ناکامش
کن ، او را چنان در زندگیش به فلاکت بینداز که مردم عدالت تو را ببینند . » گهگاه مسیحیان خیرخواه از
مشاهده چنین وضعیتی سرخورده می شوند . آنان توقع دارند عدالت خدا فرد عامل شقاق در کلیسا را با لگد
به کناری پرتاب کند . دوست دارند موفقیت را در حق شخص خائن د ر ظرف دو سه هفته ببینند . ولی روش
خدا – دست کم همیشه – اینگونه نیست .

من شنیده ام که بعضی مسیحیان از سر خشم صحبت از توسل به قانون میکنند تا از طرف دعوای خود
پولی هنگفت به جیب بزنند . اگر مثلا هزار دلار از دست داده اند ، حاضرند در ازایش دو هزار دلار غرامت
بگیرند . یک چنین دعوای حقوقی می تواند بسیار ناجوانمردانه باشد . ما مسیحیان لازم است مطالباتمان را
با افسار انصاف مهار کنیم . باید طالب عدالت باشیم نه بنده طمع .

بسیاری از مسیحیان مفهوم صداقت ، مساوات و انصاف را از یاد برده اند . مشکل اینجاست که این افراد
بدون رعایت انصاف و درستی ممکن است بارها به موفقیت های مالی و یا حتی در کار خداوند به
پیشرفتهایی نایل شوند . آنان خودشان را با آدمهای فروتنی که همیشه در حال توبه و جلب رضایت خدا
هستند مقایسه میکنند و وقتی میزان موفقیت و ثروت خود را با آنان می سنجند ، به این نتیجه می رسند که
برکات زیاد در زندگیشان نشانه خشنودی و تایید خداست .

وقتی خدا ملتی را به بیداری روحانی دعوت می کند ، اولین چیزی که در آنها دیده می شود اکراه از گناه است . شاید کلیسا به خاطر نداشتن قوه تشخیص روانی نتواند به گناهی که در درونش لایه کرده و عاقبت منجر به خرابی روابطش می گردد ، پی ببرد . یعقوب توانست حق نخست زادگی را از برادرش عیسو بخرد ، ولی اعتماد او را از دست داد . رابطه اش با برادر تیره شد و این تیرگی تقریباً تا آخر عمرش باقی ماند . چون او برای رسیدن به آنچه که خواست خدا بود ، از وسایل دنیوی بهره گرفت ، اعمالش باعث جدایی در خانواده گردید .

هنگامی که جاه طلبی جایگزین دید روحانی می گردد

بی صبری ثمره دنیوی بودن است . موافقی هست که ما به خاطر تاخیر در انجام وعده های خدا عصبی می شویم ؛ بدون اینکه بدانیم بعضی از این تاخیرها مستقیماً از سوی خدا ترتیب داده شده اند . ما در عصر ارضای آنی به سر می بریم . به دنبال راه حل های فوری - آن هم به هر قیمتی - می گردیم . هر وقت اینگونه است ، مطمئن باشید که خصلت دنیوی بودن باعث می شود که جاه طلبی جای دید روحانی را در زندگی ما بگیرد و این خود سبب می شود که « بهترین » را به خاطر به دست آوردن « خوب » از دست بدهیم .

برای رفتن در طریق های خداوند راه بهتری هم هست ؛ و آن راهی نیست جز شاهراه تقدس و پارسایی و تسلیم شدن به زمان بندی وی ؛ راه صبوری خدا پسندانه و سرسپردگی کامل .

یعقوب نه تنها حق نخست زادگی را از جنگ عیسو در آورد ، بلکه برکت پدرش را نیز از آن خود ساخت . او برای فریب دادن پدرش و گرفتن برکت از وی با همدستی مادرش نقشه ای کشید :

یعقوب به مادر خود رفته گفت : « اینک برادرم عیسو ، مردی موی دار است و من مردی بی مو هستم ، شاید که پدرم مرا لمس نماید ، و در نظرش مثل مسخره ای بشوم ، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم . » مادرش به وی گفت : « ای پسر من ، لعنت تو بر من باد ! فقط سخن مرا بشنو و رفته ، آن را برای من بگیر . » پس رفت و گرفته ، نزد مادر خود آورد و مادرش خورشی ساخت به طوری که پدرش دوست می داشت . و رفته جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کهنتر خود یعقوب پوشانید ، و پوست بزغاله را بر دستها و نرمة گردن او بست . او خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب سپرد .

پس نزد پدر خود آمده گفت : « ای پدر من ! » گفت « لیبیک ، تو کیستی ای پسر من ؟ » یعقوب به پدر خود گفت : « من نخست زاده تو عیسو هستم . آنچه به من فرمودی کردم و الان برخیز ، بنشین و از شکار من بخور ، تا جانت مرا برکت دهد . » اسحاق به پسر خود گفت : « ای پسر من ! چگونه بدین زودی یافتی ؟ » گفت : « بیهو خدای تو به من رسانید » (پیدایش ۲۷ : ۱-۲۰)

یعقوب درست مثل یک مذهبی عمل کرد و رو در روی پدرش دروغ گفت . اسحاق سالخورده بود و چشمانش خوب نمی دید ، به همین خاطر به یعقوب گفت : « ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم ، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه » (آیه ۲۱) . من سه پسر دارم ، آنها برای فریب دادن من راهی کشف کرده اند . وقتی من در سفر هستم و از آنجا با خانه تماس می گیرم ، یکی از پسر ها که می تواند تقلید صدا کند ، به جای دو برادر دیگر خود را معرفی می کند . هر وقت می پرسم : « کی پشت خط است ؟ » او با صدای مبدل نام برادر کوچکترش را می گوید . یکی دوبار اول من واقعا گول خوردم و فکر کردم با پسر آخرم حرف می زنم . این بازیگوشی پسر ها مرا کمک کرد تا موقعیت اسحاق را در لحظاتی که که یعقوب خود را عیسو معرفی می کرد بهتر درک کنم ، به ویژه که اسحاق بسیار سالمند بود و نه چشمانش خوب می دید و نه گوشهایش خوب می شنید .

یعقوب جلو آمد تا اسحاق بدنش را لمس کند ، اسحاق به او گفت : « آواز یعقوب است ، لیکن دستها ، دستهای عیسو است » (آیه ۲۲) . اسحاق نتوانست دستهای یعقوب را تشخیص دهد چون به خاطر پوست بزغاله ، آنها هم پشمالو بودند ، پس او را برکت داد . اسحاق پرسید : « آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟ » گفت : « من هستم » . نتیجه این دروغ چه بود ؟ یعقوب برکت گرفت .

هضم کردن این موضوع دشوار است . انسان دروغ بگوید و نیرنگ بزند و آنوقت برکت هم بگیرد . او از این جهت برکت گرفت که در هر صورت برکت می گرفت . از پیش چنین برای او مقدر شده بود . اما یعقوب برای تحقق هدفهای خدا به وسایل دنیوی متوسل شد . برکت ارزشمندی به سوی او سرازیر شد اما این برکت یافتن بدین معنا نبود که خدا حيله وی را نادیده گرفته است .

وقتی عیسو دریافت که رودست خورده به پدر خود گفت : « ای پدر من ، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من ، به من نیز ای پدرم برکت بده ! » و عیسو به آواز بلند گریست . پدرش اسحاق در جواب او کلامی دشوار گفت (نگ به پیدایش ۲۷ : ۳۹-۴۰)

در آیه ۴۱ نتیجه فریبکاری یعقوب را مشاهده می کنیم:

و عیسو به سبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو در دل خود گفت «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است ، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت»

فریبکاری یعقوب جانش را به خطر افکند . اگر گذشته شما در خون عیسی غرق نشده ، می تواند در آینده موجب آزارتان شود . اگر سر کسی کلاه گذاشته ایم باید به گناه خود اعتراف کنیم . باشد که اگر چیزی دزدیده ایم ، دروغی گفته ایم یا مردم را فریب داده ایم تا سودی عایدمان شود ، روح القدس دلهایمان را روشن سازد و آن مورد را بر ما مکشوف نماید . اگر کلامی ناراست بر زبان آورده ایم ، خدا به ما فیض خواهد بخشید تا آن را زیر خون عیسی بیاوریم.

به علایم هشدار دهنده توجه کنید !

روزی از جلوی دفتر کارم در شهر لاپلاتای آرژانتین سوار اتومبیل شدم تا خودم را به خانه برسانم . وضعیت ترافیک در آرژانتین تا حدودی با جاهای دیگر دنیا فرق دارد . اگر راه نروید . دیگران شما را به جلو هل می دهند ! برای اینکه از وقوع تصادف جلوگیری کنم تمام حواسم جای دیگر بود و متوجه چراغ قرمز نشدم ، یعنی راستش را بخواهید اصلا خود چراغ قرمز راهنمایی را ندیدم و از تقاطع گذشتم . حدود پنجاه اتومبیل دیگر هم از این موضوع استفاده کرده دنبالم آمدند . اما هنوز چیزی نگذشته بود که متوجه چراغ دیگری شدم که از پشت سرم می درخشید ! چراغ گردان پلیس !

اگر شما کشیش یا خادم کلیسا باشید می توانید در چنین شرایطی خودتان را جای من بگذارید و حال مرا درک کنید در سکوت دعا می کردم : « خداوندا ، خواهش می کنم نگذار شغلم را بپرسد . » اتومبیل را نگه داشتم ، افسر راهنمایی جلو آمد و من برایش توضیح دادم که اصلا تقصیری نداشتم . برای جلب ترحم او گفتم : « جناب سروان ، راستش را بخواهید متوجه چراغ قرمز نشدم . حتی ندیدم که اصلا چراغ راهنمایی آنجا هست . » او اصلا تحت تاثیر جوابم قرار نگرفت ، چون پیامدهای گذشتن از چراغ قرمز – چه من آن را ببینم و چه نبینم می توانست اسفناک باشد .

خدا هم تعدادی چراغ قرمز روحانی نصب کرده که ما نباید از آنها عبور کنیم . او از ما می خواهد که هوشیار و بیدار باشیم و حواسمان هم کاملا جمع باشد . باید از خود سوال کنیم : « آیا من انسان روراستی هستم یا مثل یعقوب اهل کلک و فریب می باشم ؟ آیا برخوردها و بده بستانهایم با مردم بر اساس شرافت و صداقت است یا پیوسته به دروغ های کوچک و مصلحت آمیز و حرفهای نیمه راست متوسل می شوم ؟

حرف نیمه راست با دروغ هیچ فرقی نمی کند . ندانستن باعث رهیدن ما نمی شود . نمی توانیم وقتی به دروازه آسمان رسیدیم ، با گفتن : « خداوند ، متأسفم ؛ من داستان زندگی یعقوب را نخوانده بودم » ، ندانستن را بهانه کنیم . خداوند در جوابمان خواهد گفت : « ولی تو ده نسخه کتاب مقدس با ترجمه های مختلف در خانه ات داشتی .»

بعضی ها حاضرند جانشان را به خاطر گرفتن کتاب مقدس در دستهایشان ، فدا کنند . تاریخ کلیسا یاد و خاطره کسانی را که جان خود را بر سر نگهداری از دست نوشته های کلام خدا گذاشتند ، ثبت کرده است . به واسطه جانبازی آنان است که ما امروز آزادانه کلام خدا را در دسترس داریم . دعوت خدا از ما این است که در پارسایی تعلیم بگیریم و در کلامش حکیم و دانشمند باشیم . شاید بتوانیم ندانستن را بهانه کنیم ، ولی این بهانه ما را از قلاب خلاص نمی کند . نمی توانیم در حالی که علایم هشدار دهنده برابر چشمانمان قرار گرفته اند آنها را نادیده بگیریم.

بیت نیل : معامله با خدا

همان کسی که سر برادرش عیسو کلاه گذاشته بود ، اکنون می خواست خدا را گول بزند . او سعی کرد با خدا وارد معامله شود . احتمالاً او با خود می اندیشیده که چون توانسته در بسیاری از مقاطع زندگی از فریب و نیرنگ استفاده کند ، این بار هم می تواند سر خدا را کلاه بگذارد .

یعقوب در بیت نیل رویایی دید و در این رویا خویشتن را در حضور خداوند یافت .

پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت : « البته بیهوده در این مکان است و من ندانستم » پس ترسان شده ، گفت : « این چه مکان ترسناکی است ! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان . » بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت . و آن موضع را بیت نیل نامید ، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود . و یعقوب نذر کرده گفت : « اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می روم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم ، تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم ، هر آینه بیهوده ، خدای من خواهد بود .»

یعقوب به مجرد بیدار شدن از خواب با خدا پیمان بست که من آن را « پیمان مشروط » می نامم . وقتی بیداری روحانی بیاید ، این قبیل چیزها خیلی سریع معلوم می شود . وقتی جنبش خدا در میان ما آغاز شود ، کسانی که مثل یعقوب هستند بی درنگ خواهند گفت : « اگر فلان چیز را بدست آورم ، خدا را خدمت خواهم کرد . » کسانی که ما فکر می کردیم کاملاً سرسپرده خدا هستند ناگهان تبدیل به مسیحیان مشروط می شوند . آنان با شرایط خودشان با خدا عهد و پیمان می بندند . « اگر خدا این کار را برایم بکند ، پیرویش می کنم و گر نه ، من یکی که نیستم .»

یک بانوی مسیحی را می شناختم که مادر بیمارش را به کلیسا آورد تا بلکه شفا یابد . اما چون مادرش شفا نیافت ، آن بانو هم از کلیسا برید . او به خاطر آنچه که روی داد – یا روی نداد – از انجیل روی گرداند . او فکر کرده بود می تواند با خدا معامله کند و وی را متقاعد سازد تا به معیارهایش گردن نهد .

آدمهایی نظیر این زن ، یعقوبهای زمانه ما هستند ، با خدا معامله می کنند و وقف و سرسپردگی شان مشروط است . آنها نمی گویند که اگر حتی سرشان را از تن جدا کنند ، باز خداوند خدایشان است ، بلکه سعی می کنند خودشان خدای زندگیشان باشند . این یعنی جوهره غرور .

یعقوب می توانست بگوید : « حتی اگر هرگز مرا به خانه پدرم باز نگردانی ، باز هم خدای من خواهی بود . تنها می خواهم بدانم که تو از من خشنودی .» ولی او پس از معامله ناجوانمردانه ای که با برادرش کرد ، با شرایط به حضور خداوند آمد . شاید با ناراستی و تقلب بتوانم میانبر بزنیم و پیشرفتهایی بکنیم ولی سرانجام محصول تلخی را که کاشته ایم درو خواهیم کرد .

کشتی گرفتن ، راه شما به سوی قدرت

یعقوب که در قبال پدر و برادرش چنین متقلبانه رفتار کرده بود ، محصول عمل خود را به صورت خیانت و تقلب دیگران در قبال خودش ، درو کرد . زمانی که سنش بیشتر شده بود ، پدر زنش لابان سرش کلاه گذاشت . هفته عروسی اش ، یک هفته بحرانی بود . وی پس از شب عروسی فهمید که لابان دختر بزرگترش لیه را به وی داده است ! او مجبور شد برای پرداخت بهای ازدواج با راحیل که زن محبوبش بود هفت سال دیگر برای لابان کار کند .

یعقوب فریبکار ، حال از کسی دیگر فریب می خورد . او تنها آنچه را که خود کاشته بود درو می کرد . و چه محصول بدی هم درو کرد . حتی با وجود تمام برکات خداوند ؛ حتی با وجود دعوت بلندی که خدا از او به عمل آورده بود تا پدر ملتهای بسیار باشد ، باز فریبکار فریب خورد .

یعقوب به قدری سرخورده شد که خانه پدر زنش را ترک کرد دیگر نه در خانه لابان جایی داشت و نه در خانه پدرش . هیچ جا ، جای او نبود . اکنون فریبکار کاملاً منزوی شده بود . نه خدمتی داشت و نه ظاهراً آینده ای . تنها هم و غمش این بود که زنده بماند و به دست برادرش کشته نشود . مردی که همیشه ترفندی در آستین خود داشت ، اکنون از هر ترفندی می گریخت . او کاملاً مستاصل بود .

من معتقدم که خدا با رحمت خود اجازه می دهد که چنین استیصال و بحرانی در زندگی هر کدام از ما پیش بیاید چون می خواهد ما را از مرحله مسیحیت مشروط یک پله بالاتر بیاورد . یعقوب در شرف یک رویارویی جدی با خدا بود ؛ رویارویی که قرار بود به تسلیم مشروط او به اراده خدا خاتمه دهد . این لحظه حساس را در پیدایش ۳۲ می خوانیم :

و شبانگاه خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته ایشان را از معبر یبوق عبور داد . ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد ، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد . و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت . و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد ، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد . پس گفت : مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد ، گفت : « تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم . » به وی گفت : « نام تو چیست ؟ » گفت : « یعقوب » گفت : « از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرانیل ، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی . » و یعقوب از او سوال کرده گفت : « مرا از نام خود آگاه ساز . » گفت : « چرا اسم مرا می پرسی ؟ » و او را در آنجا برکت داد . و یعقوب آن مکان را فنینیل نامیده گفت : « زیرا خدا را روبرو دیدم و جاتم رستگار شد . » (پیدایش ۳۲ : ۲۳ - ۳۰)

خوب توجه داشته باشید : یعقوب که قبلاً برکت را از برادر خود دزیده بود ، هنوز برکت می طلبید . این بار هم برکت را به دست آورد ولی البته با معیارهای خدا ، نه خودش . خیلی از مسیحیان همه جور ترفند و کلک به کار برده اند ولی هنوز از برکت تهی هستند . آلن ردپث (Allen Redpath) در مقاله ای تحت عنوان رهبری ، پیرامون آن لحظه کشمکش یعقوب با خدا که بیست سال پس از گریختن به ارام روی داد ، مطالب جالبی می نویسد :

فرشته ای که با او کشتی گرفت و درست در همان نقطه ای که احساس قوت می کرد ، با او به مقابله برخاست . او از لحظه ای که به دنیا آمد ، پاشنه پای برادر دوقلویش را گرفته بود و در سرتاسر زندگیش نیز توانسته بود در برابر هماوردهای خود پیروز از میدان خارج شود . هنگامی که مرد غریبه دید نمی تواند بر او غلبه بیابد گودی ران او را گرفت و مفصل رانش را از جایش بیرون کشید . ران ستون قوت انسان

است و مفصل ران به انسان امکان نشستن و برخاستن و کشتی گرفتن می دهد . اگر استخوان ران از مفصلش جدا شود ، دیگر انسان به کلی ناقص و زمینگیر می شود . اکنون یعقوب که رانش آسیب دیده متوجه می شود که بدون کمک حریفش نمی تواند روی پا بایستد . پس به حریف خود آویزان می شود و به تجربه در می یابد که باید به قوی تر از خود متکی باشد . این نقطه عطف داستان شگفت آور یعقوب است .

مادامی که با خدا رویارویی معنی داری نداشته باشیم ، گویی هیچ چیز در زندگیمان معنا و مفهوم ندارد . رویا رویی با خدا برای همه است . هر فرد مسیحی باید با خدا روبرو شود و زندگیش عوض گردد . همه ما در چنین لحظه ای است که از سوی او « نشانه گذاری » می شویم . یعقوب پس از آن کشمکش مذبحخانه دیگر یعقوب نبود . نام او از یعقوب یعنی « فریبکار » به اسرانیل یعنی « شاهزاده » تغییر پیدا کرد .

اراده خدا در زندگی ، خدمت و شخصیت ما این است که از یعقوب به اسرانیل تبدیل شویم . این نخستین باری نبود که یعقوب در میانه سفر شبانگاه در گوشه ای بیتوته کرد تا دمی بیاساید و آن وقت با خدا روبرو شد . بیست سال پیش هم ، زمانی که از خشم برادرش میگریخت ، شب برای استراحت در بیابان اطراق کرد . آن شب خدا را در رویایی دید که بر فراز نردبانی ایستاده است . در همانجا بود که خداوند به یعقوب وعده داد: « اینک من با تو هستم و تو را در هر جایی که روی محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم » (پیدایش ۲۸ : ۱۵) . او زمانی که آن محل را ترک می کرد ، نام بیت نیل را برایش برگزید که معنایش « خانه خدا » است .

مشکل اکثر ما مسیحیان این است که آنقدر به بیت نیل نزدیک می شویم که دیگر دلمان نمی خواهد از جایمان تکان بخوریم . بعضی ها مثل یعقوب به بیت نیل می رسند و می گویند : « این خانه خدا است . در اینجا رویاهای خوبی می بینم . می توانم فرشتگان را مشاهده کنم که از حضور خداوند بالا و پائین می روند . این زیباست ، به آنچه می خواستم رسیده ام ، پس چرا با برداشتن گامی دیگر خودم را به دردرس بیندازم ؟ »

تا زمانی که گام بعدی را بر نداریم ، زمینمان شفا نخواهد یافت . همه ما باید از بیت نیل به فنینیل نقل مکان کنیم . یعقوب پس از رویارویی با خدا در فنینیل برای ملاقات برادرش عیسو شتافت . این بار دیگر نه صحبت از جنگ بود ، نه کشتن و نه فاجعه . او دیگر مجبور نبود با عیسو بجنگد ، چون قبلا با خدا کشتی گرفته بود .

دانستن این موضوع برای ما خیلی اهمیت دارد که باید از بسیاری از جنگهای جسمانی پرهیز کرد . تنها یک پیکار است که تعیین کننده است که همانا دست و پنجه نرم کردن با خدا است . لازم است با سماجی چون سماجت یعقوب و به روشی مقدس و توأم با ترس با خدا کشتی بگیریم و بگوییم : « خداوندا ، تا مرا برکت ندهی ، رهایت نمی کنم . » باید به خدا اجازه بدهیم طبیعت خود را و فریبکار ما را در هم بشکنند .

من به عنوان شبان ارشد تلاشم را برای حل مسئله به کار بردم . ولی هر چه بیشتر تلاش می کردم ، مشکل از قبل بدتر می شد . برای حل مشکل پشت سر هم جلسه بحث و گفتگو می گذاشتم اما فایده نداشت . با این که خیلی دعا می کردیم ، از برگزاری جلسات و مطرح کردن نقطه نظرات دو گروه مخالف نیز دریغ نداشتیم . اما در بعضی از همین جلسات کار به تنش می کشید .

شبی بالاخره از همه چیز خسته شدم و کاسه صبرم لبریز شد . من مرتباً به سراسر جهان سفر می کردم و با خود پیام تقدس ، پارسایی و آتش خدا می بردم ، آن وقت کلیسای خودم به خاطر اختلاف نظر دو پاره شده بود . در حضور خدا فریاد زدم : « خداوندا ، این اصلاً خوب نیست ! » احساس می کردم دیگر تمام ایده هایم که ممکن بود به کل قضیه کمکی بکنند ، ته کشیده اند . بعضی از این ایده ها واقعاً خلاقانه بودند . ما برای پایان دادن به معضل و اختلاف سخت کار می کردم . اما به رغم همه تلاشها هیچ کاری پیش نمی رفت . دست روی هر کاری می گذاشتیم اوضاع را بدتر می کرد .

آن شب در حضور خدا به روی در افتادم و گفتم : « خداوندا ، تا جوابم را ندهی ، نمی روم بخوابم . » بدین ترتیب کشتی گرفتن با فرشته خداوند را آغاز کردم . در دعا گفتم : « باید مرا و کلیسایم را برکت دهی . » ساعتها به دعا ادامه دادم . مصمم بودم از خدا چیزی بشنوم ، از شدت خستگی تقریباً در حال بیهوشی بودم .

سرانجام در حالی که کتاب مقدس را در دستانتان گرفته بودم روی کاناپه ای در غلطیدم و از خستگی به خواب رفتم. کمتر از دو ساعت به صبح مانده بود که از خواب بیدار شدم و خداوند به خاطر رحمتش مرا به سوی قسمتی از کتاب مقدس هدایت کرد. به محض اینکه آیه مزبور را خواندم پاسخ مشکل را دریافتیم.

بی درنگ گوشی تلفن را برداشتم و به یکی از کسانی که درگیر معضل کلیسایی بود زنگ زدم و از او خواستم هر چه زودتر برای مذاکره پیش من بیاید. وقتی او را دیدم گفتم: «راه حل مشکل پیدا شد.» از آن لحظه به بعد با وجود همه مشکلات و موانع ما گام به گام از وضعیت اختلاف دور شدیم، بدون اینکه بر سر این اختلاف حتی یکی از اعضايمان را از دست بدهیم و کارمان به جدایی دردناک در کلیسا بینجامد. زمانی که من از فرط استیصال دست از همه ایده های انسانی برداشتم و دست به دامن خدا شدم، جواب گرفتم. حتی توافقنامه چهارده صفحه ای که تنظیم کرده بودیم نتوانسته بود مشکل دو طرف را حل کند، چون هیچیک حاضر به امضای آن نشدند. وقتی بالاخره تصمیم گرفتم با فرشته خداوند پنجه درپنجه افکنم، پاسخ مسئله پیدا شد.

شکستگی، خدا را جذب می کند

خدا به دنبال مسیحیان زخمی می گردد. کلام خدا به ما می گوید: «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد.» (یعقوب ۴:۶) خدا به دنبال کسانی می گردد که دیگر نامشان یعقوب نیست. یعقوب نمونه آدمهای زیرک و چالاک و با هوشی است که از موقعیت خود نهایت استفاده را می برند. قوم خدا باید در برابر خدا شکسته باشند. او دنبال کسانی می گردد که می گویند: «خداوندا، من صدمه دیده ام، ولی آنقدر مشتاق تو هستم که تا زمان گرفتن جواب به کشتی گرفتن ادامه می دهم.»

از کشتی گرفتن با خدا نهراسید، جوابتان را خواهید گرفت! اصلاً مهم نیست که از این مبارزه، لنگان بیرون بیایید. اصلاً من امیدوارم که این اتفاق بیفتد! باید با طریقه های مزورانه جسم مقابله کرد و آنها را نابود نمود. در شرح کشتی گرفتن یعقوب چنین می خوانیم که فرشته خداوند ران یعقوب را لمس کرد. بزرگترین استخوان و عضله بدن در ران قرار دارد و بر قوت و توان انسان دلالت می کند. اما خدا باید قوت انسانی یعقوب را در هم می شکست تا او حقیقتاً در خدا قوی بشود.

لازم است غرورمان خورد شود. باید بگوییم: «خداوندا، از ما به عنوان نسلی که نه تنها اهدافمان پاک است بلکه راههای رسیدن به اهدافمان نیز پاک و مقدس است استفاده کن. از ما انسانهایی پایبند به حرفهایمان بساز.»

عیسی به ما هشدار داد که: «بله» شما همان بله باشد و «نه» شما همان نه (متی ۵: ۳۷). در دنیای کنونی که تنظیم شکایت و اقامه دعوا علیه دیگران باب شده و هزار جور امضا و اقدامات حفاظتی رواج یافته، هنوز مردم قول خو را زیر پا می گذارند. پیوندهای زناشویی که با سوگند وفاداری و حلقه و عکس و قبالة محکم شده اند از هم می گسلند. مردم در روابط کاری و تجارت و خلاصه همه روابط اجتماعی به دروغ و کلک متوسل می گردند.

به قول و قرارها و حرفهایمان پایبند باشید. بگویید: «ای خدای قادر مطلق، از امروز من انسان با شرفی خواهم بود؛ یک انسان درستکار و راستگو که به قولش پایبند است. وقتی می گویم «بله» مردم به خوبی منظورم را درک خواهند کرد.»

از اراده خدا جلو نزنید

یعقوب بیست سال صبر کرد تا اراده خدا در زندگیش نمایان شود. شاید همیشه هم بیست سال طول نکشد، ولی در غالب اوقات ما باید یک دوره خشکسالی یا یک فصل بیابان را در زندگیمان تجربه کنیم تا بعد خدا اراده اش را آشکار سازد. برای دانستن اراده خدا در مورد زندگیتان از او جلوتر نزنید.

بسیاری از مسیحیان جلو جلو می دوند. اگر دختر یا پسر جوانی هستید، جزو کسانی نباشید که نمی توانند تا هنگام ازدواج صبر کنند و پیش از موعد با نامزد خود همبستر می شوند. فکر نکنید که، من

نمی توانم تا هنگام عروسی صبر کنم ؛ خیلی وسوسه می شوم . چه فرقی می کند من که نامزد را دوست دارم و می دانم که او همان زوجی است خدا برایم در نظر گرفته . اینگونه فکر کردن شما را به زناکاری می کشاند .

در این مورد که خدا چه وقت شما را وارد خدمت روحانی می کند که برای آن دعوتان نموده ، بی صبری از خود نشان ندهید . سعی نکنید با اقدامات خودتان او را وادار به جلو انداختن اراده اش نمایید . کسی که نمی تواند تا موقع باز شدن درهای خدمت انتظار بکشد ، هرگز به اولیای امور احترام نخواهد گذاشت . چنین شخصی به مرض « هر چه دلم خواست کردم » مبتلاست . " هر چه دلم خواست کردم " نام یکی از ترانه های معروف فرانک سیناترا است ، به همین خاطر من آن را سندرم فرانک سیناترا نامیده ام . ما به اندازه کافی در کلیسا خود محوری و خود رایی داریم .

وقتی در سال ۱۹۹۷ آتش خداوند بر زندگینم نازل شد ، از یک چیز مطمئن بودم – اینکه هیچ چیز به میل و خواست من نیست . همه چیز در دستان او بود . به کلی گیج ، ترسان و معذب بودم ، ولی وقتی دیدم که خدا نقشه اش را در زندگیم آشکار کرده شادی عظیمی به من روی آورد . به خدا وقت بدهید تا در زندگیتان عمل کند . به مکان فنیل بیابید و با دعا و مراقبت منتظر باشید تا اراده خدا برای زندگیتان مکشوف شود . خدا پرکتی را که به شما وعده داده ، نصیبتان خواهد نمود !

رویای من تشکیل یک قوم پارسا است ، با این وجود در بسیاری از موارد ، طریقه های کلیسا مبتنی بر پارسایی نیست . تا پیش از آنکه آتش خدا را در زندگیم لمس کنم ، احساس خوبی داشتم . از اینکه هیچ گناه چشمگیری در زندگیم نیست احساس اعتماد به نفس می کردم . اما وقتی خدا قلب فاسدم را به من نشان داد ، همه چیز شروع به عوض شدن نمود ، ما لازم است خودمان را از شر تظاهر ، در هر زمینه ای که خدا نشانمان می دهد ، اعتراف کنیم . آن را تماما به خدا بسپارید . تصمیم بگیرید که از امروز به بعد یک انسان روراست و صدیق باشید ، یک اسرائیل نه یک یعقوب .

خودتان را از طریقه های دنیوی خالی کنید ، خداوند راههای خودش را به شما خواهد نمایاند . هر دروغ و ریا کاری در بدن مسیح باید به صداقت و شرافت کامل مبدل شود . دعای من این است که خدا داغی بر تن و زخمی بر جسم ما بگذارد تا دیگر جرات نکنیم با ابزار دنیوی به خدمت روحانی بپردازیم . باشد که خدمت ما به قوت روح القدس باشد . باشد که ما به نشانه یادآوری وابستگی کامل مان به قدرت او ، بنگریم .

ارتش در حال آموزشی که قرار است به خوبی تجهیز هم بشود ، به سربازان مجروح نیازی ندارد . ارتش خدا تنها ارتشی است که فرمانده کل قوایش – خدا – به ما تضمین می دهد که هرگز تلفات نخواهیم داد . تنها لازم است از دستورهای او اطاعت کنیم . خدا ارتش خود را آماده می کند .

بیش از دویست سال پیش جان و سلی ، اصلاحگر دینی بزرگ ، بیشتر از دویست هزار نفر از مردم را در گروه های کوچک نام نویسی کرد . او از این گروه ها تحت عنوان « کلوپ های مقدس » یاد می کرد . او به این گروه ها بیست و دو پرسش داده بود تا در پرسشهای روزانه خویش مورد استفاده قرار دهند . دو پرسش از پرسشهای او چنین بودند : آیا نا آگاهانه تظاهر به شخصی دیگر بودن یا نبودن می کنید ؟ و « آیا خود را بهتر از آنچه واقعا هستید به دیگران می نمایانید ؟ »

باید در بدن مسیح به صداقت و بی ربایی بازگردیم . باید به خلوص و راستی برگردیم . شاید لازم باشد که بعضی از شما برای جبران مافات گامهایی بردارید . از خداوند حکمت بطلبید . گاهی دعای توبه آخرین قدم نیست ، بلکه اولین قدم است . برای رسیدن به خدا باید گامهای متعددی برداشت .

اگر با اطمینان نمی دانید که چگونه باید این گامها را بردارید ، با شبانتهان یا رهبران مشورت کرده از آنها یاری بخواهید . شاید لازم باشد گذشته را جبران کنید . اگر روح القدس به اینکار تشویقتان می کند ، فهرستی از گامهایی که باید بردارید را تهیه نمایید . با این کار می توانید ثمره شایسته توبه بیاورید (نگ به لوقا ۳ : ۸) .

دعای توبه

پدر هر طریق ناراستی که در وجود من هست پیدا کن . ژرفترین قسمتهای وجود مرا تفتیش نما . ای خدا مرا برای چیزی بس عظیم مهیا می سازی ؛ چیزی که بسیار فراتر از قوت انسانی خوادم است . من می خواهم دست از سلاحها و ابزار دنیوی بردارم . اکنون این ها را بر مذبح تو می گذارم ای خداوند و از تو طلب رحمت می کنم .

می خواهم با تو کشتی بگیرم . مرا از یعقوب به اسرائیل تبدیل نما . من از جاه طلبی ، خودخواهی ، ترس از انسان و میل به خشنود ساختن دیگران دست می کشم . در برابر ناراستی ، روح دروغ و فریب و عدم شفافیت و صداقت به نام عیسی می ایستم . خداوندا ، دعا می کنم که تو فکر ، طریق و چشمانم را پاک بسازی . به جسمم زخم وارد کن و بگذار هنگام راه رفتن بلندم . ترجیح میدهم به دست تو مجروح شوم ای خداوند ، تا اینکه به دست شیطان هلاک گردم .

ای خدا ، با رحمت خود بیا . می خواهم دست از معامله کردن برداشته وکل وجود خویش را به تو بسپارم ؛ می خواهم بدون قید و شرط خودم را وقف تو کنم ، نه با قید و شرط . مرا دریاب ؛ مرا بپذیر ؛ زندگیم را صد در صد به تو تقدیم می نمایم ! به نام عیسی مسیح آمین .

فصل سوم

گناه شمشون : عطای روحانی و فقدان شخصیت روحانی

چند سال پیش خبر شبانی به گوشمان رسید که خدا در کلیسایش به طرزی مافوق طبیعی حضور خود را نشان می داد . حتی زمانی که او در رادیو برنامه اجرا می کرد هم این تجلیات دیده می شد . مردم به ایستگاه رادیو زنگ می زدند و به او می گفتند هنگامی که او دعا می کند و یا درباره امور الهی سخن می گوید از سقف خانه هایشان خاک طلا فرو می ریزد . یکبار وقتی این مطلب را شنید در استودیو چشم گرداند تا موضوع را با صدا بردار و سایر کارکنان رادیو مطرح کند ولی هیچ کس را ندید . وقتی برخاست تا دنبال آنها بگردد ، همگی را در اثر حضور قدرت خدا روی زمین افتاده دید .

او از آیات و عجایب نیز سخن می گفت که در کلیسایش به وقوع می پیوست . هنگامی که مردم در حال پرستش بودند ، بر سر سراینندگان کلیسا سنگهای قیمتی فرو می ریخت و سراینندگان این سنگها را از روی موهای خود جمع می کردند ! دیگر اعضای کلیسا دریافته بودند که دندانهای خالی شان با طلا پر شده است . ما خودمان چند نفری از کسانی که دندانهایشان از طلا پر شده بودند ، می شناختیم .

پس از اینکه اتفاقات مذکور به وقوع پیوست ، واعظ مزبور را به کشورهای مختلف دعوت کردند تا داستاناش را با دیگران نیز در میان بگذارد . خبرهایش به ما می رسید که هنگام موعظه وی تا شعاع یکصد پایی اطراف محل و عظ ، روی خانه ها خاک طلا می نشیند .

کاملاً معلوم بود که خدا در خدمت روحانی این شخص خود را متجلی ساخته است . کلیسای او آیات و معجزات مافوق طبیعی را تجربه می کرد و بسیاری به جماعتش اضافه شده بودند . کلیسای او با رشد سریعی مواجه شده بود .

اما هنوز چند سالی از آغاز این آیات نگذشته بود که خبرهای کاملاً متفاوتی از این مرد شنیدیم . او همسرش را ترک کرده بازن دیگری گریخته بود و دیگر در کلیسا شبانی نمی کرد ! بدون شک می خواهید پرسید که « آیا این رفتار فاجعه بار به طور ناگهانی اتفاق افتاد ؟ »

مسلماً خیر ، هیچ درختی با یک ضربه تیر بر زمین نمی افتد . از قرار معلوم او در طی مدتهای مدید در موارد گوناگون نشان داده که چندان پایبند و وفادار نیست . متأسفانه او نمونه کسی است که عطایای مافوق طبیعی را دارد ولی از شخصیت مسیحی استواری برخوردار نیست .

بازی با آتش

بدبختانه در کلیساهای ما این خطا بسیار شایع است . می توانیم نام دیگر آن را خطای « بازی کردن با دنیا » بگذاریم . این امر زمانی اتفاق می افتد که ما با اموری که مورد تایید خدا نیستند بیش از اندازه مانوس و صمیمی می شویم یا وارد روابطی می گردیم که اصلاً او را خشنود نمی سازند . در زندگی شمشون مردی را می بینیم که به خاطر بازی کردن با دنیا ، زندگی خویش را تباه ساخت . او از طرفی با دشمن می رقصید و از طرف دیگر با مسیحی که خدا به او داده بود ، بازی می کرد .

در اینکه شمشون دارای عطا بود ، هیچ شک نیست . او عطایای روح را به همراه آیات و معجزات دریافت کرده بود . او رهبری بود که از لحظه تولد برای خدمت خدا خوانده شده بود . خدا هدایت قوم خود را به او در سمت داور سپرده بود .

این مرد به پیشینه ای نیک مفتخر بود . والدینش خدا ترس بودند . فرشته خداوند ایشان را ملاقات کرده و وعده تولد او را داده بود . تولد وی با آیات و معجزات همراه بود . فرشته خداوند یعنی حضور خدا که به شکل یک فرشته متجلی شده بود ، به والدین شمشون گفته بود : « آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود » (داوران ۱۳ : ۵) . شمشون حتی پیش از تولدش وقف اراده خدا شده بود . شمشون نبوتهای درست ، تربیتی درست و پیشینه ای دیندار داشت . در شمشون خیلی چیزها درست بود ، ولی او فاقد شخصیتی دیندار بود . دارا بودن عطا بدون داشتن شخصیت اخلاقی خدا پسندانه خیلی خطرناک است .

اغلب چنین به نظر می رسد که بدن مسیح میان دو گروه تقسیم شده است : کسانی که عطایای روح القدس را قبول دارند و کسانی که ندارند . من از هر گروه دوستانی دارم هم به انجیلی ها احترام می گذارم و هم به پنطیکاستی ها و از هر دو طرف چیزهایی یاد می گیرم . اما دیدن این که کسانی بدون داشتن شخصیت روحانی ثابت و محکم ، عطایای روحانی را به کار می برند ، چیز غم انگیزی است . چنین افرادی برای کسانی که می کوشند در طریق روح گام بردارند ، سنگ لغزش می شوند .

باشد که در حین خواندن این کتاب خدا به شما فیض ویژه عطا کند تا قدوسیت کامل او شما را فرو بگیرد . من شما را دعوت می کنم که به تقدس به صورت افراطی اعتقاد پیدا کنید . منتظر زمانی دیگر نشوید ؛ ممکن است زمان دیگر هرگز فرا نرسد . اگر حس می کنید که روح القدس پیرامون اعتقاد به تقدس کامل در زندگی با دلتان صحبت می کند ، در هر سنی که هستید فرقی نمی کند ، از همین امروز شروع کنید .

برای پرواز باید دو بال داشت

وقتی کوچکترین پسر شش ساله بود ، ما در آرژانتین زندگی می کردیم . روزی در اتاق نشیمن مسابقه موشک کاغذی پرانی به راه انداختیم . پسر تمصمیم گرفته بود هواپیمایی جدید بسازد – هواپیمای یک باله . من از پیش به او گفتم که « این هواپیما پرواز نخواهد کرد » .

او در جوابم گفت : « بابا ، تو نمی دانی ؛ بگذار آن را بسازم ، آن وقت خواهی دید . » گفتم : « بسیار خوب » و گذاشتم ابتکار خود را عملی سازد . او با هزار امید و انتظار و با همه توان هواپیمای کاغذی اش را پرتاب کرد . هواپیما در هوا نیم چرخ زد و تلهی روی زمین افتاد . همانطور که پیش گویی کرده بودم ، پرواز نکرد .

بدبختانه بعضی ها از همین الگو پیروی می کنند . آنان می اندیشند در خدمت روحانی می توان با یک بال پرواز کرد . خیلی هم توقع موفقیت دارند . ولی به تلخی نومید می شوند . چرا ؟ چون برای پرواز کردن در اراده خدا باید دو بال داشت : عطا و شخصیت .

پرواز کردن با یک بال محال است . برخی مسیحیان با وجودی که تمصمیم می گیرند افراد صالح و دارای شخصیت اخلاقی استواری باشند ، خویشتن را تنها وقف تعلیم کتاب مقدس می سازند و به کلی مسح ، معجزات ، آیات و عجایب را فراموش می کنند . حتی گروهی چنین تعلیم می دهند که معجزه فقط در دوره رسولان به وقوع پیوسته است . دیگران به این علت که حضور خدا را احساس می کنند و با آیات و عجایب به کار گرفته می شوند ، تمصمیم می گیرند اینگونه در پیشگاه خدا خویشتن را صالح سازند . اینان شخصیت را به کلی فراموش می کنند .

هیچکدام از این افراط و تفریط ها مطابق با تعلیم کتاب مقدس نیستند . خدا بدن مسیح را خوانده تا به هر دو ایمان داشته باشد . ما می توانیم هم از روح پر باشیم و عطایای او را در زندگیمان داشته باشیم و هم شخصیت و استواری داشته باشیم

هفت مزیت روحانی

هر یک از مزیت های روحانی زیر ، بخشی از زندگی شمشون را تشکیل می دادند و ممکن است بخشی از تجربه مردان و زنان خدا نیز باشند . اما بدون شخصیت هیچیک از این مزیتها متضمن موفقیت و زندگی روحانی تان نخواهد بود .

۱ – دعوت از جانب خدا

شمشون از لحظه تولد دعوت داشت تا برای خدا نذیره و برای قومش رهبر باشد :

فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده او را گفت : « اینک تو حال نازا هستی و نزانیده ای ، لیکن حامله شده پسری خواهی زایید . و الان با حذر باش و هیچ شراب یا مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور . زیرا یقینا حامله شده و پسری خواهی زانید و استره بر سرش نخواهد آمد ، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد » (داوران ۱۳ : ۳-۵)

دعوت داشتن از خدا خیلی عالی است . ولی آیا می دانید خیلی ها که دعوت داشتند ، از خود سلب صلاحیت کردند ؟ عده ای به دعوت خدا لبیک نگفتند . دیگران در پی تحقق دعوت او با روشهای انسانی خویش و طبق برنامه زمانی خویش برآمدند .

۲ - بخوبی آماده بودن

پدر و مادر شمشون مطابق دستوراتی که از فرشته خداوند گرفته بودند ، او را پرورش دادند و تجهیز کردند. آنها مسئولیت پدری و مادری خود را کاملاً جدی می گرفتند:

و مانوح از خداوند استدعا نموده گفت : «آه ای خداوند ، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد ، چگونه رفتار نماییم » و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود ، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. و آن زن به زودی دوباره شوهر خود را خبر داده به وی گفت : «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد ، باز دیگر ظاهر شده است !» (داوران ۱۳ : ۸ - ۱۰)

اینکه انسان دینداری را از پدر و مادر به ارث ببرد مزیت بزرگی است . اما این هم موفقیت را تضمین نمی کند . صرف اینکه پدر و مادر ما ، ما را با کلام خدا آشنا و بر طبق آن تربیت کرده اند ، به طور خودکار باعث نمی شود که ما راه تقدس را برگزینیم .

۳ - آیات و عجایب

فرشته ای ظاهر شد تا خبر تولد شمشون را به پدر و مادرش بدهد ، سپس او در میان شعله های آتش مذبحی که مانوح برای قربانی کردن بر پا کرده بود ، صعود نمود.

زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت ، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود ، و مانوح و زنش چون دیدند ، رو به زمین افتادند . و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد ، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود (داوران ۱۳ : ۲۰ - ۲۱)

ممکن است خدا برای جلب توجه شما و تانید دعوتتان دست به آیات و معجزات بزند . اما حتی بزرگترین معجزات هم نمی توانند متضمن موفقیت باشند .

۴ - برکت خدا در زندگیتان

شمشون در آغاز برکت خدا را بر زندگیش داشت .

و آن زن پسری زانید ، او را شمشون نام نهاد ، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد (داوران ۱۳ : ۲۴)

واقعیت این است که ما باید راه رفتن در برکت خدا را برگزینیم . اگر پیوسته با دنیا بازی کنیم یا آشکارا ناطاعتی کنیم ، ممکن است تمام نقشه هایی را که برای ما کشیده شده قربانی سازیم.

۵ - حضور ملموس روح القدس

شمشون حضور روح را که از درون وی را برای انجام اعمال عظیم بر می انگيخت ، حس می کرد ، و مردم هم سخت تحت تاثیر پیروزیهای غیر عادی او قرار می گرفتند.

و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاؤل به برانگیختن او شروع نمود (داوران ۱۳ : ۱۵)

فقط به این دلیل که ما در جلسه ای کلیسایی «روح القدس را احساس می کنیم» نمی توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که واعظی که رهبری جلسه را به عهده دارد ، در طریق تقدس گام بر می دارد . برای ارزیابی خدمت یک فرد نمی توانیم به احساسات متکی باشیم .

۶ - معجزات ما فوق طبیعی عظیم

و روح خداوند بر او مستقر شده آن را درید به طوری که بزغاله ای دریده شود (داوران ۱۴ : ۶)

چه بسیار خادمانی سقوط نموده اند ، تنها به این دلیل که تصور کرده اند چون آیات و معجزات از دستانشان به ظهور رسیده ، پس نزد خدا پاک و بی عیب هستند . پس از اینکه چند نفر را شفا دادند ، خودشان تحت تاثیر خدمات روحانی خویش قرار می گیرند - گویی عامل اصلی شفا خودشان بوده اند - آن وقت مغرور می شوند و همین غرور موجب سقوطشان می گردد.

۷ - دوام آوردن در کار

شمشون بیست سال به عنوان داور ، هدایت قوم اسرائیل را بر عهده داشت ولی این دلیل نمی شود که تصور کنیم چون فلانی سالیان دراز موعظه کرده ، پس در ورای هر کاری که می کند یا می گوید روح القدس ایستاده و ازاو پشتیبانی می کند .

از برکت اولیه فراتر بروید

برای کسب موفقیت در خدمتی که خدا به ما می سپرد ، لازم است از برکت اولیه فراتر برویم. تمام مزیت های ظاهری که شمشون در زندگیش داشت ، برای نگهداشتن او از افتادن در کام یک فاجعه روحانی کافی نبود . کشیش پدرو ایبارا ، شبانی که به خیلی ها مشورت می دهد ، روزی به من گفت : « این قانون زندگی است : این شخصیت است که حامل مسیح می باشد ، نه بر عکس .»

چند سال پیش در تلویزیون و روزنامه ها خبر تصادف رانندگی ناشی از معیوب بودن تایر خودروها جنجالی به پا کرد . اگر این نقض بر طرف نمی گردید ، جان بسیاری از انسانها تا به حال از دست رفته بود . در شخصیت شمشون می توانیم چندین عیب را بر شماریم ، عیب هایی که عاقبت منجر به سقوط او شدند . چقدر خوب است که از داستان زندگی او در کتاب مقدس درس بگیریم و از همان دامها بپرهیزیم

تند خویی

یکی از معایب اخلاقی شمشون تند خویی اش بود . داوران ۱۴ : ۱۹ می گوید که شمشون « خشمش افروخته شد.» شمشون خوانده شده بود تا اسرائیل را از ستم فلسطینیان برهاند . این خدا بود که او را خوانده بود ، ولی او هنگامی که مردان اشقلون را قلع و قمع کرد ، در چارچوب دعوتی که خدا از وی کرده بود ؛ عمل ننمود . شاید او حضور قوی خداوند را هم احساس می کرده ، ولی نیروی محرک او قدرت خدا نبود. انگیزه او خشمی بود که به وسیله روح القدس تعدیل نشده بود.

آدمهایی هستند که با قوت و انگیزه خشم خود عمل می کنند . مسیحیانی هستند که هنوز بدی دیگران نسبت به خودشان را فراموش نکرده اند و به اصطلاح ایماندارانی هستند که هنوز از دیگران نفرت دارند . آنها هنوز از عیسی این درس را نیاموخته اند که حتی در هنگام مصلوب شدن نزد خدا برای کسانی که شکنجه اش داده بودند دعا کرد و آمرزش طلبید . خشم می تواند نیروی محرک بسیار مخربی باشد .

شمشون هم واپس گرا بود و هم انتقام جو.

شمشون به ایشان گفت : « این دفعه از فلسطینیان بی گناه خواهم بود اگر ایشان را ادیتی برسانم » (داوران ۱۵ : ۳) .

شمشون به ایشان گفت : اگر به اینطور عمل کنید ، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت » (داوران ۱۵ : ۷)

او یک رهبر بود ولی به خاطر همین تند خویی اش به جای آنکه در رفتار پیشتاز باشد ، همواره عکس العمل نشان می دهد . هر توهین و تعرضی به او می شد ، بلافاصله واکنش نشان می داد

شخصی کردن خدمت

عیب اخلاقی دیگری که شمشون داشت ، مسئله شخصی کردن خدمت بود او بدون اینکه از خداوند دستوری داشته باشد ، شخصا نقشه حمله می کشید . در داوران ۱۵ : ۱۱ چنین می خوانیم : « به نحوی که ایشان به من حمله کردند ، من به ایشان عمل نمودم . »

در کلیسا افرادی هستند که نمی توانند جایگاه خود را در بدن مسیح پیدا کنند . مدتی در یک قسمت خدمت می کنند ، بعد ناراحت و عصبانی می شوند و اصلا به کلیسایی دیگر می روند . آنان به همان راحتی که کاتال تلویزیون را عوض می کنند ، کلیسای خود را عوض می نمایند . اگر ما قوم خدا و مجهز و استوار و قوی برای خدمت به او هستیم ، پس چرا در کار خدمت اینقدر بی وفایی از خود نشان می دهیم ؟ پس چرا بسیاری از مسیحیان سال از پس سال می گذرد و هنوز جایگاه واقعی خود را پیدا نمی کنند ؟

یکی از مشکلات ، شخصی کردن خدمت است . مسیحیان خودشیفته خیال می کنند کار کلیسا بر محور آنان می چرخد . « اگر فلان چیز را به من بدهند ... » ، « اگر در حیطة مسنولیت‌هایم باشد ... » ، « هر وقت فلان چیز اول انجام شد ... » - اینها حرفهایی است که از چنین افرادی می شنویم . ما فکر می کنیم خدا صفحه کاغذی سفید به ما داده تا هر طور دوست داریم آن را پر کنیم . فراموش کرده ایم که قضیه کاملا بر عکس است - ما لوح سفید زندگی خودمان را به خدا تقدیم کرده ایم تا او هرطور اراده اش است آن را پر نماید . فکر می کنیم خدمت مال خودمان است . یادمان رفته که خود ما از آن خدا هستیم.

بی وفایی

هر وقت اوضاع خراب می شد و کارها سخت پیش می رفت ، شمشون از زیر تعهد خویش شانه خالی می کرد و بی وفا می شد . در داوران ۱۴ : ۱۹ - ۲۰ چنین می خوانیم : « به خانه پدر خود برگشت . و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می شمرد ، داده شد » پیش از این شمشون با دختری فلسطینی عروسی کرده بود . در خلال جشن عروسی او در غلیان خودستایی و غرور برای دوستان جدید فلسطینی اش معمایی طرح کرد . او مطمئن بود که ایشان هرگز نخواهند توانست معما را حل کنند . اما چون زنش با دوستان تازه فلسطینی اش تبنانی کرد تا جواب را از زیر زبانش بیرون بکشد ، او همسر خود را رها کرد . و خیلی راحت چمدانهایش را بست و خانه را ترک کرد ، و با این کار نشان داد که اصلا پایبند و وفادار به همسر تازه خویش نیست .

در طی برگزاری کنفرانسی در آرژانتین ، شبان جوانی پیش من آمد تا اعتراف کند . پیغام تقدس قلب او را سوراخ کرده بود . او گفت : « من و همسر من از هم جدا شده بودیم ، اما وقتی پیغام تقدس کامل را شنیدم ، به آپارتمان برگشتم و لوازم و اثاثیه را جمع کردم و پیش همسر بازگشتم . » این شبان جوان بر خلاف شمشون فهمیده بود که خدا از ما وفاداری می خواهد.

در لوقا ۳ : ۸ ، یحیای تعمید دهنده می گوید : « ثمرات شایسته توبه بیاورید . » ثمرات توبه ما باید برای دیگران مشهود و ملموس باشد . ما نمی توانیم با بی وفایی و نادیده گرفتن تعهدات و قولهایمان زندگی نماییم ؛ و حق نداریم از فرط خشم مسنولیت‌های خود را از یاد ببریم . مبشری را می شناسم که به سرتاسر ایالات متحده سفر می کرد و جلسات بیداری برپا می نمود . مردم تحت تاثیر پیغامها و معجزات او قرار می گرفتند . ولی بعد معلوم شد که این مرد دو زن را طلاق داده و در ایالتی دیگر تحت تعقیب پلیس است ، چون از زیر پراخت مخارج تامین معاش فرزندش شانه خالی کرده است . اگر کسی از حریم خانواده خودش محافظت نکند ، خدمت او بالای منبر هیچ ارزشی ندارد.

نگاه شهوانی

عیب دیگر شمشون نحوه روابطش با زنان بود. داوران ۱۶ : ۱ به ما میگوید : « و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه ای دید ، نزد او داخل شد .» شمشون به عنوان نذیره می دانست که به پاکی اخلاقی و جنسی خوانده شده است . ولی او نمی توانست از وسوسه ای که شیطان از طریق شهوات جسم پیش پایش گذاشته بود دوری کند .

در داوران ۱۶ : ۴ می خوانیم : « و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلیله بود دوست می داشت .» نگاه شهوانی و ماجرای عشقی نا پخته مسلماً گامهایی بودند که او به سوی تباهی خود برداشت . از قدرت شهوت چشم و شهوت جسم برحذر باشید. که شما را نابود خواهند کرد . گاهی تنها یک نگاه می تواند مردی را به زناکاری بکشاند .

عقل و شعور

شمشون به قدری به دعوت خدا از خودش غره شده بود که بنای بازی کردن با مسح خود را گذاشت . وقتی دلیله منشا قدرت وی را از او سوال کرد ، او از روی شوخی در مورد آن منشا به وی دروغ گفت و بعد از همان قدرت برای خلاصی از چنگ دشمنان استفاده کرد . این خطرناک است !

شمشون به دلیله گفت : « اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد (داوران ۱۶ : ۷) . پر واضح است که او « ریسمانها را بگسیخت ، چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود » (آیه ۹) . خدا به شمشون دستور داده بود که راز قدرتش را که در موهایش نهفته بود ، به کسی نگوید .

اما دشمنانش دست بردار نبودند . دلیله به پرسش و کنجکاوای خود ادامه داد . تا اینکه بالاخره شمشون حقیقت را به او گفت ؛ رازی را که خداوند به او سپرده بود ، با دشمن در میان گذاشت . شمشون مروریهای گرانبهایش را پیش خوکها انداخت.

او هنوز فکر می کرد مثل قبل وقتی دشمنانش از راه برسند ، می تواند با قدرت عظیم بازوانش آنها را پراکنده و قلع و قمع نماید . اما این بار اوضاع با قبل فرق می کرد قدرت از او رفته بود . همانطور که یک واعظ قدیمی آرژانتینی گفته : « جوهره گناه حماقت است .» شمشون می شنید که دلیله از او می پرسد : « تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را پست و ذلیل نمود » ، با این حال بدون اینکه عقلش را به کار بیندازد ، راز خود را به وی گفت . او عقل و شعور خود را از دست داده بود .

احساس امنیت کاذب

شمشون از لحاظ اخلاقی فاقد ثبات بود . او نمی توانست فشار پیوسته را تحمل کند . آنقدر دلیله در طی روزهای متوالی غرغر و سماجت کرد تا آخر شمشون عاجز شد (داوران ۱۶ : ۶) . کسی که با دنیا بازی می کند ، کارش به جایی می کشد که بالاخره تا حد مرگ خسته و عاجز می گردد . وقتی به این مرحله برسد ، خواهد گفت : « دیگر نمی توانم در برابر وسوسه مقاومت کنم . وسوسه خیلی قوی است .»

خیلی از ایمانداران مثل شمشون با مسیحی که خدا به ایشان داده ، بازی می کنند . وارد روابطی می شوند که در اراده خدا نیست . خود را با سرگرمی که مورد علاقه شان است مشغول می کنند ، حتی اگر این سرگرمی موجب ناخشنودی خدا گردد . کارهای بد می کنند ، حرفهای بد می زنند و به جاهای بد می روند . با این حال فکر می کنند که آنقدرها هم گناهکاران بدی نیستند . ولی قدرت آنها هم مثل قدرت شمشون محدود است . زمانی فرا می رسد که دیگر توان جنگیدن برایشان نمانده .

ابتلا به بی حسی روحانی

شمشون نسبت به امور خدا دچار نوعی بی حسی شده بود . فکر می کرد زندگیش هرگز دستخوش تغییر نخواهد شد . او در کار ایجاد تعادل میان مسح الهی و گناه در زندگیش خبره شده بود . او انسانی شده بود که

به دنبال امیال خودش است گواه این گفته ما ، داوران ۱۶ : ۲۰ است که بی حسی روحانی شمشون را علنا نشان می دهد :

و گفت : « شمشون ، فلسطینیان بر تو آمدند . » آنگاه از خواب بیدار شده گفت : مثل پیشتر بیرون رفته ، خود را می افشانم . اما او ندانست که خداوند از او دور شده است .

او نمی دانست که خیلی وقت است با مسح خدا و امور دنیوی بازی می کند و حالا روح القدس بدون هشدار قبلی از زندگیش بیرون رفته است .

نباید فراموش کنیم که عیسی به ما وعده داده که هرگز رهایمان نخواهد کرد . شاید در عمل برکتش را از خدمتتان بردارد ، ولی اگر توبه کنیم هرگز فیض و آمرزشش را از ما دریغ نخواهد کرد . یکبار مردی گریه کنان به خانه پدرم آمد و در نهایت استیصال و نومیدی گفت : « من فکر می کنم که گناهی نابخشودنی مرتکب شده ام . » ترس از اینکه روح القدس او را برای همیشه رها کرده و دیگر آمرزشی در کار نباشد ، او را به وحشت انداخته بود . من برای کسانی که چنین احساسی دارند ، خبرهای خوشی دارم . اگر از این موضوع نگرانید که مرتکب گناهی نابخشودنی شده اید ، اگر در این مورد نزد خدا استغاثه کرده اید ... این خود نشانگر آن است که روح القدس ترک تان نکرده است . تنها روح القدس است که می تواند در درونتان دغدغه روحانی نسبت به وضعیتی که در آن هستید ، ایجاد کند .

گام برداشتن در شاهراه تقدس

شاید بپرسید : « آیا تو می گویی که خدا از من انتظار دارد در تقدس کامل زندگی و سلوک کنم ؟ » بله ، من همین را می گویم ! ما باید به طور کامل مقدس زندگی کنیم . آیا چنین چیزی ممکن است ؟ به توان انسانی خود ما ، خیر . من و شما نمی توانیم چنین تقدسی در خود ایجاد کنیم . به همین دلیل است که من تقدس را به عنوان معجزه ای از آسمان موعظه می کنم . همان کسی که معجزه وار نجاتتان داده ، همو معجزه وار تقدیس تان نیز خواهد کرد . همان عیسایی که برای نجات شما مرد ، برای پارسا شمرده ، عدالت ، حکمت و تقدس شما نیز مرده است . همانطور که نجات به وسیله ایمان است ، تقدس نیز به واسطه ایمان میسر می گردد .

من این کتاب را نوشته ام تا به شما بگویم که خودم چقدر مقدس هستم . باور کنید ، اگر رحمت خدا نباشد روح و جان من خیلی بدبخت و فلک زده خواهد بود و بدنام فاسدتر از بدن هر کس دیگر . منی که از چهار پشت نسل بعد از نسل مسیحی بوده ام ، اگر رحمت خدا نباشد عاقبتم دوزخ است . اما این خدای قادر مطلق بود که جان ، چشمان ، فکر و بدن مرا پاک کرد . حتی با وجودی که من گذشته (به مفهوم زندگی پیش از ایمان به مسیح) نداشته ام و از بچگی در کلیسا پرورش یافته ام ، مواقعی بود که در دلم به زندگی پیش از ایمان باز می گشتم .

می دانید کسی که به زندگی گذشته خود باز می گردد چگونه آدمی است ؟ او کسی است که پاهایش در کلیساست ولی چشمانش به دنیا . شما می توانید در کلیسا هر سمت یا خدمتی را عهده دار باشید ولی در عین حال چنین آدمی باشید ، یعنی هنوز دلتان در گرو مهر دنیا باشد .

کیت گرین خواننده ، پیش از آنکه به خداوند ایمان بیاورد ، ترانه ای با این عنوان خواند : « تو دنیا را دوست می داری و از من دوری می جویی . » وقتی ما دنیا را دوست می داریم ، دوری از خدا برایمان گریزناپذیر است . شمشون دنیا را دوست داشت ، پس از اراده خدا دور شد . او هرگز خودش را کسی نمی دانست که از ایمان برگشته . او هرگز رسماً اعلام نکرد که « من دیگر از ایمان استعفا دادم . » هیچوقت نگفت : « دیگر نمی خواهم کاری به کار خدای اسرائیل داشته باشم . » او در واقع فکر می کرد اوضاع روحانیش خوب است . حتی زمانی که روح خدا او را ترک کرد ، متوجه این امر نیز نشد . فکر می کرد همه چیز عادی است . همانطور که پیش از این گفتیم ، داستانهای کتاب مقدس برای سرگرمی ما نوشته نشده اند . باید از خطاها و اشتباهات پیشینیان درس عبرت بگیریم . گرفتن تصمیمات ذیل می تواند شما را در مسیر درست قرار دهد :

- تصمیم بگیرید که از مسح به بهای از دست دادن شخصیت استفاده نکنید . با آیات و عجایب روی گناه را نپوشانید . نگذارید معجزات شما را تحت تاثیر قرار دهند . حتی اگر خدا شما را به طرزی قدرتمند به کار می گیرد ، اگر گناهی در زندگی خود دارید ، باید توبه کنید .

- فوراً تصمیم بگیرید که دست از بازی کردن با دنیا بردارید . در آمریکا جوانان بسیاری را می توان یافت که مدعی هستند هرگز مرتکب بی بند و باری جنسی یا عمل زنا نشده اند . اما همین جوانان به شیوه ای ناشایست با جنس مخالف خود دوستی و ارتباط دارند . باید دوستی هایمان با جنس مخالف را مورد بازبینی دوباره قرار دهیم . جاشوا هریس در کتاب خود (بیرون رفتن با جنس مخالف را کنار گذاشتم) می نویسد .

واقعاً منظور از روابط میان دختر و پسر چیست ؟ غالب اوقات غرض از بیرون رفتن دختر و پسر با هم آشنایی با هدف آشنایی است – دو نفر بدون داشتن هیچ نیت واقعی درستی با هم دوست و به هم نزدیک می شوند و این صمیمیت را برای مدتی طولانی ادامه می دهند ... صمیمیت بدون تعهد، امیال – اعم از عاطفی و جنسی – را بیدار می کند و در چنین شرایطی شخص نمی تواند به طرزی درست آن امیال را ارضا نماید .

- تصمیم بگیرید که تمام دلبستگی هایتان را تنها در وجود یک نفر خلاصه کنید – خدا و پادشاهی او . شمشون سر پر سودایی داشت و دلش مالمال از امیال و شهوات بود . میل به خشم ، میل به انتقام و بسیاری امیال مربوط به روابط عاشقانه . اما خدا قومش را دعوت کرده که فقط یک میل و اشتیاق داشته باشند ؛ اشتیاق به خود او .
- تصمیم بگیرید از موفقیت های هر از گاهی وارد پیروزیهای دایمی در مسیح شوید .
- تصمیم بگیرید شخص کاملی باشید . به مسح خود ، تقدس ، به عطیای روح ، ثمره روح ؛ به تعمید روح القدس ، آتش قدوسیت و به عطایا، شخصیت را بیفزایید .
- تصمیم بگیرید از فرصت باقی مانده برای تجدید قوا استفاده کنید . داوران ۱۶ : ۲۲ می گوید : « و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود . »

عیسی قربانی لازم برای احیا و تجدید قوای ما را بر صلیب داده است . او برای ما مرد تا مجبور نباشیم به خاطر گناهانمان بمیریم . شمشون در آخر عمرش از پسری خواست تا او را به سوی ستونهای اصلی معبد بت پرستان هدایت کند . در آنجا بود که روح خداوند بار دیگر بر او قرار گرفت . او با قدرت مافوق طبیعی بازیافته خود کل ساختمان را ویران کرد و به همراه خودش جان بیش از سه هزار نفر از فلسطینیان را گرفت . کتاب مقدس می گوید که شمشون و تعداد کسانی که با مرگ خود کشت از شمار کسانی که در طول حیات خویش کشته بود ، بیشتر بود . (داوران ۱۶ : ۳۰)

چقدر عالی است که ما با اطاعتمان از خدا او را گرامی بداریم . بله ، توبه و آمرزش هست . بله ، فیض هم خواهد بود . ولی چقدر بهتر است که ما از هم اکنون زندگیمان را روی دینداری سرمایه گذاری کنیم – تا برای خدمت به وقت هست اقدام کنید . چقدر بهتر است که خدا از ما به عنوان ظروف عزت استفاده کند ، تا ظروف ذلت .

اگر می دانید که روابط تان با دنیا رو به پیشرفت است و این در اراده خدا نیست ، از شما می خواهم که همین حالا از خواندن دست بکشید و توبه کنید . دوست گناهکاران بودن هیچ اشکالی ندارد – عیسی هم دوست گناهکاران بود . ولی مقصود شما از دوستی با آنها باید این باشد که به خدا نزدیکترشان کنید ، نه اینکه خودتان هم از خدا دور شوید . روابطی که خارج از اراده خداست ، جان و روح شما را به مخاطره خواهد افکند .

اگر در زندگی تان چیزی هست که سعی می کنید آن را کنار برکت و مسح خدا جای دهید ، همین الان با آن مقابله کنید . پیش از آنکه آن موضوع باعث شود روح خدا شما را ترک کند همانطور که شمشون را رها کرد ، آن را از زندگی تان بیرون کنید . شاید آن موضوع يك برنامه سرگرم کننده نامقدس است که چشمان شما را آلوده می سازد . شاید دیدن صحنه های شهوانی یا حتی خیانت به همسر است . همین حالا از شرش خلاص شوید .

در بسیاری از کنفرانسهایی که من در آنها موعظه میکنم ، عملاً یک « سطل زباله روحانی » برپا می‌کنیم و از مردم می‌خواهیم خانه‌ها و زندگی خود را از هر چیز ناپاکی که خدا را ناراحت می‌کند ، پاک سازند و آن چیزها را آورده درون سطل زباله بیندازند . در این کنفرانسها تاکنون به اندازه چندین بشکه آشغال روحانی جمع‌آوری کرده‌ایم . مردم فیلم‌های ویدئویی کفر آمیز ، سی‌دی‌های شیطانی ، مواد مخدر ، کاندوم ، فیلم‌های مبتذل (پورنوگرافی) ، زیورآلات طلسم و چشم زخم و غیره را می‌آوردند و به زباله‌دان می‌اندازند . فهرست این زباله‌ها انتها ندارد.

باید روحمان را پاک کنیم . این اصلاً مهم نیست که شما خودتان را « نسبتاً خوب » یا « نسبتاً مقدس » می‌دانید باید عیسی روح و جان شما را لمس کرده وجودتان را از ردپای هر گناه پاک سازد . برای لحظه‌ای دست نگه دارید و از او بخواهید همین حالا این کار را انجام دهد . اگر چشمانتان پاک نیست ... اگر در شرارت ساکنید و از پاکی مسیح برخوردار نیستید ... عیسی می‌تواند تقدس خویش را به شما ببخشد . عیسی فرمود : « آن که نزد من آید ، او را هرگز از خود نخواهم راند » (یوحنا ۶ : ۳۷) . اگر با دلی شکسته نزد خداوند بیایید – فرقی نمی‌کند که گناهتان چقدر پلید باشد – عیسی احتیاجتان را رفع کرده جانتان را احیا خواهد نمود .

هیچوقت اتفاقی را که در کنفرانسی افتاد که من در آن پیرامون تقدس وعظ می‌کردم ، از یاد نمی‌برم . در گرماگرم جلسه که جلال خداوند آن مکان را فرو گرفته بود ، مردی به زور جمعیت را شکافت و تا لبه سکو پیش آمد . وقتی جلو رفتم تا با او دعا کنم ، به من گفت : « کشیش سر جیو ، من به یک بچه تجاوز کرده‌ام . نمی‌دانم آیا آمرزیده‌خواهم شد یا نه . »

حقیقت شگفت‌آوری که در کار مسیح بر جلجتا نهفته این است که قربانی عیسی هر گناهی را در بر می‌گیرد به او گفتم : « اگر توبه کنی ، خدای ما تو را خواهد آمرزید . »

هر کاری که انجام داده‌اید و اکنون شما را عذاب می‌دهد ، هر چه که شما را در خود بسته و اسیر کرده ، از آن کار یا چیز توبه کنید ، خدای قادر مطلق شما را خواهد بخشود . او در آغوشتان گرفته قوت خود را به شما خواهد بخشید تا برای همیشه از گناهتان دست بکشید .

عیسی در واپسین ساعات زندگی زمینی‌اش و ساعاتی پیش از به صلیب کشیده شدن از پدر درخواست کرد : « ای پدر من ، اگر ممکن است این جام از من بگذرد . » عیسی نیک می‌دانست جامی که باید بنوشد ، محتوی همه تلخی‌های این دنیا است . در آن جام همه چیز بود . همجنس‌بازی ، نفرت ، غضب ، انتقام ، پورنوگرافی ، حسد ، کینه و انواع و اقسام عصبانیت . هر گناهی که انسان – در گذشته ، حال و آینده مرتکب شده یا خواهد شد ، در این جام که مرگ فدیة‌کننده مسیح بود جای داشت .

عیسی به خاطر من و شما جسم گناه شد . او نشانه گناه گردید . او خود در زندگیش هرگز گناهی مرتکب نشده بود ، ولی جام گناه بشریت را نوشید . او واپسین قربانی گناهان ما شد . پس از آن ، پرده معبد از بالا تا پایین دریده شد . دیگر چیزی نبود که قدس‌الاقداص را جدا سازد . سلطه گناه در هم شکسته شد و راهی مستقیم به سوی تخت خدا گشوده شد تا هر کس در هر زمان بتواند با توبه در حضور مسیح وارد حضور خدا گردد . عیسی راه را برای گناهکاران گشود تا مستقیماً به حضور خدا آمده آمرزیده شوند و هدیه حیات جاویدان را دریافت نمایند . هیچ دلیلی وجود ندارد که ما هم فرجامی چون فرجام شمشون داشته باشیم .

دعای توبه

خداوندا ، تو را به خاطر هشدارهایی که در کلامت پیرامون خطرات گناه می‌دهی ، شکر می‌کنم . شکرت می‌گویم چون به من فرصتی دادی تا رابطه‌ام را با تو درست کنم . خدای پدر ، مرا به خاطر مواقعی که با دعوت تو در زندگیم و با مسیحی که بر زندگیم بوده ، بازی کرده‌ام ببخش . مرا به خاطر انتلاف نامقدس با دنیا ببخش . خداوندا ، بر من رحم کن . به پاکسازی تو نیازمندیم . می‌خواهم به شباهت تو درآیم . پیش از آنکه دیر شود مرا نجات بده . بر جان من رحم کن . به نام عیسی ، آمین .

فصل چهارم

گناه موسی : استفاده از خشم خدایی در طریقی غیر خدایی

از خشم گرفتن بالای منبر بر حذر باشید ! چند سال پیش جوانی مسیحی را می شناختم که به همراه گروه پرستشی کلیسای محلی اش ساز می نواخت . او احتمالا مسیحی خیلی بالغی نبود و در زندگیش نکاتی وجود داشت که لازم بود عوض شوند .

روزی در میانه جلسه کلیسایی ، شبان در لحظه ای که خشم او را فرو گرفته بود- که شاید حتی خشمی درست و بجا بوده باشد - جلسه را متوقف می کند و به این شخص می گوید که چون گناه کرده و عصبان و ورزیده ، باید همین حالا سازش را زمین بگذارد و از صحنه پائین بیاید . البته آن جوان صحنه را ترك گفت و به آرامی از گوشه ای بیرون خزید . چنان شخصیت او در حضور جمع خورد شده بود که کلیسا را رها کرد و دیگر هرگز به آن بازنگشت . او یگراست به آغوش دنیا رفت ، چون نتوانست چنین نحوه ابراز خشم « خدایی» را برپتابد .

این مرد سالها از عمر خود را در دنیا تلف کرد و دست به کارهای تاسف باری زد . اما خدا را شکر که پایان داستان خوش است . سرانجام به دامن خداوند بازگشت و البته در کلیسایی دیگر شروع به رفت و آمد کرد و عضو شد . با این حال هزاران نفر هستند که داستانشان پایان خوشی ندارند . خیلی ها هستند که در خانه خدا مورد آزار و رنجش روحانی قرار گرفته اند و قلبشان جریحه دار شده .

خیلی از مسیحیان خیرخواه و خوش نیت هستند که تندخو ، عصبی و به طرز خطرناکی در زندگی شخصی خود جان به لب آمده هستند . این جان به لب آمدگی در مواقعی می تواند پیامدهای وحشتناکی در پی داشته باشد . موسی نمونه خوبی از این پیامدهای وحشتناک است . او مردی عصبی و تندمزاج بود . یکبار وقتی از کوره در رفت ، در اوج خشم يك مصري را کشت و سپس از سرزمین زادگاه خود گریخت و در غربت سالهای بسیاری را گذراند . او به خاطر اخلاق تندخو بهای گزافی پرداخت ، با این حال همین انسان به حلیم ترین مرد خدا تبدیل گردید .

زندگی او نمونه ای از زندگی انسان نه چندان دینداری که در نهایت تغییرات عمیقی را تجربه کرد . او به ما امید می دهد . خدا می تواند چنان طبیعت پرخاشگر و ستیزه جوی ما را عوض کند که تبدیل به آدمهای خویشتندار و مفید شویم .

کسانی هستند که در زندگیشان مسح ویژه ای از خدا گرفته اند ، ولی خویشتندار نیستند و نمی توانند بر خشم خود لگام بزنند . خدمت اینگونه افراد برای مدتی خوب پیش می رود ، ولی در غالب اوقات خانواده و خدماتشان در انتها دچار فاجعه خواهد گشت . مادامی که هم در خانه و هم در خدمت واجد شخصیت نگرديم ، توفیق یافتن در زندگی برایمان بسیار مشکل خواهد بود .

غضب موسی

خدا موسی را از لحظه تولد برای اهداف خویش جدا کرده بود و مقدر ساخته بود که رهبر بزرگ قوم اسرائیل شود و او هم در رهایی قوم از بند اسارت ایشان را رهبری نمود . با این حال حتی حلیم ترین مرد روی زمین هم گاهی می تواند دچار لغزش شود و در دام خشم نابجا بیفتد که حاصلش پیامدهایی بسیار جدی است . موسی رهاننده ای بزرگ بود ، ولی نتوانست در راس قومش وارد سرزمین موعود شود ، به دلیل آنکه خشمگین شد . کتاب مقدس چنین می گوید :

و برای جماعت آب نبود . پس بر موسی و هارون جمع شدند و قوم با موسی منازعت کرده گفتند : « کاش که می مردم وقتی که برادران ما در حضور

خدامند مردند ! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما ، در اینجا بمیریم ؟ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به جایی بد بیاورید که جایی زراعت و انجیر و مو و انار نیست ؟ و آب هم نیست که بنوشیم .» و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند و به روی خود در افتادند ، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد . (اعداد ۲۰ : ۲-۶)

اخیرا در روزنامه ای داستان پدری را خواندم که با مربی هاکی پسرش درگیر شده و او را تا حد مرگ کتک زده بود، آنهم به این علت که او با درخواست توقف بازی موافقت نکرده بود . این داستان یکبار دیگر توجه ما را به سویی خشنونت در ورزش جلب می کند . این حادثه غم انگیز نشانگر میزان فاجعه ای است که ممکن است از عدم خویشتن داری ناشی شود .

خیلی از آدمها به سرعت از مرحله هیجان گذر کرده وارد مرحله خشم و عصبانیت می شوند . آمریکایی لاتین به کرات شاهد چنین صحنه های خشن و وحشیانه ای بوده که در حین رقابتهای فوتبال برپا شده و غلیان احساسات منجر به مرگ بسیاری گردیده است .

خشم شدید و جان به لب آمدگی مفرد می تواند پیامدهای هولناکی در پی داشته باشد . داشتن تسلط بر عواطف و احساسات و شخصیت برای هر کس دارای اهمیت می باشد - به ویژه برای مسیحیانی که می کوشند در شبیه شدن به مسیح پیشرفت نمایند . در غالب اوقات غلیان خشم، خود ما را هم غافلگیر می کند. یادم هست زمانی که در عنفوان جوانی در دبیرستانی در آرژانتین تحصیل می کردم ، خیال می کردم مسیحی بسیار خوبی هستم. اما خوب یادم هست هر بار که می خواستم با صف وارد کلاسهایمان شویم و از پشت سر مرا هل می دادند ، از فرط خشم دیوانه می شدم . در مدارس آرژانتین رسم بر این است که صبح بچه ها را به صف می کنند و با صف راهی کلاسها می نمایند . اغلب بچه هایی که پشت سر من ایستاده بودند از پشت فشار می آوردند و هل می دادند و این باعث ناراحتی من می شد . بارها به خودم می گفتم : « من عصبانی نخواهم شد؛ من عصبانی ... » ولی هنوز این جمله را برای سومین بار در دلم تکرار نکرده بودم که از فرط عصبانیت منفجر می شدم و با فرد پشت سرم دعوا می کردم ! او تنها اندکی مرا اذیت کرده بود و من به حد انفجار می رسیدم !

خشنونت و مردانگی

وقتی جوانتر بودم ، خشم را به عنوان بخشی از خصلت مردانگی خود پذیرفته بودم . در آمریکایی لاتین خیلی صحبت از ماچو (macho) به معنی مردی و مردانگی - می شود و گاهی ما دو مفهوم خشنونت را با مردانگی درهم می آمیزیم . برخی از مردان آمریکایی لاتین واقعا فکر می کنند که خشن بودن یکجور فضیلت است ! آنها تصور می کنند هر چه بیشتر و زودتر عصبانی شوند ، « اقتدارشان » شان بیشتر است و قوی تر و دلیرتر هستند به همین خاطر است که کتک زدن زنان در بعضی از کشورهای آمریکایی لاتین معضلی عمومی است .

اما چند سالی که گذشت متوجه شدم که من هم با مشکل عصبانیت دست به گریبانم. حتی در مواقعی که نهایت سعیم را برای کنترل خشم خود به کار می بردم ، باز گاهی از دستم در می رفت و عصبانی می شدم . دانستن این حقیقت که انسان نمی تواند بر اخلاق و اعصاب خود تسلط کامل داشته باشد ، به او نوعی عدم امنیت می دهد . اصلا نمی تواند مطمئن باشد که بار بعد چه واکنشی از خود نشان خواهد داد .

زمانی که در آرژانتین بودم هر وقت عصبانی می شدم برای خالی کردن خشمم با مشت به در می کوفتم ، البته گاهی و نه همیشه. این کار هیچ نتیجه ای در بر نداشت . وقتی به آمریکا آمدم ، باز موردی پیش آمد که از فرط عصبانیت به در کوبیدم ، ولی این بار در سوراخ شد . در اینجا درهای ارزان قیمتی می سازند که ظاهری محکم دارد ولی در واقع به ضخامت و استقامت کاغذ می باشند .

قدیمی به عقب برداشتم و نگاهی به در انداختم. باورم نمی شد که مشت من می تواند چنین خسارتی به بار آورد . آن موقع بود که دریافتم باید یک جایی کار ایراد دالشته باشد. شاید این « خشم ماچو » گونه، اصلا فضیلتی نباشد . زبانه کشیدن شعله خشم چیزی بود که من قادر به مهار کردنش نبودم . تا آن زمان برای غلبه کردن بر عصبانیتم بارها دعا کرده بودم. بارها مجبور شده بودم با میل به تند خویی سخت دست و پنجه

نرم کنم. شاید خیلی از شما خوانندگان گرامی با این مشکل مواجهید که خیلی مستعد عصبانی شدن هستید. این مشکل بهای گزافی در پی خواهد داشت مگر آنکه آن را به حضور خداوند بیاورید و بگذارید خدا معجزه اش را در زندگیتان انجام دهد.

از خشم تا نافرمانی

وقتی نوجوان بودم، داستان موسی را می خواندم که با عصا به صخره زد تا آب جاری شود و بعد خدا به او فرمود که به سبب نافرمانی اش نمی تواند وارد سرزمین موعود شود. آن موقع نمی توانستم داستان را هضم کنم. فکر می کردم این داستان برای همیشه یک راز باقی خواهد ماند. چگونه خدا توانست نسبت به مردی پارسا و محترم مثل موسی، اینقدر خشک و انعطاف ناپذیر برخورد کند؟ موسی سالها وفادارانه از خدا پیروی کرده بود. چرا باید خدا موسی را به خاطر کمی عصبانیت آنقدر شدید تنبیه کند؟ از همه اینها گذشته، او که کاری نکرده بود؛ فقط با عصا به صخره زده بود، همانطور که من مشت به در می کوبیدم!

شرح ماجرا را از آنجایی دنبال می کنیم که موسی به شکایتهای مردم واکنش نشان داد:

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید» پس موسی عصا را از حضور خداوند چنانکه او فرموده بود، گرفت و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» و موسی دست خد را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمائید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده ام داخل نخواهید ساخت.» (اعداد ۲۰: ۷-۱۲)

امروز معنای واکنش خدا را نسبت به عمل نافرمانی موسی می فهمم. اکنون می دانم که خشم کنترل نشده ابراز بی حرمتی به خداست. خشم نشانه بی اعتمادی است. موج غضب در واقع پرافروخته شدن زبانه های نافرمانی است. وقتی از روی خشم انسانی عمل می کنیم، به دیگران نشان می دهیم که به خودمان اعتماد داریم نه خدا.

در آیات بالا موسی را می بینیم که جانش به لب رسید و از فرط عصبانیت ناطاعتی کرد. به سبب ناطاعتی اش به او گفته شد که به سرزمین موعود وارد نخواهد شد. توجه داشته باشید که در هر صورت معجزه بیرون جهیدن آب از صخره اتفاق افتاد. وقوع معجزات لزوما نشانه تقدس نیست. ممکن است شخصیت ما از اراده خدا دور باشد ولی چون به آنچه خدا گفته که انجام خواهد داد ایمان داریم، وقوع معجزه را هم شاهد باشیم.

برای موسی هیچ مجازاتی بالاتر از این نبود که از ورود به سرزمینی که چهل سال آرزوی دیدارش را داشت و به خاطرش در بیابان سرگردانی کشیده بود، منع شود. خدا از سر رحمت خود موسی را دچار نابودی ابدی نکرد، بلکه این خود موسی بود که آخرین منزل سفر خویش را خراب نمود. وی بخش عمده ای - تقریباً چهل سال - از عمرش را در رویای روزی گذرانده بود که از رودخانه خواهد گذشت و پا به سرزمین موعود خواهد گذارد. او سالهای واپسین عمر خود را با وعده رسیدن به وعده خدا سپری کرده بود.

موسی در نتیجه نافرمانی خود تنها اجازه یافت از دور و از بالای کوه نمایی از سرزمین موعود را مشاهده کند. او هرگز نتوانست پا به سرزمین موعود گذارد و همه اینها فقط به خاطر عصبانیت!

اما خبر دلگرم کننده براي ما اينكه موسي مردی حليم و نمونه اي خوب براي همه ما شد . اما نبايد هرگز اين گناه او را فراموش كنيم . او حق داشت عصباني شود ، ولي حق نداشت بدون كنترل خشم از خود واكنش نشان دهد . او از خشم خدايي ، به شيوۀ اي غير خدايي استفاده كرد .

همواره واكنش هاي مغاير با معيارهاي الهي ، خادمان خدا را وسوسه مي كنند . كساني كه در زمينه هاي ديگر پيش خدا از موقعيت خوبي برخوردارند ، ممكن است از جنبه تسلط نداشتن بر اعصاب خود دچار لغزش شوند . در واقع گاهي مردم فكر مي كنند چون از موقعيت و اقتدار برخوردارند ، حق دارند عصباني شوند . ولي خدا رهبراني مي خواهد كه فروتن باشند .

سرخوردگي انباشته شده

موسي با مشكل سرخوردگي انباشته شده درست به گريبان بود . اين اولين باري نبود كه بني اسرائيل لب به غرغر و شكايـت گشوده بودند . موارد مشابه بسياري قبلـا اتفاق افتاده بود . ظاهراً ، پيشتر هر بار كه چنين اتفاقي مي افتاد ، گله و شكايـت آنها چندان تاثيري بر موسي نمي گذاشت . اما وقتي تعداد شكايـات بالا رفت ديگر كاسه صبر موسي لبريز شد و جانش به لبش رسيد . آيا شما هم در وضعيتي قرار داريد كه نمي دانيد تا چه مدتي ديگر دوام خواهيد آورد ؟ آيا فشارهاي مردم ، غرغرها ، گلـايه ها ، انتقـادها يا مخالـفـتـهاي آنان وضع دروني شما را به اندازه اي وخيم كرده كه از خشم در شرف انفجار هستيد ؟ در اين صورت مواظـب باشيد كه از خشمـتان در جهتي غير خدايي استفاده نكنيد ، چرا كه سبب بي حرمت شدن خدا مي گردد . وقتي در شرايطي كه با آن روبرو هستيد ، تسلط خود را بر اعصاب خويش از دست مي دهيد ، مثل اين است كه بگوئيد : « خداوندا ، تا اينجاي كار به تو توكل كردم ، اما اين ديگر خيلي زياد است . از حالا به بعد با روش خودم با قضيه برخورد خواهم كرد . از قرار معلوم تو براي مشكل من هيچ جوابي نداري . »

ما در خانواده مان با موضوع عصبانيت سرو كار داريم . من سه پسر نه و يازده و سيزده ساله دارم . ديده ام كه عنصر عصبانيت در وجود آنها با چه تواني كار مي كند . من در دعا گفته ام : « خداوند ، نگذار خشم و عصبانيت سالهاي گذشته من به بچه هايـم به ارث برسد . » اما ميل به تسليم شدن به خشم نامقدس را مي توان در وجود آنها ديد .

ميل به زود از كوره در رفتن مي تواند در هر يك از ما آدمها ، اعم از جوان ، خردسال ، بالغ يا سالمند و يا حتي در خادمانـي كه در سمت رهبري كليسا هستند ، وجود داشته باشد . ولي شيوع يك خصلت دليل بر به حق بودن آن نيست . در غالب اوقات از كوره در رفتن و يا اصطلاحاً از عصبانيت تركيدن ، نتيجه دردي دروني است . پيش از آنكه هر فرد از كوره در برود و كنترل خود را بر اعصابش از دست بدهد ، حتماً بايد آن پشت دنبال عامل تحريك عصبانيت گشت . حتماً چيزي باعث آزار و اذيت آن شخص شده و او آن رنجش يا عصبانيت را در دل خودنگه داشته . كم كم فرد به نقطه اي مي رسد كه ديگر نمي تواند واكنشي سنجيده و كنترل شده به وضعيت موجود ابراز نمايد ، پس اعصابش به هم ميريزد و « خونسردي اش را از دست مي دهد . » اين معضلي است كه نه تنها بي ايمانان بلكه ايمانداران نيز با آن دست به گريبانند .

من غالباً درباره خادمانـي مي شنوم كه به شدت افراـدي تندخو و عصبي هستند . گاهي اين مردان خدا روزهاي يكشنبه براي مردم موعظه مي كنند ولي در طول تمام هفته با همسران و كاركنان زير دست خويش با هتـاكي يا فحاشي رفتار مي نمايند . من حتي شنيده ام كه خادمي به خاطر حمله ور شدن به فردي كه با او مشغول بحث و جدل بوده ، متهم شده است . نبايد چنين باشد ! شايد ما فراموش كرده ايم كه پولس رسول گفته كه شخص « خشن » صلاحيت خدمت كليسايي ندارد (اول تيموتاوس ۳ : ۳)

من مسئله عصبانيت را جدي مي گيرم . اخيرا يكي از پسرانـم را ترغيـب كردم تا از يك مشاور مسيحي كمك بگيرد . آنقدر با مهرباني و وقار با او برخورد كردم كه پسرـم به رغم اكراهش قبول كرد پيش مشاور برود . من هم همراهش رفتم . نه تنها براي كمك به پسرـم ، بلكه براي يادگيري بيشتر . آتش قدوسيت بر زندگي من فروز آمده و با من مي ماند ، ولي تقدس به هيچ وجه معنـاي انزوا و دوري از ديگران نيست . اکنون من بيش از پيش به وجود برادران و خواهرانـم وابسته ام . مشاور به ما چند رهنمود عملي داد تا پسرـم با كمك آنها بتواند بر واكنش هاي عصبي اش غلبه كند . از آن روز به بعد ما شاهد تغييراتي در او بوده ايم . مشـكل ديگر تحت كنترل در آمده است . پيرامون مشـكل دعا كرديم . بعد وارد عمل شديم و ياري طلبيديم . موافقي هست كه خدا درباره نحوه حل يك معضل به شما هيچ « مكاشفه » اي نمي دهد ، بلكه

افرادي را سر راهتان قرار مي دهد تا از ايشان كمك و راهنمايي بگيريد . نسبت به هر دو طريق باز و پذيرا باشيد . خدا بهتر مي داند كه چگونه ياريتان دهد .

اگر از يك سرخوردگي مزمن رنج مي بريد يا هر بار كه به ياد وضعيت خاص يا فردي بخصوص مي افتيد عصباني مي شويد ، در اين صورت نيار به شفائي يافتن داريد . اين سرخوردگي مزمن مي تواند مانع از خدمت كردن شما شود .

شايد از كليسايتان يا رهبرانسان سرخورده شده ايد . شايد خودتان شبان يا رهبر مسيحي هستيد كه از اعضايتان سرخورده شده ايد . سرخوردگي به هيچ وجه حسي غير طبيعي نيست ؛ در زندگي زميني از اين اتفاقها مي افتد . عصبانيت هم پيش مي آيد . كتاب مقدس عصباني شدن را براي ما جايز دانسته . گناه موسي خشمگين شدن نبود ، گناه او اين بود كه خشمش ريشه در عدم توكل ، نافرمانی ، و بي حرمت ساختن نام خدا داشت . آنچه كتاب مقدس مي گويد اين است كه در حالت خشم نبايد گناه كنيم (افسسيان ۴ : ۲۶) نبايد بگذاريم خشممان به طرق غير خدايي متجلي گردد .

روزي برادر ايمانداري كه خود را نبي مي دانست به دفتر من آمد . آن موقع من تازه به سمت شبان ارشد كليسا منصوب شده بودم . او انگشت نكوهش و محكوميت را به سويم نشانه گرفت و گفت : « تو شبان اين كليسا نيستي و هرگز هم نخواهي بود . »

وقتي اين كلمات را شنيدم ، اولش ستون فقراتم پخ زد ، با خودم فكر كردم ، شايد ما اشتباهي مرتكب شده ايم . لحن حرف زدنش با من طوري بود كه گويي حاضر است مرگ مرا ببيند . ولي شباني ام را نه . وقتي دفتر كارم را ترك كرد ، نوميدي و سرخوردگي دلم را فرو گرفت ، چون مي دانستم كه اين سرآغاز تلخي است . ولي بعد زانو زدم و به خداوند گفتم : « تا قلبم را نشكني ، از روي زانو هايم بلند نمي شوم . »

خوب مي دانستم كه كه اگر اين حس انزجار ادامه پيدا كند ، تبديل به ريشه مرارت خواهد شد . فكري نامقدس به ذهنم خطور كرد : ديگر در كليسايم به هيچكس اجازه نبوت كردن نخواهم داد . خودم را از دست هر نبي و نبوت در كليسا خلاص خواهم كرد . به خاطر رفتار خصمانه يك نفر ، من با افكاري از اين قبيل سرگرم شده بودم .

چند دقيقه اي از زانو زدنم نگذشته بود كه شروع به گريستن كردم و از خدا براي آن نبي رحمت طلبيدم . قلبم تبديل شد . اما به رغم دعاهايم ، آن نبي از لحاظ روحاني روز به روز بدتر شد . چند هفته بعد او با كلماتي نفرين گونه شروع به اهانت نسبت به رهبران كليسا نمود . وضع او از قبل بدتر شده بود . پس براي خودمان استراتژي خاصي اتخاذ كرديم . تصميم نگرفتيم كه او را به شيطان بسپاريم ، بلكه مصمم شديم با دعاهايمان او را احاطه كنيم تا زماني كه از لحاظ روحاني درست شود . شش ماه بعد به خاطر اعمال حكمت روحاني ، به كار بردن روش هاي اصلاحي و شكيبايي بسيار از سوي رهبران كليسا ، شخص مورد نظر احيا شد . يك روز او را براي بار ديگر ملاقات كردم . اين بار وي چنين گفت : « من مي دانم كه شما خادم خداوند براي كليسايش مي باشيد . » مشاهده چرخش روحاني حقيقتا مستلزم وقوع يك معجزه بود !

يك لحظه خشم ، يك عمر زيانكاري

به عقیده من ظرفيت موسي براي خشمگين شدن ، جزيي از شخصيت خدادادي وي بود . او در مواردی كه به خدا بی حرمتي مي شد عصباني مي گرديد . وقتي قوم اسراييل از شريعت خدا نافرمانی مي كردند ، موسي خشمگين مي شد . ولي اين بار ، او از خشمش به شيوه اي غير خدايي استفاده كرد . از اين رو يك لحظه خشمش به عمري خسران و زيان انجاميد . اين اتفاق چهار دليل اوليه داشت .

۱- موسي از اقتدارش استفاده غلط كرد

كلام خدا مي گويد كه خداوند به موسي فرمود كه چوبدستي را از حضور خداوند بردارد . اين چوبدستي همان عصاي هارون بود كه پيشتر به هنگام رويارويي مدعيان با خدا ، به طرز معجزه آسايي

شکوفه آورده بود و خدا دستور داده بود که این عصا در خیمه اجتماع نگهداری شود (ننگ به اعداد باب ۱۷). این عصا نشانه اقتدار و مسح خدا بود . خدا دستور داده بود که موسی هنگامی که می خواهد پیش روی قوم بایستد ، این عصا را در دست بگیرد ، سپس به صخره بگوید تا آب از خود جاری سازد . این در زندگی موسی لحظه ای خطر بود ، ولی او از اقتداری که خدا به وی داده بود استفاده غلط کرد و عصای هارون را به صخره زد .

ما زن جوانی را می شناختیم که بسیار با استعداد بود و در کلیسایش ارگ می نواخت . او هم در جلسات کلیسایی نوازندگی می کرد و هم برای سرایندگان و خلاصه برای همه مناسبت‌های کلیسایی . در کلیسا هم فرد نسبتاً سرشناسی بود . این دختر در آستانه فارغ التحصیلی از دبیرستان بود و مثل بسیاری از جوانان هم سن و سالش در کلیسا در صدد آمادگی برای ورود به دانشگاه بود.

نانسی (نامی که ما برای او انتخاب کرده ایم) در مورد اشتیاقی که برای خدمت دارد و لازمه اش حضور در مدرسه کتاب مقدس و تحصیل الهیات است ، با شبانته صحبت کرد . شبانته به او جواب داد : « نه ، تو نمی توانی بروی . اگر بروی پس چه کسی برای ما ارگ بنوازد ؟ » ب اینک شبانته را در کلیسای فرار داده بودند تا مراقب وضعیت روحانی اعضای کلیسای خود باشد ، او به خاطر راحتی شخصی خودش از این اقتدار سو استفاده کرد ؛ او نخواست برای کلیسایش به دنبال نوازنده دیگری بگردد .

نانسی در کلیسا ماند و به نواختن ارگ ادامه داد . اما وقتی دید که دیگران به دانشگاه و کالج کتاب مقدس رفتند ، احساس کرد که به خاطر حرفهای شبانته تمام نقشه هایش برای آینده نقش بر آب شده است . کمی بعد ، با وجودی که انگشتانش روی کلیدهای ساز بود ولی دلش در دنیا پرواز می کرد . عاقبت هم با مردی بی ایمان ازدواج کرد و رفت . آخرین باری که از او خبر گرفتیم ، با شوهر دومش زندگی می کرد .

رهبران کلیسا باید مراقب باشند که از قنطاری روحانی که خدا بدیشان بخشیده استفاده غلط نکنند و به حوزه هایی که صلاحیت ندارند وارد نشوند ؛ خصوصاً در مواردی که تصمیمشان ممکن است به راحتی شخص خودشان بینجامد . وقتی ما از اقتدارمان سو استفاده کنیم ، به جای اینکه به دیگران کمک کنیم تا راه خدا دریابند ، به آنها دیکته می کنیم که اراده خدا برایشان چیست .

به اعتقاد من کلیسا اکنون در مقطعی قرار گرفته که « صخره را زدن » در خدمت ، دیگر لزومی ندارد – تنها باید « به صخره بگوئیم » . دیگر لازم نیست با پیغام محکومیت بر « کوه سینا » بایستیم . باید خود را در وضعیت بالای « تپه جلجتا » قرار دهیم و برای مردم پیغام امید و نجات را موعظه کنیم .

یکبار برای خدمت به یکی از کشورهای آمریکای مرکزی رفته بودم . در فاصله میان فرودگاه تا محل برگزاری جلسات ، میزبانم به من گفت : « کشیش سرجیو ، مایلیم نکته ای را به شما تذکر بدهیم . در اینجا که شما می خواهید موعظه کنید ، واژه تقدس معنای منفی و بدی پیدا کرده بهتر است از به کار بردن این واژه پرهیز کنید . » سپس برایم توضیح داد که این واژه آنقدر در کلیساها به شیوه ای بد و منفی مورد استفاده قرار گرفته که اصلاً مردم از شنیدنش گریزانند . او به من گفت : « آنها این واژه را چماقی کرده اند و با آن مدام بر سر مردم زده اند. »

پیش از آغاز جلسه برای دعا کردن به اتاقم رفتم و از خداوند پرسیدم که اگر من واژه تقدس را به کار نبرم ، آیا او باز با من خواهد بود . برای موعظه کردن بودن استفاده از این واژه نیاز به مجوز او داشتم . چرا که پیغام برای مردم آن کشور پیغامی آتشین در مورد تقدس بود و خود خداوند این پیغام را در دلم نهاده بود . خداوند به من اجازه داد . به جای استفاده از واژه تقدس ، واژه های دیگری چون تخصیص (تقدیس) ، تطهیر ، وقف به خداوند و نظایر آنها را به کار بردم . اما در جلسه سوم احساس کردم که دیگر ذهن مردم آنقدر آزاد شده که بتوانم خود واژه تقدس را مورد استفاده قرار دهم . قدرت خدا بر آن جلسه نازل شد . بیش از شش هزار نوجوان در این جلسه حضور داشتند . من هنوز نکته دوم پیغام را به اتمام نرسانده بودم که صدها نفر از این نوجوانان بلند شدند و شروع به جلو آمدن کردند . اول کار من حتی مطمئن نبودم که اصلاً آنها متوجه کاری که می کنند ، هستند یا خیر . آنها آمدند و مقابل محراب ایستادند . بسیاری از آنها همانجا زانو زده بودند و تا زمان که من باقی موعظه را تمام کردم ، گریه می کردند و از خدا می خواستند آنها را تقدس تعمید دهد .

تقدس بد نیست ، ولی در آن برهه لزومی نداشت من چوبدستی را بردارم و صخره را بزنم . خدا مسح خود را عوض کرد. همانطور که خدا به موسی گفت : « به صخره بگو » به من هم روشی تازه برای خدمت در آن شرایط خاص عطا کرد .

با وجودی که خدا به موسی فرموده بود که به صخره بگوئید ، موسی چنان از بنی اسرائیل نافرمان و عاصی خشمگین بود که صخره را با عصا زد . می توانم تجسم کنم که او به بنی اسرائیل گفت : « آب می خواهید ؟ بسیار خوب ، این هم آب » و در همین حال به صخره کوبید .

در هر خدمتی که خدا شما را برای انجامش فراخوانده ، اطمینان حاصل کنید که به دقت به دستورهایش گوش فرا داده اید . تا در این صورت مسح او را با خود داشته باشید. همه ما برای خدمت به خداوند خوانده شده ایم . اما هیچوقت سعی نکنید با به انجام رساندن دعوت او به طریقه‌های انسانی ، از اقتداری که خدا به شما سپرده استفاده غلط بکنید . « صخره را زدن » به جای « به صخره گفتن » به خیلی از مسیحیان صدمه زده است .

سوء استفاده از اقتدار کار آسانی است . به خوبی نخستین روزهای ازدواج با همسر را بیاد دارم . در آن مقطع زمانی تلاش می کردم موضوع اقتدار شوهر در خانه را جا بیندازم . ولی درست نمی دانستم چطور باید این کار را انجام داد . از خدا خواسته بودم به من زنی پاکدامن و باهوش عطا کند ، زنی که قادر باشد در مواقعی که به او احتیاج فکری پیدا می کنم ، یاریم دهد . ولی حالا که خدا چنین زنی نصیبم کرده بود ، نمی دانستم با او چه برخوردی بکنم ! باید یاد می گرفتم که از اقتدارم به عنوان یک شوهر سوء استفاده نکنم .

پدر بزرگ من ، ایتالیایی تبار است و عادت دارد که همیشه اخلاق تند و عصبی خود را به پیشینه ایتالیایی خود ربط دهد . خیلی ها گناه بدخلقی خودشان را به گردن ریشه های قومی و نژادی خویش می اندازند – این مسئله وقتی شیوع بیشتری می یابد که آن افراد از موطن اصل و مادری خویش دور هم باشند ! پدر بزرگ هر وقت عصبانی می شد ، با مشت روی میز می کوبید . بچه که بودم ، با دیدن این صحنه و پرتاب شدن بشقابها و کارد و چنگالهای نقره به هوا ، سخت به هراس می افتادم . اما این دیگر اوج عصبانیت او بود و از این حد پیشتر نمی رفت .

نمی دانم که آیا پدر بزرگ با کوبیدن روی میز از اقتدارش در خانه سوء استفاده هم می کرد یا نه . اگر خدا به شما نگفته که روی میز مشت بکوبید و شما این کار را انجام دهید ، از اقتدارتان سوء استفاده کرده اید . باید در روابطمان با دیگران دقت کنیم که همان واکنشی را از خود نشان دهیم که خدا از ما خواسته است . نباید از اقتدار سوء استفاده کرد.

یکی از حوزه هایی که در آن سوء استفاده از اقتدار می شود، حیطه پدر و مادر بودن است وقتی پدر یا مادری با نوجوانی که کنترلی بر او ندارد به شیوه ای پرخاشجویانه و عصیانگرانه رفتار می کند ، رویاروی می شود ، برای نشان دادن فرزند به سر جایش به تهدید ، متوسل می گردد. اما به کار بردن کلمات شدید اللحن و جیغ کشیدن می تواند نوعی استفاده غلط از اقتدا پدری یا مادری باشد. بالا بردن طنین صدا بر بالا رفتن میزان اقتدار تأثیری ندارد.

روزی از یکی از کمک شبانانم خواستم به خانواده ای که چند هفته بود به کلیسا نمی آمدند زنگ بزنم و جویای احوالشان شوم . وقتی با آنها تماس گرفتم به او گفتند : « نه ، هیچ مشکلی نیست ؛ حال و اوضاع همه ما خوب است . همه چیز روبراه است » . بعد گوشی را گذاشتند . غافل از اینکه بچه خردسالشان دکمه آیفون تلفن را قبلاً فشار داده بود و تماس قطع نشده .

کمک شبان بیچاره نمی توانست آنچه را که می شنود ، باور کند . از گوشی تلفن سیل الفاظ رکیک و فحش و جیغ و نفرین سرازیر بود – آنهم از یک خانه به ظاهر مسیحی . کمک شبان از شنیدن این کلمات بهت زده شده بود .

بعدها او به من گفت : « آنها با من خیلی خوب حرف می زدند . واقعا فکر کردم همه چیز روپراه است ، تا آن لحظه ای که آنها تصور کردند گوشي را گذاشته اند و تماس قطع شده ، آنوقت کلمات رکیک میانشان به پرواز در آمد . »

دوست عزیز، همیشه و در هر لحظه يك خط آزاد تلفن در خانه شما باز است . آسمان آنچه را می گوید می شنود . باید در خانه اقتدار خادمانه برقرار باشد . جیغ و فریاد کردن ، از کوره در رفتن و تهدیدهای پوچ و تو خالی کردن در خانواده الهی هیچ جایی ندارد . باید با وضعیت به وجود آمده حرف زد ، نه اینکه آن را با عصا کوبید .

وقتی فردی در سمت رهبری است ولي قلبش مرتبا جریحه دار می شود ، دیگر آرامشی نمی تواند داشته باشد . وقتی پیوسته خشمگین می شود ، نمی تواند رهبری موثری از خود ارائه دهد . این موضوع به حدی آزار دهنده است که پولس به ما می گوید : « اعمال نفس روشن است : ... خشم ... و مانند اینها . چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم ، باز می گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد » (غلاطیان ۵ : ۱۹ - ۲۱)

من همیشه فکر می کردم که خدا از ارتکاب زناي يك فرد سخت ناراحت می شود ، ولي هر از گاهی عصبانی شدن که اشکالی ندارد و این مطلب را جسته و گریخته در کلامش هم می توان دید . ولي اصلا موضوع این نیست . خدا از قومش انتظار دارد حلم و صبورى عیسی مسیح را از خود بروز دهند . خشم موسی منجر به نافرمانی او شد و به همین خاطر اجازه ورود به سرزمین موعود را به دست نیاورد . نگذارید اظهار خشم و عصبانیت ، شما را از آینده ای که خدا برایتان در نظر گرفته ، محروم سازد .

عصبانیت در میان مسیحیان امری کاملا شایع است . به این دلیل که مردم فکر می کنند با عصبانیت کارها بهتر پیش می رود . سالها پیش ، از مرد جوانی که برای ماموریت های مسیحی به آرژانتین آمده بود ، پرسیدند : « چرا شما اینقدر جدی هستید ؟ همیشه و در همه حال ناراحت به نظر می رسید . »

او پاسخ داده بود : « چون وقتی جدی و عصبی هستم ، ظاهرا بهتر چیز یاد می گیرم . »

شاید به نظر برسد که جیغ زدن و تهدید کردن برای مدتی محدود جواب می دهد . اما وقتی جواب می دهد میل به ارائه این شیوه در شما تقویت می شود چون می خواهید همچنان نتیجه بگیرید . با این حال خشم گرفتن با پارسایی خدا جور در نمی آید : « زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی آورد (یعقوب ۱ : ۲۰) »

همیشه همه ما در معرض این وسوسه هستیم که از اقتداری که به ما داده شده سوء استفاده کنیم . کتاب مقدس به ما می آموزد که وقتی عصبانی هستیم نباید از روش « زدن » استفاده کنیم . در این مواقع باید روش « گفتن » را به کار گرفت . خدا به موسی دستور داده بود که به صخره بگوید ، نه اینکه آن را بزند . ما در دوره فیض الهی زندگی می کنیم . از ما انتظار می رود کلام خداوند را بگوییم - این محکم ترین عصبایی است که می توان برای اصلاح به کار برد .

۲- موسی در حالت عصبانیت خدمت کرد ، نه اطاعت

خدمت موسی را می توان « خدمت توام با دلخوری » نام نهاد . او این خدمت را در کوران سرخوردگی فزاینده انجام می داد . موسی به جای دیدن وعده خدا که گفته بود : « من از صخره آب جاری خواهم ساخت » ، تنها مشکل را می دید .

تصمیم با خود ماست که مشکل را ببینیم یا وعده را . بعضی مشکلات اجتناب ناپذیرند . اما اگر ما به وعده های خدا در زندگیمان نگاه کنیم ، او با قلبمان صحبت خواهد کرد و به ما کلام خدا (Rhema) را خواهد بخشید . این کلام ، کلام امید است و ما را قادر خواهد ساخت وعده خدا را با ایمان بپذیریم و به او

وفادار بمانیم . وقتی بر وعده او متمرکز می شویم ، بیشتر توکل کردن به او را یاد خواهیم گرفت و دیگر کنترل خودمان را از دست نخواهیم داد. علت از دست دادن کنترل اعصاب ، نداشتن توکل است .

۳- موسی با بازگشت به گذشته ، فرصت تازه را از دست داد

وقتی عیسی به اورشلیم آمد ، از اینکه مردم اورشلیم زمان تفقد خدا در مورد ایشان را درک نکرده اند ، اظهار تاسف کرد . در عهد جدید برای تعریف زمان ، دست کم دو واژه به کار رفته است : (۱) کرونوس (chronos) - ۲- کایروس (kairos) . کرونوس زمانی است که ما آن را با تقویم یا ساعت اندازه می گیریم . کایروس ، « لحظه خدا » است - برهه ای خاص از زمان که خدا در زندگی ما وارد می شود .

هنگامی که قوم اسرائیل بر سر آب هیاو ، راه انداختند ، فرصتی تازه در اختیار موسی قرار گرفت . این برای موسی فرصتی خداداد بود تا شخصیت خدا را به مردم بشناساند . اما موسی مفهوم کاربرد لحظه کایروس را نفهمید ، او تنها متوجه کرونوس بود . نمونه دیگر فرصت انتخاب میان لحظه کایروس و زمانبندی کرونوس را می توانیم در داستان مرد زمینگیری که کنار حوض بیت حسدا افتاده بود (یوحنا ۵) ، ببابیم . کلام خدا می گوید که هر از گاه فرشته ای می آمد و آب حوض را حرکت می داد و در این موقع اولین کسی که خود را به درون حوض می انداخت ، شفا می یافت . از این رو مرد افلیجی بدون توجه به گذر زمان (کرونوس) ، کنار حوض نشسته بود تا آن لحظه (کایروس) فرا برسد و فرشته آب حوض را حرکت دهد ، تا بلکه وی خود را در آب انداخته شفا پیدا کند .

از آنجایی که مرد زمینگیر قادر به جهیدن به درون آب نبود ، هر بار که آب حوض به حرکت در می آمد ، او نمی توانست اولین کسی باشد که خود را به حوض می رساند . وقتی عیسی او را دید که آنجا دراز کشیده و دریافت که هیچکس را ندارد تا او را به آب بیندازد ، از او پرسید : « آیا می خواهی سلامت خود را بازیابی ؟ » در واقع معنای پرسش عیسی این بود : « آیا صرفاً منتظر لحظه کرونوس هستی ، یا آماده ای تا لحظه ورود خداوند به زندگی (کایروس) را تجربه نمایی ؟ » آنگاه عیسی مستقیماً وی را شفا بخشید . من باور دارم که خیلی از ما مسیحیان مدت‌هاست منتظر لحظه کایروس هستیم : تا فرشته ای با حضور خود برکت را به خانه هایمان بیاورد. تا معجزه ای در زندگیمان به وقوع بپیوندد ، تا برای ادامه راه به ما قوت ببخشد یا بچه هایمان را که جذب دنیا شده اند ، به خانه باز گرداند . حتی اگر خیلی وقت است در انتظار به سر می بریم ، از جانب خدا برای ما لحظه کایروس وجود دارد و آن هنگامی است که عیسی به ملاقاتمان می آید . اگر لحظه دیدار را از دست ندهیم ، او در میانمان معجزات به ظهور خواهد رسانید .

موسی درست در لحظه کایروس زندگیش ، هنگامی که می بایست به صخره بگوید ، در اطاعت از امر الهی به صورت گزینش عمل کرد و فرصت را از دست داد . او با قوم حرف زد و خیلی چیزها را که خدا از او خواسته بود بگوید ، به آنها گفت . با این همه ، فرصت گفتن به صخره و از این رهگذر امکان جلال دادن خدا از طریق نوعی جدید از معجزه را از دست داد . او کار خود را با خشم و ضربه زدن به صخره پایان داد.

گاهی اوقات ، وقتی عصبانی هستیم ، دوست داریم به گذشته بازگردیم مثلاً داریم در زندگی مسیحی به پیش می روید و اوضاع هم بر وفق مراد است ، اما ناگهان موضوعی باعث سرخوردگی و خشمتان می شود و آن وقت میل به بازگشت به گذشته در شما قوت می گیرد . بعضی از ما مسیحیان در امور خدا خیلی کند رشد می کنیم ، اما خدا همچنان به شکل دادن شخصیت ما ادامه می دهد و کمکیان می کند بر خشمنا غلبه کنیم . اگر می خواهیم در باند سرعت حرکت کنیم باید خشم را کنار گذاشته آدمهای حلیمی شویم .

مذبح خداوند در باند آخر جاده قرار دارد ، آنجایی که باید صد در صد وجودمان را به او تقدیم کنیم . در پای مذبح اوست که وقف و سرسپردگی خودمان را نسبت به خدا و قوم خدا تجدید می کنیم . آنجایی است که ما می گوییم : « من دیگر خشم نمی گیرم .»

ما به نیروی خود قادر نیستیم این وعده خدا را نگاه داریم، مگر اینکه قدرت خدا بر ما نزول فرماید . قدرت او هم زمانی نازل می شود که بدانند ما از قدرتش به طریقی درست استفاده خواهیم کرد . آن وقت ما را با آتش قدوسیت خود تعمید می دهد و قوت لازم برای طی این سفر را به ما خواهد بخشید .

موسي مسح و قدرت خدا را به روش درست مورد استفاده قرار نداد . او براي حل مسائل به روش گذشته – استفاده از خشم – رجوع کرد . با اين وجود ، همين مرد تبديل به مردی حليم و آرام گرديد . شايد شما هم مثل موسي باشيد و از شخصيتي خشن در درونتان رنج ببريد . با اين حال من ايمان دارم که عوض خواهيد شد . آتش خدا شخصيت شما را عوض خواهد کرد . اگر در زندگي خود مسبب جدائي يا مشاجره اي بوده ايد ، من يقين دارم که خدا فيض خواهد داد تا از اين پس تبديل به سفير صلح و آرامش شويد و به جاي فصل کردن ، انسانها را به هم وصل نماييد .

عيسي به فريسيان فرمود : « شما خود براي حفظ سنت خویش ، حکم خدا را زیر پا مي گذاريد ... اي رياکاران ! » (متي ۱۵ : ۳ و ۷) . مردم معمولاً مي خواهند به سوي سنن گذشته خویش رجعت کرده طبق روال قديم کارهايشان را انجام دهند . يکي از موانع پيشرفت مردم در کارهايشان وجود اين ذهنيت است که مي گويند : « ما هميشه از اين طريق انجام داده ايم . دوست نداريم روشمان را عوض کنيم . » آنچه که قبلاً بيداري محسوب مي شده ، اکنون مي تواند براي ما تبديل به عصيان شود .

۴- بد جلوه دادن خدا در نظر مردم

خداوند در انتظار قوم اسرائيل خويشتن را خدائي قدوس نشان داده بود . او همواره امين بوده و خود را نسبت به قوم اسرائيل متعهد مي دانست . او عملاً ثابت کرده بود که خدائي امين و عادل است . حتي به رغم بي وفايي انسان ، او وفادار و امين باقي مي ماند .

اما موسي طور ديگري عمل کرد . کتاب مقدس مي گويد که او به قدر کافي به خدا توکل ننمود و حرمت خدا را نگاه نداشت . رفتار او به اعتبار خدا به عنوان خدائي صادق در ميان قومش خدشه وارد کرد . در اين مورد از موسي پيروي نکنيد . آيا جوابهاي که به ديگران مي دهيد چنان تيز و برنده است که روح آنها را جريحه دار مي سازد . اگر چنين است ، پس بدانيد که با رفتار و گفتارتان ممکن است خدا را در نظر ديگران بد جلوه دهيد .

من مرد خدائي را مي شناسم که کليساهاي بسياري تاسيس کرده و در ميان ملل زيادي موعظه نموده است . او اشتياقي وافر به نجات جانهاي گمشده و غيرتي شديد براي پاكي داشت . با اين حال وي از اخلاق بسيار تندي برخوردار بود و با شباناني که زير دست خود تربيت مي کرد ، با عصبانيت و تندي برخورد مي نمود . او با آنها مثل بچه هاي خودسر رفتار مي کرد و اغلب در ملاء عام به آنها پرخاش مي نمود . سرانجام شبانان مزبور تصميم گرفتند از زير يوغ او خارج شوند و تنهائيش بگذارند . پس جذب سازمان مسيحي ديگري شدند . عاقبت اين مرد به دليل اخلاق پرخاشجويانه اي که داشت خدمت خود را از دست داد . عصبانيت و از کوره در رفتن ناشي از عدم توکل کامل است . ما هنگامي از کوره در مي رويم که مي گوييم : « من يقين ندارم که خدا بتواند اين شباناني را که من تربيت کرده ام عوض کند ، من ايمان ندارم که خدا آنقدر قدرت داشته باشد که بر ضعفهاي آنان فايق آيد ، من به اين افراد ديگر هيچ اميدي ندارم . » اين امر مي تواند در خانواده ، کار ، گروههاي خانگي يا حتي در ازدواج براي آنان رخ بدهد . توکل نداشتن موجب برانگيخته شدن خشم مي شود .

اگر مشکلاتان اين است ، در حضور خداوند به خشم و عصبانيت خود اعتراف کرده توبه نماييد . شايد مدهاي زياد است که در صدد علاج اين خشم برآمده ايد و حتي بارها به آن اعتراف و از آن توبه کرده ايد . ولي نتيجه اي نگرفته ايد . اشکالي ندارد ، يکبار ديگر توبه کنيد ، ولي اين بار تعميد تقدس خداوند را نيز دريافت نماييد .

شيوه درست ابراز واکنش

زمانی بود که موسي هنگام رويارويي با غرغرها و شکايتهاي قوم اسرائيل طور ديگري واکنش از خود نشان مي داد . در واکنش او در اعداد ۲۰ نسبت به خروج ۱۷ تضادي مشاهده مي کنيم :

« قوم با موسی منازعه کرده گفتند : ما را آب بدهید تا بنوشیم » موسی بدیشان گفت : « چرا با من منازعه می کنید ، و چرا خداوند را امتحان می نمایند ؟ » و در آنجا قوم تشنه آب بودند ، و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند : « چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی ؟ » آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده و گفت : « با این قوم چه کنم ؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند . » خداوند به موسی گفت : « پیش روی قوم برو ، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو . همانجا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که حوریب است ، می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید ، و قوم بنوشند . » پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد و آن موضع را مسه و مریه نامید ، به سبب منازعه بنی اسرائیل و امتحان کردن ایشان خداوند را ، زیرا گفته بودند : « آیا خداوند در میان ماست یا نه ؟ » (خروج ۱۷ : ۲-۷)

در این رویداد نخست وقتی قوم اسرائیل به آب نیاز پیدا کرده لب به شکایت گشودند ، به خدا توکل نکردند ، ولی موسی توکل کامل نمود . نبود آب در منش موسی خللی ایجاد نکرد . اما در اعداد ۲۰ وقتی آن واقعه تکرار گردید ، موسی واکنشی دیگر از خود نشان داد . او خشم و ناراحتی از دست قوم را در دل خود انباشته بود — تمام غررها و شکایتهای فزاینده و پایان ناپذیر قومی که وی هدایتشان را بر عهده داشت در سینه او تلنبار شده بود . دیگر کاسه صبرش لبریز و شخصیتش در آستانه در هم شکستن بود .

آیا شما هم در چنین وضعیتی قرار دارید ؟ آیا موضوعی هست که مرتباً در زندگیتان تکرار می شود و موجب بروز خشم و عصبانیت در شما می گردد و احساس می کنید که دیگر قادر به تحملش نیستید ؟ آیا شخصا با این قضیه برخورد کرده اید ؟

این اواخر میان دو تن از پسرانم دعوایی رخ داد . حتی با وجودی که خانه ما ، یک خانه مقدس مسیحی است گاهی اختلافاتی پیش می آید که باید حل شوند . پسران من خیلی کم سن و سال هستند و ما در حال حاضر مشغول فرایند پرورش آنان در طریقه های خداوند هستیم . دو پسر مورد نظر برسر موضوع پیش پا افتاده و کوچکی سخت عصبانی شده به جان یکدیگر افتاده بودند . شروع به تادیب پسر بزرگترم کردم که دوازده ساله بود . متوجه شدم که او به قدری عصبانی است که نمی تواند خود را کنترل کند . آنچه مرا ترساند جسم نحیف او نبود ، بلکه آن خوی جسمانی که در وجود او بود مرا به هراس انداخت .

در آن لحظه جنگ قدرت میان پدر و پسر در گرفته بود . احساس کردم روح القدس در درونم می گوید : « داری چکار می کنی ؟ چرا با مسئله شخصی برخورد می کنی ؟ »

بلافاصله خونسردی ام را باز یافتم و گفتم : « پسر ، من با تو دعوا ندارم . از شیوه ای که فعلاً برای پیشبرد کارهایت انتخاب کرده ای ، جداً مایوس هستم . » عملاً من عقب نشینی کردم . خیلی زود تأثیر مثبت این عقب نشینی را در پسر مشاهده کردم . خشم او شروع به فروکش کردن نمود .

چند دقیقه بعد به اتاقم آمد و از من عذرخواهی کرد . بعد پیش برادر کوچکترش رفت و از او هم معذرت خواست . حتی به آشپزخانه رفت و چای درست کرد تا با من و دو برادر دیگرش ، چهارتایی بشینیم و چای بنوشیم . به این ترتیب مجلس آشتی کنان برپا نمود . ای کاش می شد به شما بگویم که از آن به بعد هر بار که تنش بروز می کند ، من با همان روش آن تنش را از زندگی خانوادگی زوده ام ؛ ولی متأسفانه چنین نیست . اما در مواقعی که می توانم بر اعصاب مسلط شوم و یک نزاع یا دعوی بالقوه را به فرصتی تبدیل کنم که بچه هایم از آن الگو بگیرند ، خیلی لذت می برم .

موسی در خروج ۱۷ الگوی خوبی برای پیروی در مواقعی که با مشکل غرغر و شکایت روبرو هستیم ، به ما ارائه کرده است . او با مسئله شخصی برخورد نکرد . به قوم گفت : « چرا خداوند را امتحان می نمایند ؟ » (آیه ۲ ، تأکید از نگارنده است) . او از دست قومش به تلخی خشمگین نشد ، بلکه از خدا برای حل مشکل ، رهنمودهای ویژه خواست . بعد هم مو به مو رهنمودهای خدا را اجرا نمود .

هنگامي كه مي خواهيد پيرامون مسائلي كه موجب عصبانيتان مي شوند دعا كنيد ، به ياد داشته باشيد كه روح القدس در دلتان رهنمودهاي آماده دارد. او خيلي واضع با شما سخن خواهد گفت.

يكي از واقعيتهاي مسيحيت اين است كه خدا مي تواند با ما صحبت كند و ما هم مي توانيم صداي او را بشنويم. خدا زماني را براي ارائه رهنمود در نظر گرفته . روح القدس با مهرباني با ما سخن خواهد گفت و راه درست را نشان خواهد داد . بايد از الگوي موسي در خروج ۱۷ تبعيت كنيم ، نه الگوي وي در اعداد ۲۰ . اگر به خداوند پاسخ مثبت بدهيم و تك تك رهنمودهايش را جامه عمل بپوشانيم ... اگر با دقت از آنچه قبل خداوند در دلهيمان نهاده پيروي كنيم ... در زندگي شاهد پيشرفت عظيمي خواهيم بود و نتايج بزرگي را خواهيمديد .

اگر در دل خود حسي عجيب از الزام روح القدس احساس مي كنيد ، آن را سركوب نكنيد ؛ اين بخشي از رحمت خدا در زندگي ماست . خدا آن انزجاري را كه در لهاي ماست مي بيند. اگر ذكر نام فردي بخصوص يا خاطره وضعيتي ناراحت كننده ، دل شما را به درد مي آورد ، در اين صورت نيازمند شفائي دروني هستيد .

دعای توبه

اي خداوند تو را به خاطر هشدارهاي كلامت شكر مي كنم . مادامي كه تو بخواهي و مادامي كه مرا رهنمود عنايت فرمايي ، در وضعيتهاي ناراحت كننده زندگيم تاب خواهم آورد . ديگر شخص پرخاشگر و تندخوي نخواهم بود. مي خواهم خادم تو باشم . مي خواهم انسان حليم و بردباري باشم . با ياري تو حتما عوض خواهم شد . روح القدس از تو دعوت مي كنم تا با من سخن بگويي و به من بياموزي كه در چنين وضعيتي چگونه بايد واكنش نشان دهم . خداوندا ، پس مانده عصبانيت را از دلم بيرون كن . كمك كن تا با مسئله برخورد كنم . از تو مي خواهم ياريم دهی تا الگوي ابراز واكنش نسبت به عصبانيت را در خودم تغيير دهم . به نام عيسي ، آمين .

فصل پنجم

گناه ایلیا : رفتن به استقبال ناامیدی

از درك (Derek) برای سخنرانی در يك كنفرانس مسیحی دعوت به هم آمده بود . گرداننده كنفرانس كه شنیده بود درك در جایی دیگر مشغول سخنرانی است ، در حضور جمع اعلان کرده بود كه او برای سخنرانی در این كنفرانس دعوت کرده ، چرا كه روح القدس به او گفته كه وي را دعوت كند . درك دعوت را پذیرفت و با كمال خوشحالی خود را با دعا و روزه برای شركت در كنفرانس آماده كرد . با این حال ، پیش از آغاز كنفرانس ، درك با گرداننده كنفرانس گفتگویی ترتیب دادند و در طی این گفتگو بود كه میان این دو اختلافاتی بروز كرد . گرداننده كنفرانس به دلیل بروز آن تنش شروع به تضعیف اعتبار درك به عنوان سخنران كنفرانس نمود . وي برای تشریح موارد اختلاف در آموزه های تعلیمی درك با آموزه های کلیسایشان ، با شبان مسنول كنفرانس صحبت كرد . همچنین در میان مشایخ کلیسا شروع به غیبت و شایعه پراکنی نمود و غیبتهایش را با لحنی روحانی ادا می كرد تا سوء ظن همه را نسبت به درستی آموزه های درك برانگیزد .

تا هنگام شروع كنفرانس ، درك كه خبر سمپاشی های گرداننده را شنیده بود ، دیگر چندان مصمم به شركت در آن نبود. با همه اینها به كنفرانس رفت و روح القدس هم خود را به شكلی قوی نشان داد . ده ، دوازده نفر از شركت كنندگان به واسطه حقیقتی كه او تعلیم داد و به واسطه لمس روح القدس متحول شدند . پس از كنفرانس عده زیادی به نزد درك آمدند تا به او بگویند كه پیغامش چقدر درست بوده است . مردم با نوشتن نامه از او به خاطر خدمتش قدردانی كردند.

اما درك به رغم همه اینها از ترس اینکه شبان ، مشایخ و دیگر رهبران در نتیجه سمپاشی های گرداننده كنفرانس چه فكرهایی در موردش خواهند كرد ، نتوانست در آنجا بماند . پس تصمیم گرفت كه دیگر هرگز در آن مكان خدمت روحانی انجام ندهد . خدمت او در آن كنفرانس می توانست سرآغاز يك بیداری عظیم باشد و همه کارهایی كه خدا در زندگی او و از طریق وي در زندگی دیگران انجام داده بود به بار بنشیند. اما خودناپاوری و احساس ناراحتی او كه عاملش اختلاف نظر با گرداننده كنفرانس بود ، همه پیروزیهای بالقوه را تحت الشعاع قرار داد .

سندرم بعد از بیداری

این گناه را می توان خیلی ساده « گناه ویژه خادمان برگزیده خداوند » نامید . خیلی ها این گناه را مرتکب می شوند و من تشویقشان می کنم درسهایی را که از زندگی ایلیا مورد بررسی قرار می دهیم ، با دقت هر چه تمامتر فرا بگیرید .

این گناه ، در زندگی ایلیا ، درست بلافاصله پس از پیروزی با شکوهش بر بالای کوه کرمل رخ داد ، یعنی درست پس از آنکه او از آسمان بر مذبح خدا آتش فرو آورد و انبیای بعل را که نتوانسته بودند از خدای دروغینشان جوابی بگیرند ، خوار و ذلیل ساخت . ایلیا در نتیجه این پیروزی مافوق طبیعی ، دستور کشتار بیش از چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را صادر کرده بود (به اول پادشاهان باب ۱۸ نگاه کنید) . ایلیا یقیناً در آن هنگام در نقطه اوج خدمت خویش قرار داشت و یک بیداری روحانی را تجربه می کرد .

ولی فرازهای بیداری روحانی غالباً فرودهایی نیز در پی دارند . بلافاصله پس از پیروزی کوه کرمل ، ایلیا را می یابیم که از ترس جانش به سوی حوریب می گریزد.

و اخاب ، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده ، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود ، خبر داد و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده ، گفت : « خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت ، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم » (اول پادشاهان ۱۹ : ۲-۱)

ایزابل ، زن شرور پادشاه ، جان ایلیا را به پیروزی ای که بر انبیای بت پرست به دست آورده بود ، تهدید به مرگ کرده بود . او سوگند خورد که تا فردای آن روز ایلیا را بکشد . با وجودی که ایلیا تازه از صحنه ای که می توان آن را « بیداری روحانی » نامید ، آمده بود ، به محض دریافت تهدید ملکه ایزابل به سندرم پس از بیماری مبتلا گشت .

این گناه می تواند در زندگی خادمان خدا به سقوط منتهی گردد، حتی اگر پس از بیداری روحانی باشد. ایلیا به رویارویی با قومی شتافته بود که همگی بت پرست بودند و در این رویارویی پیروزی بزرگی به دست آورده بود . وقتی پس از یک نیمروز عریده کشی و هذیان گویی انبیای بعل ، به همه ثابت شد که خدای ایشان فاقد هر قدرتی چه برای عمل کردن و چه برای پاسخ گفتن به التماسهای آنهاست، ایلیا آتش خدای زنده را در ظرف چند دقیقه بر مذبحش فرود آورده بود . کتاب مقدس به ما می گوید که مردم با تماشای این رویداد در برابر خدای حقیقی سجده کردند . آنان فریاد برآوردند که : « یهوه او خداست ، یهوه او خداست! » (اول پادشاهان ۱۸ : ۳۹) . در ظرف نیم ساعت همه قوم از خدایان دروغین روی گردانده به خدای حقیقی ایمان آوردند . قوم اسرائیل از پرستش بعل توبه کرد و به پرستش یهوه روی آورد و همه اینها در ظرف یک بعد از ظهر رخ داد . این یک پیروزی با شکوه بود ، ولی هنوز شکستی نامحسوس در راه بود .

گناه برای قوی و ضعیف

ایلیا برای خدا مردی قوی و زورآور بود. وی با کشتن انبیای بعل به تمام بحثهای دینی و الهیاتی خاتمه داد . البته من امروز این روش را توصیه نمی کنم ! در دوره عهد جدید برای به کرسی نشاندن پیغام خدا راههای دیگری وجود دارد، اما در دوره عهد عتیق حکم خدا چنین بود . ایلیا به قوت خدای قادر مطلق دست به کار شد و اسرائیل را از شر لعنت مذهبی خلاص کرد .

با این حال ایلیا پس از مقهور ساختن بت پرستان گرفتار افسردگی شدید شد . نومیدی حتی می تواند یک مرد (یا زن) خدا را ضعیف کند. نومیدی میتواند هر کاری را که قبلاً در زندگی انجام داده اید ، در نظرتان ناچیز جلوه دهد . فرقی نمی کند که به چه میزان از موفقیتهای روحانی دست یافته اید ، نومیدی باعث می شود که زندگی را از پشت شیشه ای مات ، کثیف و تیره ببینید . وقتی به آرامی به درون وجودتان خزید،

صرفنظر از اینکه چه می کنید یا کلیسایتان چه ها می کند ، احساس اندوه خواهید کرد و خود را شکست خورده خواهید یافت . نومیدي کاري می کند که احساس کنید دیگر دلیلی برای ادامه دادن وجود ندارد.

این همان اتفاقی است که در مورد ایلیا روی داد . این نبی جنگاور و پر ابهت که چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را در کوه کرمل شکست داده بود ، اکنون با تهدید يك زن مقتدر چنان ترسید که از برای حفظ جان خود پا به فرار گذاشت .

« فقط می خواهم بمیرم »

هنگامی که ایلیا از تهدید ملکه ایزابل گریخت ، به سوی جنوب یعنی به بیابان نزدیک بنرشبع شتافت . وقتی به بنرشبع که در یهوداست رسید ، خادمش را در آنجا وا گذاشت « و خودش سفر يك روزه به بیابان کرد » (اول پادشاهان ۱۹ : ۳) . به زیر يك درخت اردج (سرو کوهی) نشست و برای خلاص شدن از زندگی دعا کرد . او گفت : « ای خداوند بس است » (آیه ۴) . شاید تاکنون شما هم خود را در چنین حالتی یافته اید . شاید شما هم مثل ایلیا می گوئید : « دیگر بس است . نمی توانم ادامه بدهم . دیگر قوتی برایم نمانده . آمادگی رویارویی با آینده را ندارم . به زبان ساده ، فروتنانه و انجیلی اش می خواهم از همه چیز خود را کنار بکشم . » شاید حتی نای فریاد زدن هم ندارید ولی احساس می کنید که شوق ، ایمان و شجاعتان به انتهایش رسیده است .

این مرد خدا انبیای بعل را کشته بود . وقتی به حضور خدا دعا کرد ، آتش فرود آمد و مذبح بعل را ویران ساخت . پس از يك دوره خشکسالی ، وقتی او دعا کرد ، باران آمد . به واسطه خدمت قوی ایلیا ، برکت خداوند به اسرائیل بازگشت . ولی ایلیا همه کارهای را که خداوند در زندگیش انجام داده بود ، فراموش کرد و آرزوی مرگ نمود ! و حتی مایل به خودکشی بود .

در بسیاری از شهرهای که ما بدانها سفر می کنیم ، مسیحیانی را می یابیم که در اندیشه مرگ هستند . شاید همین امروز صبح یا دیشب پیش از رفتن به رختخواب ، آرزوی مرگ کرده باشید . شاید به دنبال راهی آبرومندانه برای يك مرگ سریع و خلاص شدن از زندگی می گردید . روح القدس می تواند این طرز تفکر منفی را عوض کند . عیسی آمد تا ما حیات وافر داشته باشیم . روح مرگ و خودکشی از خدا نیست .

روزی عمر ما بر روی زمین به پایان خواهد رسید – ولی تنها خدا می داند که این روز و ساعت چه هنگامی خواهد رسید . خدا هرگز این حق را به شما نمی دهد که از خودتان سلب حیات نمایید . این حق به او تعلق دارد .

عیسی وارد زندگی من و شما نشده تا فکر افسرده کننده پایان دادن به زندگی را به ما القا کند . او فرمود : « من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند » (یوحنا ۱۰ : ۱۰ ، تاکید از نگارنده است) . اگر مدتهاست ذهنتان را با افکار نومید کننده تا حد اندیشه خودکشی مشغول داشته اید ، امروز من برایتان خبر خوشی دارم ! عیسی مسیح شما را از تمام این افکار آزاد خواهد کرد .

فرهنگ مرگ

شخصی فرهنگ کنونی ما را نه فرهنگ سرگرمی با تکنولوژی ، بلکه فرهنگ مرگ تعریف کرده است . فرهنگ ما مالا مال است از موسیقی راک ، فیلمها ، ویدئوها و کتابهای منفی که همه خودکشی و مرگ را تبلیغ می کنند و آن را بزرگ می دارند . نفشه خدا این نیست ؛ ماهیت دوزخ این چنین است .

یکبار که در آلمان بودم ، مادری نگران که يك CD در دست داشت ، به نزد من آمد و از طریق مترجم به من فهماند که پسرش این CD را گوش می دهد . او نمی توانست انگلیسی بفهمد ، بنابر این قادر به درک کلماتی که در این CD گفته می شد ، نبود . منتها می گفت که پسرش مشکلات احساسی و رفتاری زیادی پیدا کرده است . وقتی کلمات موسیقی را خواندم ، علت مشکلات پسر را دریافتم . یکی از ترانه های CD شنوندگانش را عملاً دعوت به تصمیم گیری می کرد که میان زندگی یا ارتکاب خودکشی ، يك راه را برگزینند : « تصمیمتان را بگیرید که آیا می خواهید زنده بمانید یا خودکشی کنید . »

وقتي عبارت فوق را خواندم ، خشم خدا بر من آمد . ببينيد كه شيطان از چه راههاي پليدي براي نفوذ در ذهن نوجوانان استفاده مي كند ؟ چرا نوجوان بايد نگران چنين تصميم گيري اي باشد ؟ ذهن نوجوانان ما بايد مشغول تصميم گيري درباره مسائلي از اين قبيل باشد كه در چه رشته ورزشي شركت كنند ، يا چه سازي بنوازند و يا در سر راه رفتن به رستوران در کدام رستوران چه غذاي آماده اي بخورند . نه اينكه آيا زنده بمانند يا دست به خودكشي بزنند . بايد به فكر تصميم گيري در مورد شغل آينده يا نحوه كمك به كليسا يا هدايت يك دوست به كليسا باشند . اراده خدا براي فرزندان ما اين است .

امروز هم همچون زمان ايليا يك روح قوي ، سنگين و شيطاني مردم را به سوي مرگ ترغيب مي نمايد . اما تا زماني كه ما بر زمين زنده هستيم ، بايد فكرمان تلاش هر چه بيشتر براي پادشاهي خدا باشد .

وقتي ايليا خادمش را در بنرشيوع وامي گذارد و تنها و بدون آب و آذوقه راهي بيابان مي شود ، از ظاهر امر پيدااست كه قصد بازگشت ندارد .

و خودش سفر يك روزه به بيابان کرده ، رفت و زير درخت اردجي نشست و براي خويشتن مرگ را خواسته ، گفت : « اي خداوند بس است! جان مرا بگير زيرا كه از پدرانم بهتر نيستم » و زير درخت اردج دراز شده ، خوابيد و اينك فرشته اي آمده او را لمس کرده ، به وي گفت : « برخيز و بخور. » و چون نگاه كرد ، اينك نزد سرش قرصي نان بر ريگهاي داغ و كوزه اي آب بود . پس خورد و آشاميد و بار ديگر خوابيد (اول پادشاهان ۱۹ : ۴-۶)

واقعا كه رحمت خداوند چگونه است ! او حتي براي نبي غذاي آماده فرستاد! ايليا آنقدر فرسوده بود كه خورد و نوشيد و بار ديگر به خواب رفت . افسردگي و نوميدي مي تواند باعث فرسودگي و خستگي مفرط شود! فعاليتها و خواستههاي روزمره ما بر زندگي مان فشار جسماني باورنكردني وارد مي سازند . امروزه خيلي ها با مفهوم فرسودگي و خستگي مزمن آشنا هستند . خستگي چه ناشي از كار باشد و چه خدمت براي مسيح و چه از جانب خانواده ، ديگر جزئي از زندگي خيلي از مردم شده است .

هنگامي كه ما از آرژانتين به ايالات متحده مهاجرت كرديم ، آمريكا به راستي براي من سرزمين فرصتها بود . در طي نخستين روزهاي اقامتم در آمريكا ، خيلي فرصتها براي خدمت به من پيشنهاده شد كه مي دانستم در محيط و شرايط زندگي در آمريكا خيلي زودتر از ساير جاهاي دنيا خسته ام خواهد كرد .

اكنون در سرتاسر جهان با وجود پديده اينترنت و شبكه جهاني ، حتي پس از يازده ساعت كار تازه مي توان دوساعتي را هم به پاسخ دادن به ايميل ها گذاريد . در روزگار ايليا ، مردم مي توانستند به مجرد غروب كردن آفتاب بخوابند و با طلوع آن از خواب بيدار شوند ، ولي الكتريسيته ساعات بيداري ما را افزايش داده است . ظاهرا زندگي ما روز به روز پرمشغله تر مي شود . ما هم مثل ايليا از شدت خستگي در آستانه خودر شدن قرار مي گيريم . از پا در آمدن در اثر كار زياد امروزه در ميان خادمان امري شايع است .

ايليا با تمامي دل خدا را خدمت کرده بود ، ولي ديگر خسته شده بود . وقتي فرشته برایش نان و آب آورد، آنها را خورد و نوشيد و دوباره خوابيد .

و فرشته خداوند بار ديگر برگشته ، او را لمس كرد و گفت : « برخيز و بخور زيرا كه راه براي تو زياده است . » پس برخاسته خورد و نوشيد و به قوت آن خوراك ، چهل روز و چهل شب تا حوريب كه كوه خدا باشد ، رفت . و در آنجا به مغاره اي داخل شده ، شب را در آن بسر برد . و اينك كلام خداوند به وي نازل شده ، او را گفت : « اي ايليا تو را در اینجا چه كار است ؟ » (اول پادشاهان ۱۹ : ۷-۹)

او در جواب گفت : « به جهت يهوه ، خدای لشكرها ، غيرت عظيمي دارم زيرا كه بني اسرائيل عهد تو را ترك نموده ، مذبح هاي تو را منهدم ساخته ، و

انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۰ ؛ مقایسه کنید با آیه ۱۴).

به عقیده من ایلیا به اخباری که از کانال ناصحیح به او می رسید گوش داده بود ، هر آنچه که او هر دو بار به خداوند گزارش داد ، منفي بود . او فقط خبرهای بد داشت – اصلا از خبرهای خوش چیزی نگفت .

خداوند در پاسخ ایلیا فرمود : « بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست . » زیرا خداوند می خواست عبور کند . هنگام که ایلیا بر دهانه غار ایستاد ، نخست بادی سخت وزیدن گرفت ، بعد زمین لرزه ای شد و سپس آتش شعله ور گردید ، ولی خدا در هیچ يك از این تجلیات قدرتمند نبود . او در عوض در آوازی ملایم متجلی گشت .

آمادگی نداشتن برای آتش

آن اوایل که من تازه مشغول خدمت بردن آتش خدا به میان ملت‌های گوناگون شده بودم ، از اینکه برای هر کسی دعا کنم احساس اضطراب و نگرانی داشتم . به راستی برای هزاران نفر دعا می کردم و بر آنها دست می گذاشتم با این وجود مواردی پیش می آمد که حس می کردم وقتی می خواهم برای بعضی ها دعا کنم دستم به عقب کشیده می شود گویی خدا نمی خواست که برای آن شخص بخصوص دعا کنم . این امر خیلی ناراحت می کرد . به اتفاق در هتل می رفتم و می گفتم : « خداوندا ، چه اتفاقی آنجا افتاد ؟ چرا نتوانستم برای آن فرد بخصوص دعا کنم ؟ »

خداوند کم کم به من فهماند که بعضی ها آمادگی دریافت آتش را ندارند . اگر آتش بر آنها فرود می آمد ، یا فوراً آن را از دست می دادند و یا آنکه آتش هلاکشان می ساخت چون دل‌هایشان مالا مال از نومیدي ، تلخی و تنفر است . اینگونه افراد خواهان قدرت بیشتر هستند ، ولی هنوز ترکیب اصلی دل‌هایشان عوض نشده است .

پس از درک این حقیقت ، هر وقت که می خواهم برای فرود آمدن آتش خدا برای کسی دعا کنم و روح القدس مانع می شود ، نخست برای بلسان جلعاد (ارمیا ۸ : ۲۲) دعا می کنم تا چون مرهمی بر جان او قرار بگیرد و روحش را شفا بخشد . از خدا می‌خواهم تا روغن مسح کننده و شفا بخش خود را بر دل آن شخص بریزد و زخم‌هایش را شفا دهد . به خوبی می دانم که وقتی خداوند او را شفا داد ، آن وقت خود وی آتش خدا را دریافت خواهد نمود و آن را حفظ نیز خواهد کرد .

به یاد آورید که چگونه در لحظه ای که ایلیا نیازمند و درمانده بود ، خدا به او خدمت کرد . او به جایی که از میان تندباد و زمین لرزه و آتش ظاهر شود ، با آوازی ملایم آمد اگر با نومیدي دست به گریبانید و دچار افکار منفي مالیخولیایی شده اید ، بگذارید آواز ملایم خدا جانتان را در بر بگیرد . اگر از افسردگی مزمن رنج می برید ، بگذارید آواز ملایم کلام خدا وارد وجودتان شده از درون شفایتان دهد .

وقتی ایلیا آواز ملایم خدا را شنید ، روی خود را با ردایش پوشاند ، از تاریکی غار خویش به در آمد و بر دهانه آن ایستاد . پس بار دیگر آن آواز ملایم را شنید که از او می پرسد : ای ایلیا تو را اینجا چه کار است ؟ در اینجا ایلیا باز همان پاسخی را داد که قبلاً داده بود :

او در جواب گفت : « به جهت یهوه خدای لشکر ها ، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترك کرده ، مذبح های تو را منهدم ساخته اند و انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۴) .

حتی با وجودی که خدا به طرز اعجاز آمیزی احتیاجات شدید ایلیا را رفع کرده بود ، باز نبی نتوانست منظور خدای خویش را دریابد . هنوز فکر می کرد باید به نگرانی و غصه ادامه دهد ، چرا که همه چیز به هم

ریخته و ناجور است . او احساس می کرد که حق دارد افسرده و ناامید باشد . ولی این بار خدا دستور دیگری به او داد:

پس خداوند به او گفت : روانه شده ، به راه خود به بیابان دمشق برگرد ، و چون برسی ، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن ، و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما ، و الیشع بن شافاط را که از آبل محلوله است ، مسح کن تا به جای تو نبی بشود . (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۵-۱۶)

ایلیا خبر نداشت که هنوز بهترین ها در انتظارش است . در واقع خداوند می خواست به ایلیا بگوید : « تو آغازگر يك انقلاب دینی در میان ملت بوده ای . اکنون تو را میفرستم تا با ایجاد يك دگرگونی سیاسی کار خود را به کمال برسانی . » کار بیداری روحانی هم همین است . تا زمانی که وجود ما نتواند بر نظام قانونگذاری و سرمداران حکومت تاثیر بگذارد ، بیداری کامل نمی شود .

بیداری در عرصه سیاسی

جان وسلی ، بنیانگذار جنبش بیداری متدیست ، کار خود را از موعظه برای معدنچیان سده هجدهم انگلستان آغاز کرد . در تاریخ آمده که معدنچیان پس از پایان کار روزانه ، در حالی که هنوز خاک زغال سنگ روی صورتشان را پاک نکرده بودند ، برای شنیدن موعظت او جمع می شدند . هنگامی که سخنان وسلی دلای آنان را به تکان می آورد ، اشکهایشان روی گونه ها جاری می شد و رگه هایی سفید روی صورت سیاه شده شان ایجاد می گشت . ولی وسلی به خدمت کردن در میان کارگران معدن بسنده نکرد . سرانجام موعظه ها و تعالیم او به پارلمان انگلستان راه پیدا کرد . قوانین شروع به عوض شدن کردند . اولین بار تعالیم وسلی بدر صدور فرمان آزادی بردگان را کاشت .

خواست خدا این است که کاری را که در زندگی ما آغاز کرده به اتمام برساند . کار او در وجود ما مستلزم چیزی فراتر از دگرگونی دینی در دلهایمان است – خیلی فراتر از برکت یکشنبه ها . کار او بر همه جنبه های زندگی ما اثر خواهد گذاشت . قوت خدا ، خوشی خداوند و قدوسیت او باید بر تمام روزهای هفته ما تاثیر بگذارند .

خدا می خواست کاری را که در زندگی ایلیا آغاز کرده بود ، به کمال برساند . شاید ایلیا فکر می کرد که دیگر کارش تمام شده . شاید او آنقدر ناامید بوده که می خواسته خود را کنار بکشد . حتی شاید می خواسته بمیرد . ولی خداوند عملاً به او گفت : « من هنوز با تو کار دارم . این اصلاً به توان تو بستگی ندارد . من تمام نیازهای تو را از پیش برآورده کرده ام . اکنون زمانش فرا رسیده که تو جانشین خود را مسح نمایی ؛ و قتش رسیده که کسی را پرورش دهی تا بعد از تو بایستد . »

نکته مهم اینجاست که نباید فراموش کنیم که کار خدا به هر صورت – با ، یا بدون وجود ما – به انجام خواهد رسید . اگر به درون غار نومیدی و دلسردی بخزیم و هنگامی که خدا در زندگیمان وارد می شود ، از بیرون آمدن خودداری کنیم ، او خیلی زودتر از آنچه بتوانیم تصورش را بکنیم جایمان را به دیگری خواهد داد . یادم هست که وقتی بچه بودم ، پدرم یکبار درباره این مطلب موعظه کرد . از آن زمان به بعد همیشه حواسم را جمع کرده ام که هرگز تا این اندازه ناامید و دلسرد نشوم که خدا جایم را به دیگری بدهد . دوست دارم تا زمانی که خدا با من کار دارد ، به خدمت او در آن زمینه ای که مرا دعوت کرده ادامه دهم .

اگر ایلیا پافشاری کرده در درون غار می ماند و برای شنیدن آواز خدا بیرون نمی آمد ، ممکن بود مسح خود را از دست بدهد . ولی چون به آواز ملایم او لبیک گفت ، خدا هم اجازه داد دستیاری را برای کمک به خود مسح نماید . این دستیار عاقبت خدمت ایلیا را به ارث برد و نصیب مضاعف از روح و مسح وی را یافت .

ویژگی های ناامیدی

آیا می توانید سرآغاز نومیدی و یاس را تشخیص دهید ؟ آیا می توانید غوغاها و چالشهای زندگی خود را از قدرت فلج کننده نومیدی جدا کنید ؟ هفت ویژگی مشترک هست که در وجود همه کسانی که پا را از آستانه

نومیدی به داخل گذاشته اند می توان سراغ گرفت . این نکات به شما کمک می کنند که ببینید آیا شما هم جزو این دسته از افراد هستید یا خیر.

۱- فرد ناامید می ترسد

دلیلی وجود ندارد که ایلیا به مرگ فکر کند . او کسی بود که هرگز روی مرگ را نمی دید - قرار بود با اربابه های آتشین به آسمان بالا برده شود ! با این حال به خاطر نومیدی ، از ترس جان خود گریخت .

چند سال پیش ، خستگی بیش از حد باعث بروز چندین مشکل جسمانی شدید در من شد . یکی از اعضایی کلیسا که پزشک بود ، همان درمانی را که از آن می ترسیدم برایم تجویز کرد - هفت روز استراحت مطلق و دست کشیدن از خدمت ! به اتفاق همسر و فرزندانم برای استراحت به مزرعه ای رفتیم . در خلال روزهایی که در تعطیلات می گذراندم یکی از دوستان شبانم تلفنی با من تماس گرفت و از من پرسید: « آیا می ترسی ؟ »

با وجودی که در این باره اصلاً با هم صحبتی نکرده بودیم ، این پرسش مرا متوجه کرد که در آن موقعیت زمانی از هر طرف ترسهای گوناگون به من حمله ور شده اند ، پس به او پاسخ مثبت دادم .

او در جوابم گفت : « می خواهم بدانی که شیطان درست از همان ناحیه ای به تو حمله ور می شود که قرار است خدا در آن قسمت تو را تجهیز و تقویت نماید . » به عبارت بهتر او میخواست به من بگوید که من در آینده قوت و توان بسیار زیادی خواهم داشت ، و شیطان آمده تا مرا از همین نقطه بترساند . همین عبارت طوری به شفای من منتهی گشت که هیچ چیز دیگر نمی توانست این کار را برایم انجام دهد .

ایلیا از همان ناحیه ای مورد حمله قرار گرفت که قرار بود عطایی ویژه از سوی خدا دریافت کند . او اصلاً قرار نبود بمیرد . بلکه تقدیر این بود که به آسمان برده شود. از این رو شیطان با مورد تهدید قرار دادن جانش او را ترسانید .

بسیاری از ترسهای ما کاملاً بی اساسند . شیطان متخصص سقط جنین است . او سعی می کند عطایی که خدا در وجود ما نهاده از میان بردارد . آژانس حفات محیط زیست که در راستای محدود کردن میزان آلودگی ها و سموم وارده به هوای آزاد فعالیت می کند، در مقاله ای که اخیراً منتشر کرده می گوید که آلودگی هو در داخل خانه یا دفتر کار بعضی از مردم خیلی بیشتر از آلودگی بیرون است و برخی از این آلودگی ها سرطان را نیز هستند . دیگر آلودگی ها هم می توانند ناراحتی های جسمانی نظیر آسم و حمله قلبی را در مبتلایان تشدید نماید .

معضل آلودگی داخلی در سالهای اخیر به دلیل تلاشهایی که برای جلوگیری از اتلاف انرژی صورت گرفته بیشتر شده است . بخشی از این حادثه شدن معضل به خاطر این است که اکنون بشر می داند چگونه ساختمانها را عایق بندی کند ، از این رو هوای تازه به درون خانه یا محل کار موارد نمی شود. اگر هوای داخل خانه به پاکی هوای کوهستان بود ، این عایق بندی خیلی هم خوب بود - ولی معمولاً چنین نیست . هوای داخلی فضاهای در بسته معمولاً سنگین و آلوده است . من به شخصه یکی از کسانی هستم که دوست دارم در اتاقی که می خوابم پنجره ها باز باشند تا از هوای آزاد بهره مند شوم. همسرم برعکس پنجره های بسته را ترجیح می دهد.

بررسی های انجام شده نشان می دهند که عموم مردم جهان در خانه در معرض آلودگی شدید به مواد سرطان زا هستند . سازمانهایی تاسیس شده که در مورد این موارد و نحوه مقابله با آنها به مردم آگاهی می دهند . من در زمینه آلودگی هوا صاحب نظر نیستم ، ولی در حال که مقاله مزبور را میخواندم به این فکر افتادم که وضعیت کلیسا هم به همین گونه است . بعضی از آلودگی هایی که ما در دلهایمان ، افکارمان ، خیالاتمان - و خلاصه در درون چهار دیواری کلیساهایمان داریم ، ظاهراً بسیار مشکل آفرین تر از همه ضعفهای موجود در دنیای بیرون است .

وقتی ایزابل برای ایلیا پیغام فرستاد که : « تو را خواهد کشت » ، ایلیا به سندرم « آلودگی خارجی » مبتلا نبود . مرض او ابتلا به « آلودگی داخلی » بود . مشکل او ناامیدی درونی خودش بود ؛ نگرش و اندیشه او اشتباه بود . با وجودی که خدا از پیش مقدر کرده بود که او هرگز نمیرد ، این آلودگی درونی

باعث شد که وی تهدید خارجی را باور کند و از ترس جان خود بگریزد. لازم بود او از این آلودگی هراس را خلاصی پیدا کند. لازم بود هوایی تازه یعنی هوای روح خدا و مسح او را استنشاق نماید.

خداوند همان گونه که در مورد ایلیا عمل کرد. می خواهد دلها و افکار ما را نیز پاکسازی نماید، تا بتوانیم از ترسهایمان رها شویم.

۲- شخص ناامید خود تصمیم می گیرد که چه موقع برایش بس است

این خدا نبود که به ایلیا گفت: «دیگر بس است. حالا می خواهم تو را به آسمان ببرم.» این خود ایلیا بود که چنین تصمیمی گرفت و به خدا گفت که به آخر خط رسیده و دیگر ظرفیت ندارد! ناامیدی اینگونه عمل می کند؛ یعنی برای ظرفیت ما محدودیتهای کاذب به وجود می آورد.

ناامیدی باعث می شود که به خدا بگوییم که کی قرار است دست از خدمت به او بکشیم. ناامیدی نمی گذارد از خدا بپرسیم که آیا باز هم باید ادامه دهیم یا نه و اگر قرار است ادامه دهیم پس قوتش را بطلبیم.

هنگامی که در سفر آسیا بودم، مقاله ای در مورد مردم هنگ کنگ خواندم که می گفت در این شهر آمار برهم فشردن و برهم ساییدن دندانها بسیار بالا است. داشتن زندگی پر استرس در میان مردم هنگ کنگ بسیار شایع است و از این بابت خسارات زیادی به بهداشت دندانهای آنان وارد شده. کسانی که دندانهای خود را برهم می ساینند حتی خودشان از این موضوع آگاهی ندارند؛ اغلب این اتفاق در خواب می افتد.

بعضی از کسانی که با استرس زندگی می کنند، چنان عصبی و نگرانند که حتی در شب قادر به استراحت نیستند. حتی اگر هر شب هشت ساعت کامل بخوابند، خوابشان چنان آشفته است که بامداد خسته تر از شب گذشته از بستر بر می خیزند. استرس عارضه ای است در آمریکا و سراسر دنیا – تقریباً همه بدان مبتلا می باشند. گاهی ما چنان از زندگی پر استرس خود خسته می شویم که به خداوند می گوییم «دیگر بس است.»

خواهش میکنم خوب دقت کنید: شاید شما به اندازه کافی استرس داشته اید – اما به اندازه کافی به خدا خدمت نکرده باشید. خدا برای تکتک ما برنامه ای جداگانه دارد. برای من نقشه ای و برای شما هم نقشه ای دیگر دارد. خدا برای آینده ما برنامه زمان بندی شده با شکوهی در نظر گرفته. ولی وقتی تصمیم به کنار کشیدن می گیریم، مشکل می آفرینیم. اراده خدا این نیست که ما به میل خود برنامه او را نیمه کاره رها کنیم. شما مالک زندگی خویش نیستید؛ از این رو نمی توانید به خدا بگویید که چه موقع برای پایان دادن به پروژه اش مناسب است!

دعای من این است که آتش خدا بر زندگی شما فرود آید و آن وقت بگویید: «خداوندا، من هرگز خود را کنار نمی کشم، می دانم که ممکن است ضعیف شوم و ناله سر دهم، ولی با قدرت عیسی در زندگیم از خدمت به تو دست نمی کشم.»

۳- فرد ناامید اظهار عدم پیشرفت می کند

آنانی که در زندگی خود با نومیدی دست به گریبانند، خیلی زود می گویند که در کلیسا هیچ اثری از بیداری نیست و در فلان جلسه حضور خدا دیده نمی شود. گویی اینان می خواهند برای هر موضوعی باتنگ و امصیبتا سر بدهند.

شبابی را به خاطر دارم که در شهر لاپلاتا به کلیسایی که آن وقتها شبانش بودم، آمد. او شنیده بود که ما با خداوند ملاقات داشته ایم و به قوت روح القدس در جماعتان آیات و معجزات به ظهور رسیده است. در مدتی که او در کلیسای ما بود برایش دعا کردیم. ولی یکی از انتظارات کلیسا هنگام خروج وی ناخواسته شنیده بود که وی به دستیارانش می گوید: «اینجا هیچ خبری نیست، اصلاً چرا ما به اینجا آمده ایم؟»

ولي داستان به همینجا ختم نیافت . چند هفته بعد خبري دیگر به من رسید . وقتی شبان مذکور به کلیسای خود برگشت ، هنوز نمی دانست همان موقع که برایش دعا کردیم ، آتش خدا را یافته است. تصورش بر این بود که نزول آتش خدا با غلیانهای شدید احساسی همراه خواهد بود ، در صورتی که او اصلاً چیزی حس نکرده بود . اما هنگامی که کتاب مقدسش را گشوده بود تا موعظه را شروع کند ، ناگهان حضور خدا جلوه را فرو گرفته جنبشی نوین در آنجا آغاز شده بود . این مرد آموخت که آتش قدوسیت يك احساس نیست ، بلکه عمل موثر و بی چون و چرای روح القدس در زندگی ماست .

من به کشور خودم ، آرژانتین می اندیشم که موجهایی از قدرت خدا را تجربه کرده است . در برخی از جلسات بیداری ما در گذشته ، قوت خدا چنان شدید بود که با خود فکر می کردید که به آسمان رفته و باز گشته اید ، با این حال در آرژانتین کسانی – حتی در میان رهبران کلیسا – هستند که برای نوشتن مقالاتی در باب عدم وجود هرگونه بیداری روحانی در کشور کاغذ و جوهر حرام می کنند .

شاید در شهرهای آنان هیچ بیداری روحانی به وقوع نپیوسته باشد. آنان همچون ایلیا می گویند : « به جهت خدای لشکرها ، غیرت عظیمی دارم ، و من به تنهایی باقی مانده ام و هیچ کس پارسا نیست . » آدمهایی از این دست ، دیگران را غمگین می سازند . آنها منفی بافی می کنند ؛ عملاً دوست دارند مرگ بیداری را اعلام کنند . به جای آنکه از آنچه روح القدس انجام داده تجلیل به عمل آورند ، روی کارهایی که هنوز انجام نداده انگشت می گذارند . مردم دوست دارند مدام عیب جویی کنند و بگویند که هیچ پیشرفتی صورت نگرفته است.

شاید شما هم با خداوند مخالفتی خاموش داشته اید و هیچوقت آشکارا سر به طغیان برنداشته اید ؛ بر سر خدا یا رهبران آن فریاد نزده اید ، ولی در دل خود از سرخوردگی و نومید در رنجید . شاید دیگر دست کشیده اید . شاید مثل ایلیا عطایا ، وقت ، منابع و خلاصه هر چه داشته اید را با خود به غاری برده ، زانوی غم بغل گرفته اید .

شاید برای خود دلایلی داشته باشید . ممکن است دلیلتان تهدید به مرگ از سوی ایزابل نباشد . ولی شاید رهبر کلیسایتان شما را آزرده خاطر ساخته . شاید همسران خانه را ترك گفته و با دیگری رفته است . شاید بر درد و اندوه خود فایق آمده اید ، ولی نتوانسته اید از چنگال ناامیدی که به سویان حمله ور شده رهایی یابید . شاید خطاب به خدا فریاد بر می آورید که : « اگر واقعا آنجا بودی ، همه چیز فرق می کرد . آنچه من آموخته ام این است که نمی شود کاملاً به تو اعتماد کرد . »

آیا فقط برای نجات خود به خدا توکل دارید و نه برای چیز دیگر ؟ آیا چون آخرین باری که در کلیسا دست به کاری زده اید و کارها خوب پیش رفته ، ناامید شده اید و دیگر نمی خواهید خود را درگیر مسائل کلیسایی کنید ؟ وقتی نمی فهمند که بر سر خدمت قبلی شان چه آمده ، دیگر رغبتی به خدمت بعدی پیدا نمی کنند . باید در برابر کشش نومیدی که باعث می شود جزیی از « تماشایان منفعل » بشویم – و در بسیاری از کلیساها همیشه می توان تعدادی از آنها را یافت – مقاومت کنیم .

خطای ناامیدی می تواند به هر مسیحی که خدا را سی ، چهل یا حتی پنجاه سال در کلیسا خدمت کرده ، حمله کند . می تواند به صورت گلایه ای پرهیزکارانه تغییر قیافه دهد و مثل پدیده ای دین دارانه به نظر برسد . اما چکیده اش چیزی نیست جز نومیدی از خدا .

۴- فرد ناامید از فرط اندوه از پا در می آید

يك جور اندوه عاطفی وجود دارد که چنان شدید و مشکل آفرین است که می تواند بدن را از لحاظ جسمانی ضعیف و فرسوده نماید . ایلیا چنان از نظر جسمانی خسته بود که دوباره به خواب رفت . فرشته مجبور شد دو بار به سراغش آمده از خواب بیدارش کند و نان و آب به او بخوراند . افسردگی حتی می تواند سیستم ایمنی بدن را ضعیف و شما را در برابر بیماریها آسیب پذیر سازد؟ همچنین افسردگی مردم را به سوی داروها و روشهای درمانی ناسالم سوق می دهد .

۵- فرد ناامید خود را کنار کشیده ، پنهان می سازد

بعضی ها چنان فریب خورده و گیج هستند که فکر می کنند با روحیه منفی خود دارند به خدا لطف می کنند و اعتقادشان بر این است که همه تلخی ها و کج خلقی ها و کنار کشیدن از دیگران و انزجار و دوری از آنها

به خاطر این است که بقیه در اشتباه هستند . آنها تصور می کنند که فقط خودشان درست هستند . مدام شهید نمایی می کنند . هروقت که وسوسه می شوم به این فکر بیفتم که از دیگران روحانی ترم ، می فهمم که نزدیک است به تله بیفتم . این راهی بسیار پرخطر است و دیر یا زود دمی در کمین انسان گسترده شده . خدا ما را خوانده تا از این راه پرهیز کنیم چرا که بن بست است .

خیلی از مردم – از جمله خود من – عادت دارند مرتباً از این کانال تلویزیون به آن کانال بپرند . وقتی من پای تلویزیون می نشیم ، دوست دارم هر چه از آنتن دریافت می شود را در آن واحد ببینم . ما در عصر گزینه های متعدد زندگی میکنیم ، ولی با این وجود باز آرام و قرار نداریم . آدمهایی هستند که به همان راحتی که کانال تلویزیون را عوض می کنند ، کلیسای خود را عوض می نمایند . شاید ایشان با خود می گویند: « من از برنامه این ماه کلیسا خوشم نمی آید » پس کلیسای خود را عوض می کنند و هیچوقت به یکجا وصل نمی شوند . این چنین افرادی به هیچ چیز علاقه ندارند .

آدمهای افسرده غالباً جزو کسانی هستند که کلیسای خود را دانما عوض می کنند . احساس بی قراری می کنند . ولی تصورشان بر این است که از غیرت مذهبی خویش پاسداری می نمایند . آنان حتی گاهی فکر می کنند که خدا ایشان را به فلان کلیسا فرستاده تا شبانش را اصلاح کنند . اما نمی توانند در هیچ کلیسایی ریشه بدوانند چون هیچ کلیسایی به اندازه کافی برایشان روحانی نیست .

۷- شخص ناامید انجام نقشه خدا را در نظر نمی گیرد و غافل از این است که هنوز بهتری در راه است

ایلیا نمی دانست که خدا می خواهد کاری را که به او محول کرده ، تا به آخر انجام دهد و آن را به کمال برساند . او قرار بود حزائیل و ییهو را به عنوان پادشاه دو ملت مسح نماید و سپس الیشع را به جانشینی خویش منصوب و مسح کند . احتمالاً این بزرگترین و دیرپاترین کاری بود که او قرار بود برای خدا و پادشاهی اش انجام دهد . شیطان دوست دارد مسیحیان را از دور مسابقه خارج کند . خصوصاً آنان را که در دور آخر هستند و پیروزی بزرگی در انتظارشان می باشد . باید نسبت به نقشه های دشمن هوشیار باشیم و دعا کنیم که خدا ما را حفظ کند و نگاه دارد تا نقشه ای که خود برای ما در نظر دارد تا به آخر اجرا شود.

اگر قبلاً بر این باور بوده اید که حق دارید خود را از دیگران جدا سازید یا به خدا (با به شبانان یا رهبران روحانی تان) اعتماد نکنید ، بدانید که ممکن است از آنچه که من معضل مذهبی اش می نامم ، لطمه ببینید . دعای من این است که به حضور خداوند بیاورید و این معضل را به پای صلیب عیسی ببندازید . با میل و رغبت ناامیدی خود را با امید، ایمان و قدرت مبادله نمایید .

در هم شکستن الگوی قدیم

اگر مدتی طولانی است که با ناامیدی زندگی کرده اید ، برای تغییر روش در نحوه نگرش و ابراز واکنش به واقعیت پیرامون خویش ، به زمان کافی نیازمندید . لوقا ۲۲ به شما اصولی معرفی می کند که می توانید از آنها پیروی نمایید :

سپس عیسی بیرون رفت و بنا به عادت ، راهی کوه زیتون شد و شاگردانش نیز از پی او رفتند . چون به آن مکان رسیدند ، به ایشان گفت : « دعا کنید تا در آزمایش نیفتید . » سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو زده ، چنین دعا کرد : « ای پدر ، اگر اراده توست ، این جام را از من دور کن ؛ اما نه خواست من ، بلکه اراده تو انجام شود . » آنگاه فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد . پس چون در رنجی جانگاہ بود ، با جدیتی بیشتر دعا کرد ، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می چکید . چون از دعا برخاست و نزد شاگردانش بازگشت ، دید از فرط اندوه خفته اند . (لوقا ۲۲ : ۳۹ – ۴۵)

اجازه بدهید اصول نهفته در این آیات را از نزدیک و با دقت بیشتر مورد بررسی قرار دهیم .

ما باید به طور کامل تسلیم اراده خدا باشیم (آیه ۴۲)

باید توکل کردن به خدا را یاد بگیریم ، حتی اگر از کل فرایند چیزی نفهمیم . باید خشم و تلخی ناشی از موضوعاتی که موجب لطمه یا دلسردی ما شده اند را رها کنیم و در این مشکلات خدا را مقصر ندانیم ، چون ما مثل خدا همه جوانب را نمی توانیم ببینیم . دید ما با دید خدا فرق می کند . سلیمان که حکیم ترین مرد روی زمین بود ، در جامعه ۳ : ۱۱ چنین می گوید : « او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دلای ایشانش نهاده ، به طور ی که انسان کاری را که خدا کرده است ، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.»

کتاب مقدس به ما می آموزد که راههای خدا کاملند . با این حال هر وقت اوضاع به هم می ریزد ، ما چه راحت خدا را مورد سرزنش قرار می دهیم ! آنکه دچار اشتباه می شود انسان است ، نه خدا . در رومیان ۳:۴ می خوانیم : « حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند ، خدا راستگو است . » به عبارت دیگر خدا درست است و ما نادرست .

عیسی در شبی که قرار بود فردایش بر صلیب شود ، در ضمن دعا خواش و میل خود را با خواست خدا مغایرت داشت بر زبان آورد : « ای پدر ، اگر اراده توست ، این جام را از من دور کن ؛ اما نه خواست من ، بلکه اراده تو انجام شود.» (لوقا ۲۲ : ۴۲) . آنچه در دل دارید را به خدا بگویند . همه را به خداوند بسپارید و او چیزی تازه به شما عطا خواهد فرمود .

تسلیم اندوه نشوید (آیه ۴۴)

لوقا ۲۲ : ۴۴ می گوید : پس چون در رنجی جانکاه بود ، با جدیتی بیشتر دعا کرد . « عیسی غمگین بود ولی تلخ نه . او نا امید و سرخورده نبود . او در غار خود مخفی نشد . او با رضایت قلبی حاضر شد ، صلیب بر دوش در خیابانهای اورشلیم گام بردارد و به سوی تپه جلجتا برود . ما هم باید از الگوی عیسی پیروی نماییم . تسلیم اندوه نشوید . توجه داشته باشید که شاگردان از فرط اندوه خفته بودند . در کلیسا عده ای وجود دارند که – دست کم از لحاظ روحانی – خوابیده اند ، چون از فرط اندوه فرسوده و خسته شده اند . چیزهایی هست که خود ما قادر به حلشان نیستیم ، ولی می توانیم با غمهایمان به نزد عیسی بیاییم . او بارهای ما را بر دوش خود میگیرد . همان گونه که کلام او به ما می آموزد :

بیانید نزد من ، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران ، که به شما آسایش خواهم بخشید . یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید ، زیرا ملایم و افتاده دل هستم ، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت . چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک . (متی ۱۱ : ۲۸ – ۳۰)

عیسی شما را در بر خواهد گرفت و قلبی نو و روشی نو برای اندیشیدن به شما خواهد بخشید . کلام خدا چنین تعلیم می دهد که با نو شدن ذهنمان ، دگرگون خواهیم شد (رومیان ۱۲ : ۲) . عیسی یاری مان خواهد کرد تا طوری دیگر بیندیشیم و طوری دیگر عمل کنیم .

دعا کنید تا در وسوسه نیفتید

اگر ناامید هستید ، احتمال اینکه در دام گناهان دیگر بیفتید ، بسیار است . دعا کنید که در آزمایش نیفتید . این فراخوانی اضطراری است برای آنانی که در مسیر نالامیدی قرار گرفته اند . چاره ای جز بازگشت از این مسیر ندارید . یکی از جدیدترین هشدارهای کتاب مقدس این است : « مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود ، و هیچ ریشه تلخی نمو نکند ، مبدا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند » (عبرانیان ۱۲ : ۱۵) . تلخی ، اگر در صدد علاجش برنیاید ، می تواند زندگی مسیحی تان را نابود سازد .

به جان خود بگویید که چه باید باید انجام دهد

نگذارید جانتان به شما بگوید که چه کار کنید . سراینده مزمور می دانست که ما می توانیم اقتدار خود را بر احساسات سرکش و عنان گسیخته خویش اعمال نماییم .

ای جان من چرا منحنی شده ای ؟ و چرا در من پریشان گشته ای ؟ امید بر خدا دار . زیرا که او را باز حمد خواهم گفت ، که نجات روی من و خدای من است (مزمور ۴۳ : ۵)

سراینده مزمور با جان خود سخن می گفت . او دیوانه نبود ، بلکه به خوبی می دانست که این اقتدار را دارد که به جان خویش فرمان دهد .

اگر به غرق شدن در نومیدي ادامه دهیم ، پیوسته احساس قربانی بودن خواهیم کرد . حتی ممکن است احساس کنیم که خدا باید به ما توجه بیشتری بکند . بعضی ها می خواهند با تأسف خوردن به حال خویش ، ترحم خدا را برای خود بخرند . حتی بعضی ها ممکن است از خدا انتظار احساساتی شدن و در نتیجه به یاری برخاستن داشته باشند . من از روی تجربه شخصی ام می توانم بگویم که خدا اینگونه عمل نمی کند . هرگاه من دچار اوقات تلخی روحانی می شوم و یا احساس قربانی بودن می کنم ، هیچ نتیجه ای نمی گیرم . اکنون بهتر می دانم که دیگر هرگز نباید از این تاکتیک استفاده کنم . او حتی یکبار هم به کارهایی که من برای جلب توجه و ترحم کرده ام اعتنا نکرده است ! دیگر سعی نمی کنم با گرفتن حالت یک قربانی ، دل خدا را تحت تاثیر قرار دهم . در عوض می کوشم با ایمان خود به خدا برسم . شما چطور ؟ آیا می خواهید به خدا برسید ؟

دعای توبه

پدر ، شکرت می کنیم که از طریق کلامت از افکار ما گره گشایی می کنی و ما را از سردرگمی در می آوری . شکرت می کنیم پدر که راه را به ما نشان می دهی و عقده های حقارت و ترس را از زندگی ما می زدایی .

خداوند ، خدای قادر مطلق ، به نام عیسی از تو می خواهیم که آمده ما را از ناامیدی رهایی دهی . هیچ چیز برای تو ناممکن نیست . دعا می کنیم که روح تو ما را ملاقات و تبدیل نماید . امید را جایگزین ناامیدی بساز .

فرشتگان را برای کمک به ما بفرست . به خاطر آنکه ما را در برابر دشمن حفظ می کنی از تو متشکریم . به ما قوه تشخیص ببخش تا افکار خود را بشناسیم . ما را از افکاری که از تو سرچشمه نمی گیرند ، برهان و پاکمان بساز به نام عیسی مسیح ، آمین

فصل ششم

گناه یوشع : گناه پیش فرض غلط

کلیسایی را می شناسم که اعضایش زمان زیادی را صرف دعا و طلبیدن روی خدا کرده اند . آنان بارها از خداوند کلامی دریافت کرده اند که به ایشان نشان داده که به زودی بیداری روحانی به آن محل خواهد آمد. آنها هم با انتظار کامل چشم به راه آمدن بیداری بودند تا در جمع آوری حصاد عظیم شرکت نمایند. اوقات پرستش در این کلیسا حیرت آور و اوقات دعا مملو از قوت بود ، ولی ظاهراً این کلیسا هیچ پیشرفتی نمی کرد. در این کلیسا مثل درهای گرادان بود ؛ اگر خانواده ای به کلیسا افزوده می شد ، گویی دو خانواده دیگر آن را ترک می گفتند.

پس از سالها که از این دور باطل گذشت ، کشف به عمل آمد که شبان آن کلیسا در طی سالیان درگیر روابط جنسی نامشروع بوده است . شنیدن این خبر برای اعضای آن کلیسا بسیار تکان دهنده بود. نخست نمی توانستند باور کنند که خادم خدا با سالها سابقه وعظ کلام خدا و ایستادن بالای منبر کلیسا چنین افتضاحی به بار آورده باشد! هنگامی که از او پرسیدند : « چطور می توانستی با وجود چنین زندگی گناه آلودی ، هر هفته به موعظه کردن ادامه بدهی ؟ » پاسخی داد که هرگز از یادها فراموش نمی شود . او گفت: « هر هفته ، پیش از اینکه برای موعظه بالا بروم توبه می کردم و از خدا می خواستم مرا ببخشد.»

گناه او به زیان کلیسایش تمام شد . بسیاری از اعضاء کلیسا مزبور را ترک کرده به کلیسایی دیگر پیوستند – حتی با وجودی که خود شبان دیگر از آن جماعت رفته بود . ایمانداران اصلاً نمی توانستند باور کنند که خدا بگذارد کسی سالها به خدمت وعظ و شبانی بپردازد و گناهش برملا نشود. عده ای هم به کل از کلیسا بریدند .

خطایا ، گناهان یا ضعفهایی هستند که دیر یا زود ما را از جاده مسیحیت بیرون می کشند و زندگیمان را به شکست و فاجعه می کشانند . گناه پیش فرض غلط زمانی رخ می دهد که ما یقین داریم از خدا شنیده ایم ، ولی بدون اینکه دلهایمان را تفتیش کنیم برای اجرای فرمانهای او می شتابیم . پیش فرض غلط روحانی یعنی

عمل کردن به رما و از یاد بردن لوگوس . (Logos کلام ازلی خداست حال آنکه Rhema کلامی است که خدا در طول تاریخ به واسطه انبیا و یا کلیسا با قومش سخن می گوید) . کلام رما حاوی هدایتی خاص از جانب خداست ؛ ممکن است نبوت یا کلام علم باشد . خیلی ها عمر خود را صرف یافتن چنین دانش روحانی ای می کنند ، با این حال در زندگی با ناکامی مواجه می شوند . نسبت به کلمات هدایت الهی حساس می شوند ، ولی این حساسیت به قیمت فدا کردن کلام آموزنده و کاربردی خدا، یعنی لوگوس تمام می شود .

یوشع کلام رما را داشت که به او گفته بود: « برو و زمین را بگیر .» اما کلام لوگوس ، یعنی قانون تقدس را که خیلی سال پیش خدا وضع کرده بود ، نادیده گرفت .

وقتی ما بر اساس پیش فرض غلط عمل می کنیم ، زندگی و خدمتمان آنگونه که تصور می کنیم پیش نمی رود . برخی از مسیحیان صرفاً بدین خاطر که گمان کرده اند ، از خداوند مطالبی را شنیده و آن را درک کرده اند ، زخمهای عمیقی برداشته اند . از این رو وقتی اوضاع بر خلاف انتظار پیش می رود ، احساس می کنند که دیگر هرگز نخواهند توانست سرپا بایستند.

نشانه های پیش فرض غلط

در صورتی که در مسیر پیش فرض غلط گام بر می دارید . می توانید از روی نشانه هایی به این موضوع پی ببرید . تنها با انداختن نگاهی به نمونه ای از زندگی یوشع ، می توانیم اصول مهمی که علایم پیش فرض غلط را آشکار می سازند ، یاد بگیریم . اگر خود را به جای یوشع بگذارید و این اصول را در زندگی خود پیاده کنید ، متوجه می شوید که آیا به پیش فرض غلط دچارید یا نه .

مات و متحیر شدن در هنگامی که کارها برخلاف انتظار پیش می روند

بلافاصله پس از اینکه بنی اسرائیل آن پیروزی پر جلال را بر شهر اریحا به دست آورد ، یوشع ایشان را به نبردی دیگر با دشمنانشان فرستاد . اما این بار نتایج تکان دهنده ای از جنگ عایدشان شد .

و خداوند با یوشع می بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت . و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند ، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدی ابن زارح از سبط یهوذا ، از آنچه حرام شده بود گرفت ، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد .

و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت نیل واقع است ، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده ، گفت: « بروید و زمین را جاسوسی کنید .» پس آن مردان رفته ، عای را جاسوسی کردند . و نزد یوشع برگشته ، او را گفتند : « تمامی قوم برنیایند ؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کم اند .» پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند . و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شباییم ایشان را تعاقب نموده ، ایشان را در نشیب زدند و دل قوم گداخته شده ، مثل آب گردید . (یوشع ۶ : ۲۷ - ۷ : ۵)

وقتی بنی اسرائیل از دشمنان شکست خوردند ، نه تنها در آن مقطع زمانی متحمل تلفات شدند ، بلکه برای آینده نیز اعتماد به نفس خود را از دست دادند و حس توکل و امیدشان در هم شکسته شد . زمانی که در آرژانتین دوره دبیرستان را می گذرانیدم ، یک مشکل داشتم : انگلیسی . همیشه از این درس تجدید می شدم . انگلیسی برایم خیلی سخت بود . فکر می کردم « استعداد » صحبت کردن به این زبان را ندارم و به کلی شجاعتم را از دست داده بودم . ولی در طی فرایند دست و پنجه نرم کردن با این موضوع ، عاقبت تصمیم گرفتم هم در این درس و هم در این زبان خبره شوم . هنوز چند سالی نگذشته بود که هم می توانستم به

انگيسي بخوانم ، هم حرف بزمن و هم فكر بكنم . در ابتدا تجربه ام تلخ بود ولي همين باعث رشد و پيشرفت در زندگيم شد.

مسيحيان با شكست روبرو شده اند و نمي دانند چگونه اين شكست را جبران نمايند ، در نتيجه وا رفته اند و نسبت به خدا دلسرد شده اند . اما خدا از شكستها براي آموزش درسهاي تازه به ما استفاده مي كند ، نه براي مات و ميهوت نمودنمان . از شوك اوليه شكست بيرون بياييد و از تجربيات سختي كه به دست آورده ايد به نفع خود استفاده کرده بر طبق نقشه خدا به پيش برويد .

سردرگم شدن به جاي تمرکز بر هدف

اگر بفهميد كه در اثر شرايطي كه پيش رو داريد ، سردرگم شده ايد ، آنوقت مي توانيد از پيش فرض غلط خود بيرون بياييد. براي درك خدا و آنچه كه او در زندگيتان مي كند تلاش مي كنيد ، ولي نمي توانيد منظور او را در همان وضعيت خاص بفهميد . از اين رو خودتان هم هدف نداريد و در سردرگمي فرو رفته ايد .

و يوشع و مشايخ اسرائيل جامه خود را چاك زده ، پيش تابوت خداوند تا شام رو به زمين افتادند ، و خاك بر سرهاي خود پاشيدند . (يوشع ۷ : ۶)

امروز خيلي از اعضاي بدن مسيح در مرحله سردرگمي به سر مي برند . كليساها و خانواده هايي هستند كه از بودن در شرايطي كه چيزي هم از آن شرايط درك نمي كنند ، سخت در عذابند . آنان در حالت تاسف مرتب از خود مي پرسند : « چرا » اگر شما هم در چنين مرحله اي گرفتاريد ، حتما پرسشهايي نظير اينها داريد :

- چرا به فلان شبان اين همه مدت اعتماد كردم ؟
- چرا اينقدر ساده لوح بودم ؟
- چرا تا اين حد به خدا ايمان داشتم ؟ ديدي نتيجه اش چه شد !
- چرا اينقدر براي كليسايمان زحمت كشيدم ؟
- چرا واقعا باور کرده بودم كه در زندگيم عطاياي روحاني عمل مي كنند ؟
- چرا چنين رويي جنون آميزي داشتم كه خدا مرا به كار خواهد برد ؟
- چرا اين همه از وقتم را به خاطر دعا براي شفاي فلاني تلف كردم ؟
- چرا فكرم را روي كار و زندگي و مسايل دنيايي متمرکز نساختم ؟

به احتمال زياد آن روز كه يوشع تمام وقت در حضور خداوند به روي افتاده بود ، پرسشهايي نظير سوالات بالا در ذهنش دور مي زد . وجودش پر از سردرگمي شده بود . نمي توانست بفهمد كه چرا خداوند اسرائيل را به جنگ فرستاده بود تا در نبرد شكست بخورد .

احساس تاسف كردن از پيروي خدا و اكره از برداشتن گام بعدي

كساني كه در اثر يك پيش فرض غلط دچار شكست شده اند به كلي فلج و زمين گير مي شوند و قدرت ريسك براي پيشروي را از دست مي دهند . يوشع برخي از اين احساس هاي تاسف و افسوس را به خداوند بيان مي كند :

و يوشع گفت : « آه اي خداوند يهوه براي چه اين قوم را از اردن عبور دادي تا ما را به دست اموريان تسليم کرده ، ما را هلاك كني . كاش راضي شده بوديم كه به آن طرف اردن بمانيم ! (يوشع ۷ : ۷)

نه تنها يوشع ، بلكه همه بني اسرائيل در حسرت « آن طرف اردن » بودند . بعضي از شبانان براي جماعت خود در خواست بيداري روحاني مي كنند و چون نتيجه اي نمي گيرند ، دچار سردرگمي مي شوند . شايد با خود مي گويند : « اي كاش اين تشنگي براي خدا ، اين آتش قدوسيت ، اين پيشرفت و كشمكش براي

گرفتن چیزهای تازه از خدا را به دست فراموشی سپرده بودیم . چرا نتوانستیم کلیسا را در وضعیت عادی اش نگه داریم ؟ »

امروز کلیسا با وسوسه ای شدید روبرو است . زیر پا گذاشتن دید و رویا برای بیداری روحانی ، کنار گذاشتن دعاها و پرشور و راضی شدن به وضعیت موجود . آنانی که تسلیم چنین وسوسه ای می شوند از معامله کردن با شیطان خشنود هستند و ایشان در اصل به شریر می گویند : « اگر مزاحم من نشوی ، من هم مزاحمت نمی شوم . بیا با هم قرارداد صلح امضا کنیم . تو دشمن بسیار نیرومندی هستی . من به کار خودم می رسم و تو هم به کار خودت برس . » تسلیم وسوسه شدن به این صورت ، غالباً نتیجه سردرگمی ما از مشاهده اعمال خداست .

وقتی مردم از يك بحران ایمان عبور می کنند ، از آنچه خدا انجام می دهد در حیرت می مانند . تردید ندارند که خود خدا ایشان را هدایت کرده تا دست به فلان بزنند . با این حال هنگامی که پا در راه می گذارند می بینند که انگار اوضاع چندان که انتظار داشته اند مساعد نیست . این همان چیزی است که ما از آن تحت عنوان ضربه های مذهبی یاد می کنیم – ضایعه هایی که برای کلیسا پیش می آید و در فکر و دل ایمانداران حل نشده باقی می ماند .

مسیحیانی که از اثرات ضربه مذهبی رنج می برند ، کماکان به کلیسا می آیند و می روند ، هنوز در شام خداوند شرکت می کنند و خیلی اعمال « مذهبی » دیگر انجام می دهند . ولی وقتی زمان برداشتن قدم ایمان و انجام دادن کاری بزرگ برای خدایشان فرا می رسد ، از حرکت باز می ایستند . صدایی در درونشان می گوید : « يك لحظه صبر كن ؛ شكست عاي را به ياد مي آوري ؟ به خاطر داري كه هنوز نفهميده اي كه چرا آن دفعه شكست خوردي ؟ ولي به هر حال شكست خوردي . اين بار هم حتما شكست خواهي خورد. » سپس این صدای حاکی از تاسف ، اشخاص را به حالت فلج درآورده از تلاش برای رسیدن به پیروزی تازه باز می دارد.

کنار زدن پیش فرض غلط

آیا نشانه های بلا را در زندگی خود تشخیص دادید ؟ آیا احساس می کنید که دیگر نمی توانید به مقصود خدا از کارهایی که در زندگیتان می کند ، پی ببرید ؟ آیا هدف را گم کرده اید و یا سردرگم شده اید ؟

گامهایی است که با برداشتنشان می توانیم از پیش فرض غلط دور شویم . برای بازیافتن هدف در زندگیتان این گامها را بردارید . در حین برداشتن این گامها خدا کشفی تازه از هدفها و مشیتهای که برایتان در نظر گرفته به شما عطا خواهد کرد.

مسئله شکستهای پیشین خود را حل کنید

پیش از این که بتوانیم به مسئله سردرگمی خود پایان دهیم لازم است مسئله شکستهای قبلی خود را حل کنیم . از یوشع سرمشق بگیرید . به حضور خداوند بروید و آنقدر بمانید تا از او بشنوید . از او بپرسید که کجای کار اشتباه بوده است . بخواهید شما را یاری کرده تعلیمتان دهد . به او بگویند که خواهان آموختن هستید . شاید نتوانید آنچه در گذشته اتفاق افتاده را عوض کنید ، ولی یقیناً می توانید طرز فکر خود را عوض کرده برای آینده روشنی دیگر در پیش بگیرید.

یوشع به سندرم پس از بیداری روحانی مبتلا شده بود . بنی اسرائیل درست پیش از شکست در نبرد عای ، توانسته بودند با دخالت مستقیم خدا به طرزی مافوق طبیعی براریحا پیروزمند شوند و آن شهر را فتح کنند . آنها توانسته بودند شهر حصاردار را که می توان مانع از ورود ایشان به سرزمین موعود و تملک آن شود شکست دهند . این پیروزی ترس به دل دشمنان بنی اسرائیل انداخته بود .

دیوارهای اریحا به خاطر نقشه و هدایت عالی خدا ، به طرزی معجزه آسا فرو ریخته بود . آنها توانسته بودند شکست ناپذیران را شکست دهند ! یوشع حتماً خیلی اطمینان و امید به آینده پیدا کرده بود .

اصلاً مهم نیست که در گذشته چه تعداد پیروزی به دست آورده اید یا چه تعداد اشخاص را به سوی خداوند هدایت کرده اید . حتی مهم نیست که شاهد چه معجزات پرجلالی بوده اید که خداوند از طریق شما به ظهور

رسانیده است . اگر در زندگي خود يك عاي - شكست غير قابل توجه - داريد ، اين شما را زجر خواهد داد و در كليسا فلج تان خواهد كرد . اگر شبانتهان مي گويد : « بسيار خوب ، كليسا ، موقع آن رسیده كه وارد مرحله بعدي شويم » ، قادر به برداشتن گامي به سوي جلو نخواهيد بود . در دلتان احساس بدبي مي كنيد - ممكن است بگوويد : « من قبلا دست به اين تلاش بي حاصل زده ام . » پس بدانيد كه اين اكراه و بي اعتنايي شما مي تواند به منجر به گناه شود .

حرمّت خدا را پاس بداريد

وقتي در شرايطي قرار مي گيريم كه قادر به دركش نيستيم ، نه تنها نام و آبرويمان ، بلكه حرمّت خدائي قادر مطلق به مخاطره مي افتد . اگر در پيش چشمان همسايمان متحمل شكست و ناكامي شويم ، اين خداست كه در نظرشان شكست خورده ، تنها تصويري كه بسياري از ايمانداران از مسيح مي توانند ببينند ، همان تصويري است كه از تماشايش شما و خانواده تان عايدشان مي شود . وقتي به شما نگاه مي كنند ، چه مي بينند ؟ يوشع در وراي آبروي خود به عنوان يك رهبر ، نگران چيز ديگري بود - آبروي خدا .

آه اي خداوند چه بگويم بعد از آنكه اسراييل از حضور دشمنان خود پشت داده اند ، زيرا چون كنعانيان و تمامي ساكنان زمين اين را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از اين زمين منقطع خواهند كرد ، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهي كرد ، (يوشع ۷ : ۸-۹)

يوشع فقط نگران آينده اسراييل نبود - دغدغه او به خاطر آبرو و حرمّت خدا بود . اگر چه پيش فرض غلط بر فكر يوشع چيزه شده بود ، ولي او با ابراز نگراني خود به خاطر حرمّت خدا ، عملا كار درستي كرد . او از خدا سوال درستي كرد . « تو به اسم بزرگ خود چه خواهي كرد ؟ »

در زمانهايي كه نمي توانيد به طريقهاي خدا پي ببريد ، از خود چه واكنشي نشان مي دهيد ؟ اگر ايمان و قوت خود را از دست بدهيد ، ممكن است مسيحيت در نظر اطرافيان تان نوعي شكست جلوه كند . در مواقعي كه ما از شرايط و علل بروز وقايع چيزي نمي فهميم ، واكنش هايما داراي اهميت بسياري مي باشند . نه تنها حركت خود ، بلكه پيش از آن حرمّت خدا را پاس بداريد .

وفادار باشيد

براي پرهيز از پيش فرض غلط ، گام وفاداري حايز اهميت حياتي است . به موضوع وفاداري در هينت رهبري كليسا قدري بينديشيد . در اكثر مواقع مي بينيم كه اعضاي هينت رهبري (خادمان) بيش از آبرو و حيثيت شبانتهان به فكر آبروي خود هستند . به طور مثال شايد روزي يكي از كساني كه روي نيمكت كليسا نشسته ، تصور كند دعوت دارد شبانتهان را اصلاح كند . پس به اشتباه شبانتهان را به كجروي و تعليم آموزه هاي تحريف شده متهم مي نمايد .

خيلي به ندرت پيش مي آيد كه چنين شخصي بتواند با اتهاماتي كه بر شبانتهان وارد مي سازد ، راه را درست طي كند . در غالب موارد او دغدغه هائيش را به صورت شايعه مي پراكند . شايعه پراكني بدون اينكه به آدمها فرصت دفاع از خود بدهد ، ايشان را بي اعتبار مي سازد .

وقتي شايعه از طريق اعضاي كليسا شروع به پراكنده شدن مي كند ، كادر هينت شبانتي دو گزينه مشخص پيش روي خود دارند . نخست آنكه يكي از اعضاي هينت شبانتي ممكن است به جاي دفاع كردن از شبانتهان به حالت دفاعي درآيد و از اينكه شايعه مزبور مي تواند بر او نيز چه تاثيري بگذارد سخت به تكيو بيفتد . اگر چنين شخص به جاي وفادار بودن نسبت به شبانتهان به فكر دفاع از شخص خودش برآيد ، ترجيح داده كه شخص خودش را جزيي از معضل سازد . اگر اين فرد خود به شايعه پراكني ادامه دهد ، عملا به گسترش درگيري دامن زده است . غالبا اين خادمان حتي به جايي مي رسند كه تصميم به مخالفت با شبانتهان مي گيرند .

گزينه ديگر براي عضو هينت شبانتي اين است كه نقش خود را به عنوان پشتيبان شبانتهان درك كند و به قول معروف از پشت به او خنجر نزنند . شايد واقعا شبانتهان تقصيركار باشد ، ولي مشكل از راه شايعه پراكني و غيبت پشت سر شبانتهان حل نمي شود . تنها راه حل مشكل ، گفتگوي رودرو است . آنچه به مخاطره مي افتد

موضوع وفاداري است . نخستين واكنش اعضاي هينت رهبري كليسا بايد اين باشد كه به فكر آبروي شبنان – و آبروي خدا – باشند ، تا نگران آبروي خودشان.

برادران و خواهران عزيزم ، لازم است كه نه تنها در برابر همسايگانمان بلكه در ميان قوم خدا نيز از حرمت و آبروي خدا پاسداري نماييم . واقعي هست كه به نظر مي رسد دست به هر چه مي زنيم يك فاجعه و ناکامي به بار مي آيد . اما در هر حال بايد فراتر از خودمان و آبروي خودمان بينديشيم . پاي حرمت و حيثيت خدا در ميان است . واكنش ما به بحران نبايد منجر به خيانت به خدا گردد.

خدا را به پاسداري از حرمت خودش برانگيزيد

موسي بارها اين دعا را به درگاه خدا كرد : « اي خداوند ، مصريان چه خواهند گفت اگر تو اسرائيل را محو و نابود سازي . مردم چه فكري خواهند كرد ، اگر تو بگذاري ما شكست بخوريم و اين قوم در بيابان هلاك شوند ؟ موسي به ما ياد مي دهد كه چگونه بايد خدا را به حفظ حرمت خودش واداريم . موسي گفت : « حتي اگر از نسل من قومي عظيم به وجود آوري ، مصريان بت پرست درباره قومي كه تو از مصر بيرون آوري تا هلاك گردند ، چه خواهند گفت ؟ خداوند نگذار اين قوم محو شوند . »

موسي در شكاف ميان خدا و قوم اسرائيل ايستاد . او زيباترين تصوير از خدمت شفاعت را به ما ارائه مي دهد . خدا راضي شده بود كه قوم اسرائيل را براي ناطاعتي هاي مداومشان نابود سازد . ولي به خاطر شفاعتهاي موسي براي قومش در حضور خدا ، ايشان را از خطر هلاكت رهيدند .

در باب ۱۸ پيدايش نمونه اي ديگر از شفاعت كندگيان را مي يابيم : ابراهيم . هنگامي كه خدا ابراهيم را زامقصودش كه نابودي شهرهاي گناهكار سدوم و غموره بود ، آگاه ساخت ، ابراهيم بي درنگ از خدا طلب رحمت كرد . « آيا عادل را با شرير هلاك خواهي كرد . شايد در شهر پنجاه عادل باشند ، آيا آن را هلاك خواهي كرد و آن مكان را به خاطر پنجاه عادل كه در آن باشند ، نجات نخواهي داد ؟ » (پيدايش ۱۸ : ۲۳ - ۲۴)

پس خدا نرم شد و موافقت كرد كه در صورت يافتن پنجاه نفر انسان پارسا در آن شهرها ، آنان را هلاك نسازد . اما ابراهيم شفاعت كننده به اين هم بسنده نكرد ! باز به شفاعت كردن براي مردم پرداخت . « شايد از آن پنجاه عادل پنج كم باشد ؟ ... هرگاه در آنجا چهل يافت شوند ؟ ... شايد در آنجا سي پيدا شوند ؟ ... اگر بيست در آنجا يافت شوند ؟ » (آيات ۲۸ - ۳۱)

حتي زماني كه خدا پذيرفت در صورت يافتن بيست نفر پارسا دست از نابودي شهرها بردارد ، باز ابراهيم به شفاعت كردن ادامه داد .

« خشم خداوند ، فروخته نشود تا اين دفعه را فقط عرض كنم ، شايد ده نفر يافت شوند ؟ » (آيه ۳۲) .

شفاعت ابراهيم خدا را تشويق به پاسباني از حرمت خويش نمود . خدا در پاسخ به درخواست ابراهيم گفت : « به خاطر ده آن را هلاك نخواهم ساخت . » (آيه ۳۲) . چنين دعاهايي را در زندگي موسي ، ابراهيم ويوشع مي بينيم دعاهاي كه به ما نشان مي دهند بايد به فكر حرمت و آبروي خدا باشيم .

اين واقعيت را بپذيريد كه پيروي اصيل بايد تقدس به دنبال داشته باشد

وقتي گناهي در اردوگاه وجود دارد ، هيچ شانساي براي پيروي نيست ، حتي اگر جنگ از سوي خدا باشد . اگر بدن مسي در اين كشور روي بيداري را نمي بيند ، به اعتقاد من بدین خاطر است كه كليسا هنوز به حساب همه گناهان خود نرسيده است . شايد اين گناهان درصد كوچكي را تشكيل بدهد ، ولي حتي كوچكترين درصد گناه هم باعث شكست خواهد شد . نمونه آن را در شكست قوم اسرائيل شاهد هستيم :

خداوند به يوشع گفت : « برخيز چرا تو به اين طور به روي خود افتاده اي . اسرائيل گناه کرده ، و از عهدي نيز كه به ايشان امر فرمودم ، تجاوز نموده اند و از چيز حرام هم گرفته ، دزیده اند ، بلكه انكار کرده ، آن را در اسباب خود گذاشته اند (يوشع ۷ : ۱۰-۱۱)

گناهانی وجود دارند که ما آنها را خیلی عادی تلقی می‌کنیم. اما اکنون زمان آن فرا رسیده که نیک و بد را از هم جدا سازیم. دیگر نمی‌توانیم با گناه در اردوگاه کنار بیاوریم. شاید خداوند می‌گوید: «زمان سستی و انعطاف نشان دادن نسبت به گناه، مویه سردادن و افسوس خوردن، به سر آمده. وقت آن نیست که احساس قربانی بودن بکنید و یا از عقده‌های حقارت رنج ببرید. اسرائیل گناه کرده، آنان از عهدی که به ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده‌اند. آنان از چیزهای حرام گرفته، دزدیده‌اند، دروغ گفته‌اند و این رویه را جزء زندگی عادی و روزمره خود کرده‌اند. از این روست که قوم من توان ایستادگی در برابر دشمنانش را ندارد.»

یوشع به عنوان رهبر بنی اسرائیل نمی‌فهمید که چرا خداوند اجازه داده دشمنان لشکرش را شکست دهند. یوشع سعی در پنهان کردن گناه خود ننموده بود. او شخصا کاری را کرده بود که خدا به او گفته بود بکند. او نه زنا کرده بود و نه پول کسی را دزدیده بود. نه وقتش را صرف خوشگذرانی کرده بود نه میگساری. با این وجود در جنگ پیروز نشد! شاید شما هم در موقعیت یوشع قرار داشته باشید. شاید در حالی که کارتان درست باشد، باز شکست بخورید. شاید خدا آشکارا به شما چراغ سبز نشان داده و می‌داند که در زندگی خود مطابق اراده خدا به پیش می‌روید. اما این امکان وجود دارد که در کلیسایتان، خانواده‌تان یا جمعی که بدان تعلق دارید، گناهی وجود داشته باشد. شادی در اردوگاه گناهی نهفته است. ناطاعتی زمینه ساز نابودی است.

چیزهای حرام را نابود سازید

ضعف بین اسرائیل در این بود که خود را از شر گناه خلاص نکرده بودند؛ آنها دامهایی را که گناه در میانشان گسترده بود، نابود نکرده بودند. ضعف و آز ایشان، عاقبت آنها را به نابودی کشاند. خدا در کنار کسانی که چیزهای حرام را در زندگی خود نابود نمی‌سازند، نخواهد ماند. خداوند می‌گوید: مادامی که بتهایی که در میان خود نگهداشته‌اید، نابود نکنید، با شما نخواهم بود.»

من مسیحیانی را دیده‌ام که گویی خداوند دستش را از زندگیشان بیرون کشیده است. وقتی این وضع را می‌بینم می‌پرسم: «پس برکت کجاست؟ پس ترس خدا کجاست؟»

چنین وضعیتی در یک لحظه اتفاق نمی‌افتد. اظفا کردن روح شاید سالها به طول انجامد. آلوده شدن ذهن و پر شدن چشمان از حرص و طمع ممکن است سالها طول بکشد. اما آغاز و انجامش وقتی است که ارضای نفس و جسم خودمان را به خشنود ساختن خدا ترجیح بدهیم. اگر به تغذیه جسم و نفس خود ادامه بدهیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که خداوند می‌گوید: «اگر چیز حرام را از میان خود تباہ نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.»

شنیده بودم که باتویی مسیحی در مقطعی از زندگی خود به شوهرش خیانت کرده و با مرد دیگری رابطه نامشروع داشته است. وی در مدتی که با آن مرد رابطه داشت از او هدایایی گرفته بود که یکی از آنها زنجیر گردنبند طلایی بود. بالاخره آن زن رابطه نامشروع خود را با فاسقش قطع کرده و به زندگی عادی خود برگشته بود. ولی تصمیم گرفته بود زنجیر طلا را برای خود نگهدارد. هر چه باشد، آن زنجیر ارزش مادی داشت.

خلاصه، هر یکشنبه باتویی مسیحی به اتفاق شوهر و دو فرزندش به کلیسا می‌آمد، در حالی که زنجیر طلا را به گردن داشت. یک روز یکشنبه پس از آنکه واعظ همه را دعوت به توبه می‌کند، روح القدس با قلب این زن صحبت کرده او را به خاطر نگهداشتن این یادگار گناه توبیخ می‌سازد. او به زور راهش را از میان جماعت باز کرده به جلوی محراب کلیسا می‌آید و این هدیه گناه را در حضور خدا می‌گذارد و بر می‌گردد. خدا از او خواسته بود از شر چیزهای حرامی که در زندگیش مانده و خدا دستور نابودی اش را داده، خود را خلاص سازد.

امروز فریاد خدا خطاب به کلیسا این است. به خاطر شکستهای خود، خدا را سرزنش نکنید و نگویید: «خداوند، تو با ما چه کرده‌ای؟ چرا ما دیگر کامیاب نیستیم؟ چرا در زندگی گذشته‌مان این همه لطمه و

شکست وجود دارد ؟ » نخست به خاطر داشته باشید که خدا از قومش تقدس می خواهد . هیچکس بدون تقدس خدا را نخواهد دید.

خود را تقدیس نمایید

راه حلی که خدا در هنگام شکست به بنی اسرائیل ارائه کرد این بود که خویشتن را تقدیس کنند . آنان برای کسب پیروزی در جنگ راه دیگری نداشتند جز اینکه بتهای زندگی شخصی خودشان را بازشناسند و آنها را دور سازند .

برخیز ، قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید ، زیرا
یهوده خدای اسرائیل چنین می گوید : ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست
و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی ، پیش روی دشمنان خود
نمی توانی ایستاد (یوشع ۷: ۱۳)

در همان روزی که قرار بود من در کنفرانسی در سیدنی استرالیا موعظه کنم ، گردهمایی بزرگی با شرکت هزاران همجنس باز در مرکز شهر برپا شده بود .

خیلی ها هم به گرد همایی مسیحی ما آمده بودند ، از جمله مقامات دولتی که در ردیف جلو نشسته بودند . همین مقامات به من گفتند که پارسال هم همجنس بازان جشنی برپا کرده بودند . در طی کنفرانس خداوند در مورد ایشان کلام نبوتی تندی داد و من تشویقشان کردم که این کلام را بنویسند . نبوت چنین می گفت : « آنچه امشب در خیابانهای شهر شما می گذرد (اشاره به راهپیمایی همجنس بازان) مایه انزجار من است . اما آنچه بیشتر مرا منزجر نموده گناه قوم خودم می باشد که اجازه داده اند درخت ناپارسایی در شهرشان بروید . »

سخن خدا با قومش این بود که وی بیش از گناهان همجنس بازان ، نگران گناهان کلیساست . نبوت مزبور چنین ادامه می یافت : « این درخت ناپارسایی در حال نمو است . آنقدر رشد کرده و تنومند شده که دیگر نمی توان آن را با تبر انداخت یا با اره برید . تنها راه انداختن این درخت در شهر شما آن است که مواد غذایی لازم برای ادامه حیاتش قطع شود و این مواد غذایی چیزی نیست جز گناه قوم من . »

این کلام در مورد کلیسا در بسیاری از شهرهای جهان مصداق دارد . ناپارسایی در شهرهای ما چنان ریشه دوانیده که به نظر می رسد هیچ چیز قادر به تکان دادنش نیست و هیچ چیز عوض نخواهد شد . علتش این است که در کلیسا گناه و عدم پارسایی حاکم است .

قصد ندارم هیچ کلیسای بخصوصی را متهم به گناه کنم . من می گویم که بدن مسیح هنوز آنطور که عیسی می خواهد پاک نشده است . من چشم انتظار زمانی هستم که ما دیگر تقدس را در کلیساهایمان وعظ نکنیم . زمانی که کلیساهای بگویند : « دیگر در داخل کلیسا به کسانی که تقدس را موعظه کنند نیاز نیست . » من منتظر روزی هستم که پیغام تقدس را به میان خیابانها و استادیومها ببریم و به کسانی اعلام کنیم که هرگز انجیل را نشنیده اند .

من مشتاق زمانی هستم که ما قرار است تقدس را برای بی ایمانان موعظه کنیم ، چرا که ایمانداران این پیغام را شنیده و از آن اطاعت کرده اند . کلام خدا می گوید که خداوند عروسی ، کلیسا را آماده می سازد . عروس جامه ای بدون چین و لکه بر تن خواهد نمود . روح القدس آخرین لکه را هم از دامن کلیسا پاک خواهد کرد . با زدودن گناه از زندگی تان ، خویشتن را مهیا سازید .

در برابر دشمن متحد شوید

ما در شهر خودمان ، لاپلاتای آرژانتین شاهد یک بیداری روحانی بزرگ و تاریخی بودیم . مبشری به نام کارلوس آناکوندیا در سال ۱۹۸۴ به شهر ما آمد تا در فضایی باز جلسات بیداری خود را برپا کند و شش ماه در این شهر ماند . در این مدت بیش از پنجاه هزار نفر به مسیح ایمان آوردند . از آن زمان به بعد بیداری روحانی در سرتاسر آرژانتین گسترش یافته . گفته می شود که در پانزده سال اخیر و در نتیجه آن

بیداری روحانی بیش از دو میلیون نفر به مسیح ایمان آورده اند . معجزات واقعی یکی پس از دیگری به وقوع می پیوستند . ما به چشم خود می دیدیم که هزاران نفر نجات می یافتند ، شفا پیدا می کردند و از اسارت دیوها آزاد می شدند . خیلی از کلیساها که اعضای اندکی داشتند ، شمارشان به چند صد نفر رسید .

اما در هنگامه پیشرفت آن بیداری عظیم ، پدیده دیگری هم در حال وقوع بود . وقتی روح خدا در میان ما شروع به خرامیدن می کند ، چه ما متحول شویم و چه به زندگی گذشته خود بازگردیم ، در هر صورت بیداری را تجربه کرده ایم . برخی از شبانان آرژانتینی تصمیم گرفتند به روشهای گذشته خود بازگردند . آنها به کار کردن در میان اعضای کلیسای خود و فراموش کردن نیازهای شهرشان بسنده کرده بودند . آنان اتحاد و دید و رویا را از یاد برده بودند و فقط روی رشد خدمت و کلیسایشان ، آنها را در انزوا ، متمرکز شده بودند . در شهری کار به جایی رسید که بعضی از شبانان در برنامه های رادیویی لب به انتقاد از همگان گشودند و از میکروفونها برای تهمت زدن به آنان استفاده کردند .

چرا چنین اتفاقی افتاد ؟ آنها گذاشته بودند گناه در کلیسایشان به حیات خود ادامه دهد و برای جلوگیری از آن اقدامی نکرده بودند . از قدیم گفته اند ، اگر می خواهید شرارت در همه جا پر شود، تنها کاری که باید کرد این است که همه پارسایان دست روی دست بگذارند و هیچ کاری نکنند . ما مصداق دقیق این مثل را در آرژانتین شاهد بوده ایم . اکنون بیشتر از هر وقت دیگری در گذشته ، مردم به مواد مخدر معتاد شده اند . آمار جنایت بالا رفته . کسانی هستند که تنها به خاطر سه دلار حاضرند آدم بکشند . پول طرف را می گیرند و یک گلوله هم توی شقیقه اش خالی می کنند . ناامنی و عدم ثبات در همه جا افزایش یافته . در زمانی که مشغول نگارش این کتاب هستم ، شهرهایمان به دلیل اضمحلال اقتصادی به منطقه جنگی شباهت یافته اند .

به عقیده من این وضع بدین خاطر پیش آمده که خداوند ما را ملاقات کرده و بعد نخواستیم ایم که قدوسیت خدا در زندگی و روابطمان جا بیفتد . به درخت ناپارسیایی اجازه داده ایم د ر شهرمان رشد کند . بسیاری از شبانان ، و از جمله خودم ، به جایی رسیده اند که فریاد می زنند، « آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده ، ما را هلاک کنی ؟ »

اگر هر روزه در پی تقدس و پاکی نباشیم ، بیداریها ، برکات و دستورهایی که خدا در گذشته به ما داده ، ممکن است منجر به هلاکت ما شوند . حمله های دشمن می تواند شدیدتر و رذیلانه تر از گذشته باشد .

با این وجود ، من خیلی امیدوارم . اکنون ما به لاپلاتا برگشته ایم و مردم شهر را به « رویارویی برای تبدیل » فراخوانده ایم . در سپتامبر ۲۰۰۰ ، شاهد بودیم که یک ورزشگاه با گنجایش بیش از شش هزار نفر، کاملاً پر شد . وقتی سال بعد برگشتیم ، برای نخستین بار در تاریخ شهر لاپلاتا ، توانستیم چندین کلیسا را با هم متحد کرده همه را در یک استادیوم بزرگ فوتبال گرد آوریم . البته همه کلیساهای شهر حضور نداشتند ، ولی این حکایت همچنان ادامه دارد.

مکاشفه ، نه تاسف

وقتی در خانواده با مشکلی جدی روبرو می شوید و یا در زندگی زناشویی خود به بن بست می رسید ، لازم است از خدا بپرسید که چرا این شکست روی داده . از او بخواهید بر شما مکشوف سازد که در کجا اشتباه کرده اید . از او بخواهید به شما بگوید که بعد باید چه کنید . تاسف خوردن هیچ دردی را دوا نخواهد کرد . افسوس گذشته را خوردن زندگی زناشویی در شرف سقوط شما را نجات نخواهد داد . شما به مکاشفه نیاز دارید . لازم است خدا با قلبتان صحبت کند .

اگر در شرایطی هستید که آماده رها کردن کلیسا، کار ، خدمت ، دعا و دیگر جنبه های سودمند زندگی هستید ، به مکاشفه نیاز دارید . نیازتان این است که روح القدس با دلتان سخن بگوید و به شما کلامی امید بخش عطا کند .

گناه عخان مسبب دردسر برای همه قوم اسرائیل شد . تجاوز او از عهد خداوند باعث شد که همه بنی اسرائیل مورد غضب واقع شوند.

پس بامدادان ، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید ، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آیند ، و قبیله ای را که خداوند انتخاب کند ، به خاندانهای خود نزدیک بیایند ، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند . و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود ، با هر چه دارد به آتش سوخته شود ، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده ، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است ! (یوشع ۷ : ۱۴- ۱۵)

عخان توضیح داد که چرا مرتکب گناه شده است . او آز و طمع خود را چنین تشریح کرد :

عخان در جواب یوشع گفت : « فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان به عمل آورده ام . چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم ، آنها را طمع ورزیده ، گرفتم و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می باشد (یوشع ۷ : ۲۰- ۲۱)

علت شکست ایشان همین بود . این اصل را همیشه در خاطر داشته باشید : اگر اوضاع خوب پیش نمی رود ، تقصیر از جانب خدا نیست .

ما به شخصیت و صفات خدا ایمان داریم . او در همه طریقهای خود کامل است . اگر در زندگی من اشکالی پیش آمده ، به جرات می گویم که اشکال از طرف من بوده ، یعنی یا به خاطر تمایلات شیطانیم بوده ، یا به خاطر نفس و یا به دلیل غفلت ابلهانه خودم .

گناه یوشع این بود که به غلط پیش خود فرض گرفته بود که چون بنی اسرائیل قبلاً شهر اریحا را فتح کرده اند ، این بار هم در جنگ پیروز خواهند شد – ولی این بار بدون مداخله الهی – تنها مسئله ای که معادله را برهم زد این بود که این دفعه گناهی در اردوگاه مخفی شده بود .

یوشع خیلی چیزها را قطعی می دانست . خیلی مواظب آن ایمان یا عقیده ای باشید که می گوید : « اگر چیزی را به کرات بر زبان آورم ، اگر مثلاً یکصد مرتبه تکرارش کنم . خدا وادار به انجامش خواهد شد ، و به این طریق حرف من پیش خود رفت . » ما نمی توانیم خدا را آلت دست « راههای خودمان » قرار دهیم . دعاها یا ما باید در راستای اراده خدا باشد و گرنه شنیده نخواهند شد . من به این حقیقت ایمان دارم : « اگر کلام خداوند را اعتراف و اراده او را اعلام کنیم ، آن کلام واقع خواهد شد . اما اگر با یکنندگی خود پافشاری نماییم و آسمان را آلت دست برنامه های خودخواهانه خویش قرار دهیم ، آن وقت سخت ناامید خواهیم شد .

توبه کنید و مأ موریت خویش را به انجام رسانید

خوب توجه داشته باشید که در همین داستان کمی جلوتر چه اتفاقی افتاد . بنی اسرائیل توبه کردند ، با گناهی که در میانشان مخفی شده بود برخورد نمودند و سپس برگشته شهر عای را با یک پیروزی بزرگ تسخیر نمودند . پس از اینکه ایشان با گناه پیش فرض غلط مقابله کردند ، توانستند آن سرزمین را تصرف نمایند .

خداوند چشم انتظار است که شما با انجیل به سوی شهر خود حمله ور شوید . خداوند منتظر است که در خانه هایتان پیروزی را اعلان کنید . اما اگر در دلتان گناهی لانه کرده ، مسنولیتش را خود به عهده گرفته دلتان را پاک بسازید . سپس بار دیگر به میدان جنگ بازگردید . ما حق نداریم به خاطر شکست های قبلی ، از خودمان سلب صلاحیت نماییم .

به خاطر اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده اید ، ناامید نشوید . بعضی ها دیگر هرگز نمی توانند مثل قبل به خداوند توکل کنند . بوده اند کسانی که زمانی در آتش اشتیاق خدا می سوختند ولی حالا با احتیاط ، حرارتی ملایم از خود نشان می دهند . شاید در گذشته اشتباهی احمقانه از آنها سرزده ، ولی حالا می گویند:

« دیگر به روح القدس اعتماد ندارم. » روح ترس این اشخاص را در خود پیچیده است. از این روح آزاد شوید. دوباره به خدا توکل کنید. مثل آن بچه ای باشید که به پدرش اعتماد کامل دارد.

باید ما به آن سادگی ایمان گذشته خود بازگردیم و بگوییم: « خدایا، در گذشته تو توانستی فلان کار را برایم بکنی، اکنون هم می توانی. اگر قبلاً در گرفتن اریحا کمک مان کردی، می توانی در تسخیر عای نیز یاریمان دهی. برای تو ناممکن معنا ندارد. » خدا میخواهد ایلیا هایی را برانگیزد که به اطرافیان خود بگویند: « نزد من آیین آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد. » ما به مردان مبارزه نیازمندیم، مردانی که جرأت ایمان آوردن داشته باشند.

زمانی که در دبیرستان بودم، با جوانی به نام مارسلو دوست شدم. او شخص بی خدا و وحشی و بسیار نامقدس بود. یادم هست که یکبار به یکی از دوستانم گفته بودم: « این مارسلو هرگز مسیحی نخواهد شد. »

سالها پس از نخستین باری که کارلوس آناکوندیا به لاپلاتا آمد، من هدایت یک گردهمایی مسیحی را بر عهده داشتم. هنگامی که در بالایی بلندی ایستاده جمعیت شش هزار نفری را که در میدان شهر گرد آمده بودند نظاره می کردم، ناگاه چشمم به شخصی افتاد که روی سکوی وعظ ایستاده از جماعت فیلم برداری می کند. او خیلی شبیه مارسلو بود؛ همان جوانی که من درباره اش گفته بودم که محال است به مسیح ایمان بیاورد. پس از گردهمایی او به طرفم آمد تا با من سلام و احوال پرسی کند. در نهایت شگفتی دیدم که خود مارسلو است!

مارسلو به طرز اعجاز آمیزی نجات یافته بود. ما دوستی مان را از نو تجدید کردیم و او شروع به آمدن به کلیسایی کرد که من شبانش بودم.

هنوز مدتی نگذشته بود که او در زمره رهبران کلیسا قرار گرفت. او هنوز در همان کلیسا مشغول خدمت است، هر چند من دیگر در آنجا شبانی نمی کنم. زمانی که من در دبیرستان بودم، دوستی ام را با مارسلو قطع کردم، ولی خدا او را رها نکرد بلکه نجاتش داد و از او یک خادم وقف شده مسیحی ساخت.

شاید شما هم مثل یوشع، پس از نخستین پیروزی بزرگش هستید؛ قادر به دیدن آینده نمی باشید و از خدا می پرسید که چرا شما را به این نقطه آورد. شاید شکست خود را به حساب تقدیرتان بگذارید. خدا برای شما و زندگیتان نقشه های عالی در نظر دارد. با کمک خدا خواهید توانست شهرها، جانها، خانواده خود و همسر خود را برای خدا فتح کنید.

سرزنش کردن خدا و سرباز زدن از انجام اراده او در هنگام شکست، از بار گناه و اشتباهات چیزی نمی کاهد. اگر یوشع توبه و اردوگاه را پاکسازی نمی کرد، قوم اسرائیل به کلی نابود می شد. برای اینکه بتوانیم در برابر دشمنان خود بایستیم، باید اول خود را اصلاح کنیم و مورد آموزش قرار بگیریم.

اگر نومید و دلمرده اید، خدا می خواهد به شما شادی ببخشد. من یقین دارم که خداوند مکاشفه خود را در دلهايتان خواهد گذاشت و از آسمان هدایت لازم را خواهید گرفت. از گذشته درسهای بیشتری خواهید گرفت و برای آینده ایمان بیشتری خواهید داشت. تجربه خفت بار عای زمینه ساز کسب پیروزی برای پادشاهی خدا خواهد شد.

دعای توبه

پدر، ما را ببخش که هر وقت دلیل شکستهایمان را نمی فهمیم، تو را سرزنش می کنیم. کلیسایمان را از بدیها و شکستهای اخلاقی پاک بساز. ای خدا، ما را آزاد کن. ما برای تبدیل دعا می کنیم. ما هم مثل یوشع فقط برای انجام اراده تو می کوشیم، ولی داشتن نیت و انگیزه خوب کافی نیست. خداوندا از تو استدعا می کنیم بتهایی را که در زندگی مان مخفی کرده ایم، آشکار سازی. کمک مان کن تا اردوگاه را پاک بسازیم و چیزهای حرام را از آن دور کنیم. ما را افرادی مؤثر در پادشاهی خود بساز.

خداوندا ، من به تو قول وفاداري مي دهم . قول مي دهم كه در واقعي كه راههاي تو و شرايط خود را نمي فهمم ، همچنان وفادار بمانم و از حرمت تو دفاع كنم ، چون مي دانم كه تو راستگو و همه انسانها دروغگو هستند . حتي اگر هر بار كه از تو تقاضا مي كنم ، مرا شفا ندهي ، مثل ايوب خواهم گفت: « اگر چه مرا بكنشي ، باز تو را حمد خواهم گفت . » در زندگي تسليم اقتدار و عظمت تو مي شوم . به نام عيسي مسيح آمين.

فصل هفتم

گناه شائول پادشاه : هنگامي كه حماقت به گناه تبديل مي شود

اخيرا در بولتن خبري دندان پزشكان كه از طرف يكي از دوستان دندانپزشكم به دستم رسيد ، به عنواني برخورد كردم كه نظرم را به خود جلب كرد : « يا مراقبت از دندان يا پيامدهاي آن . » به اين فكر افتادم كه واقعا چه تعداد از آدمها با اين قانون بهداشت دندان مبارزه مي كنند يا اين تصور كه ، « شايد مرور زمان از درد دندانم بكاهد يا به كلي شفا پيدا كنم . » پس به جاي اينكه قرار ملاقات با يك دندانپزشك را در برنامه زماني خود بگنجانند ، آنقدر صبر مي كنند و صبر مي كنند تا يك شب ، دير وقت از شدت دندان درد از خواب بيدار شوند و وضع آنقدر خراب است كه ديگر نمي توانند مراجعه به دكتور را عقب بيندازند .

عنوان بولتن خبري دندانپزشكان مرا به فكر واداشت تا اين عنوان را از خود بسازم : « مراقبت از جان يا پيامدهاي آن . » اگر بخوايم خطايا و گناهاني را كه در حال حاضر در كليسا وجود دارند پنهان كنيم و از ديده ها مخفي نگه داريم ، عاقبت گرفتار عواقب دردناكي خوايم شد . به همين خاطر است كه تلفات و ضايعات اخلاقي در كليسا اينقدر زياد است . ما هنوز آماده رويارويي با گناه نيستيم . از اين روست كه اين همه مسيحي نيكخواه سرانجام روحاني بسيار فاجعه باري پيدا مي كنند .

واژه حماقت را يكي از فرهنگهاي لغات چنين توصيف کرده است: « نداشتن تفكر صحيح يا قضاوت درست و ابراز آن ، بي فكري . » در مدرسه كتاب مقدس استادي داشتم كه هميشه مي گفت: « جوهره گناه ، حماقت است . » بياييد با هم يكي از شخصيتهاي كتاب مقدس را كه در اثر حماقت در ورطه سقوط روحاني افتاد ، مورد بررسي قرار دهيم .

تقدس و حماقت را هرگز نمي توان با هم يکجا جمع کرد

گناه شائول پادشاه را مي شود گناه حماقت نام نهاد . بدون شك من و شما كمتر پيش آمده كه كسي را ببينيم كه در اثر نداشتن احساس از لحاظ روحاني سقوط كند . اما خيلي ها را مي شناسيم كه به خاطر نداشتن

عقل و حکمت به ورطه سقوط روحانی افتاده اند . در جایی که حماقت هست ، تقدس جایی ندارد – این دو مثل آب و آتش می مانند و در یکجا جمع نمی شوند . اگر می خواهید مقدس باشید ولی در عین حال از حماقت خود نیز بهره مند گردید ، زمانی می رسد که وادار خواهید شد یکی از آن دو را برگزینید . پیش از آنکه به نمونه حماقت از زندگی شانول نگاهی بیندازیم ، دلم میخواد با ذکر مثالی از زندگی خودم به شما نشان بدهم که حماقت چگونه عمل می کند .

خیلی خوب یادم هست که وقتی تازه به سن نوزده سالگی رسیده بودم ، چگونه احساسی داشتم . در آن سن من در کلیسا هم وعظ می کردم ، هم تعلیم می دادم و هم رهبری می کردم . در ضمن رئیس سازمان رویال رنجرز – Royal Rangers (گروهی مسیحی ، شبیه به گروه پیشاهنگان پسر) آرژانتین هم بودم و حسابی احساس بالغ بودن می کردم .

مطمئن بودم که باید هر چه زودتر ازدواج کنم چون برایم خیلی مهم بود . اصلا دوست نداشتم مجرد پا به سن بیست و یک سالگی بگذارم . پس از آنجایی که اهل دعا بودم ، برای ظاهر شدن دختر مورد نظر در زندگی شروع به دعا کردم . چون در این زمینه خیلی عجله داشتم ، به خود قبولاندم که آن دختر زیبا و جوانی که در مدرسه کتاب مقدس دیده بودم ، همان کسی است که خدا برایم در نظر گرفته . بعد از دعا نسبت به او حس خوبی داشتم و با خودم اندیشیدم که خوب ، خدایا ، مطمئنا تو این بار خیلی سریع جواب دعایم را دادی ! پس بی درنگ با هم دوست شدیم و مرتبا با هم قرار ملاقات گذاشتیم . دیگر انتظار برای چه ؟ من از خدا مکاشفه گرفته بودم . اما تنها چند ماه بعد دریافتم که اصلا نمی خواهم این دوشیزه جوان زنم بشود ! پس به خدا لب به شکایت گشودم . « خداوندا ، تو این دختر را وارد زندگی من کردی ولی من دوستش ندارم ! اما باشد ، اگر تو می خواهی که من با او ازدواج کنم ، به هر صورت این کار را خواهم کرد . » احساس قربانی بودن می کردم . به کلی گیج شده بودم . چون برداشتم از اراده خدا برای زندگی آینده ام اشتباه بود ، احمقانه و با شتابزدگی عمل کرده بودم . بعدها اموختم که وقتی عجله می کنی ، خوب نمی توانی صدای خدا را بشنوی . تصمیم گرفتم که همان روز رابطه ام را با آن دختر قطع کنم . اما چون هیچ درک درستی نداشتم ، مدتها پس از آن قضیه دچار تردید و سردرگمی بودم ، با خودم فکر می کردم که ، شاید من اراده خدا را از دست داده ام و او دیگر هرگز از من استفاده نخواهد کرد .

یک مورد دیگر : جوان که بودم خیلی برایم سخت بود دو دقیقه – که برایم یک عمر می گذشت – بایستم تا پدرم نصیحتهای لازم یا دستورهای مقتضی را بدهد . وسط حرفش به راه می افتادم و پدرم مجبور می شد بگوید : « صبر کن پسر ؛ بگذار حرفم تمام شود ، بعد می توانی بروی . »

بعضی ها در مورد اراده خدا خیلی شتابزده و عصبی هستند . عده ای در سردرگمی روحانی مداوم به سر می برند . دیگران هم آن چنان گیج می شوند که از دست خدا عصبانی می گردند . در امثال ۱۹ : ۳ می خوانیم : « حماقت انسان ، راه او را کج می سازد ، و دلش از خداوند خشنمک می شود . » عامل اصلی ناامیدی ما از خدا چیزی نیست جز شتابزدگی ، اضطراب ، تعبیرهای غلط از اراده خدا و خلاصه حماقت خودمان .

در مدتی که مشغول تکمیل تحصیلاتم در مدرسه کتاب مقدس بودم ، همزمان برای مردی کار می کردم که به من اجازه داده بود کسی را به عنوان وردست خودم استخدام کنم . من هم جوانی اهل جنوب کالیفرنیا را که مورد کاملا مناسبی به نظر می رسید ، استخدام کردم . ولی هنوز چند روز نگذشته بود که رئیس به من گفت : « این شاگردت را ردش کن برو . »

به عنوان یک مسیحی فکر می کردم که نباید چنین کاری کرد ، از رئیس خواستم اول قدری بیشتر به او فرصت بدهید به او اطمینان دادم که شاگردم آدم خوبی است و روزی در کارش خبره خواهد شد . ولی رئیس (که او هم مسیحی بود) جواب داد : « ولی مگر نمی بینی ؟ او اصلا دل به کار نمی دهد . نمی خواهد چیزی یاد بگیرد . » هفته های متعددی تلاش کردم به او کار یاد بدهم ، اما از هرگونه همکاری خودداری می کرد . او بر طبق قانون « حداقل تلاش » عمل می کرد . سر انجام چند هفته بعد ، ناچار شدم عذرش را بخواهم .

من فقط وقتم را تلف کرده بودم ، اما در عوض درس گرانیهای گرفتم . در دلم از او شخصی آرمانی و بی نقص ساخته بودم و حاضر نبودم واقعیت را ببینم . شاید شما فکر کنید ، این داستان چه ربطی به مراقبت از جان یا پیامدهای آن دارد ؟ چه ربطی به بیماری روحانی دارد ؟

خیلی ربط دارد ! بسیاری از بیداریها ی روحانی ما به دلیل حماقت دل مردم ، بی اعتبار و بدنام می شود. عمده کار خدا به هدر می رود چون قوم خدا نمی داند چگونه بیداری روحانی را پیش ببرد. تصمیمات ناعاقلانه پیاپی، بیداری روحانی را بی اعتبار می سازد و سرانجام سبب مرگش می شود .

در اول سمونیل باب ۱۳ نمونه ای از زندگی شانول را می خوانیم . نمونه ای که نباید به آن تأسی جست . اگر چه این عبارت از کلام خدا ، قدری طولانی است ولی ارزش آن را دارد که به طور کامل مورد بازخوانی قرار بگیرد.

و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، ۲ شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت نیل بودند، و یک هزار با یوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم را به خیمه اش فرستاد. ۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین گرنا نواخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!» ۴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده اند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند.

و فلسطینیان سی هزار اریبه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیتاوان اردو زدند. ۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره ها و بیشه ها و گریوه ها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند. ۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب اولرزان بودند.

پس هفت روز موافق وقتی که سمونیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سمونیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده می شدند. ۹ و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید. ۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سمونیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۱ و سمونیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده اند، ۱۲ پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

و سمونیل به شانول گفت : « احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است بجا نیاوردی ، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می داشت . لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردي موافق دل خود طلب نموده است ، و خداوند او را مأمور کرده است که پیشوای قوم وی باشد ، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی . » (اول سمونیل ۱۳ : ۱ - ۱۴ تأکید از نگارنده است .)

ویژگی های کسی که در حماقت گام بر می دارد

سمونیل شانول را به خاطر تصمیم نسنجیده اش مبنی بر تقدیم قربانی توبیخ کرد . از این مثال می توانیم ویژگی های افرادی را که در حماقت به سر می برند . تشخیص دهیم . باشد که امروز خدا ما را نسبت به حماقت های باقی مانده در زندگیمان واکسینه کند .

شخص احمق بدون زمینه قبلی عمل می کند

چند وقت پیش ، یکی از دوستانم که از دانشگاه الهیات فولر (Fuller) کالیفرنیا فارغ التحصیل شده بود ، به شهر ما آمد تا با من دیداری داشته باشد . او در مورد تعمید تقدسی که در ۱۹۹۷ یافته بودم ، پرسشهای بسیاری داشت . او با کنجکاوی چنین آغاز کرد : « سرجیو ، من می دانم که تو چیزی شبیه به تعمید تقدس دریافت کرده ای ، ولی می خواهم از تو چند پرسش الهیاتی بکنم . زمینه یا سابقه این تعمید چیست ؟ »

فهمیدم که او صداقت دارد ، پس برایش شروع به تعریف تجربه ام کردم . از آنجایی که رشته اصلی او در دانشگاه تاریخ کلیسا بود ، در ارتباط با تاریخ پرسشهایی مطرح کرد . « آیا در تاریخ کلیسا چنین مسئله ای سابقه داشته ؟ با شور و حرارت به او پاسخ دادم : « آه بله ! » پرسید : « در کتاب مقدس چطور ؟ در آنجا هم زمینه قبلی دارد ؟ »

گفتم : « بله وجود دارد . » از کلام خدا چند نمونه برایش آوردم . گفتگویی که قرار بود پنج دقیقه طول بکشد . ساعتها به درازا کشید . هنگامی که داشتم دوستم را به فرودگاه می بردم ، از من پرسید : « می شود برای من دعا کنی ؟ می خواهم همان آتش قدوسی را که تو یافتی ، من هم بیابم . »

این شخص نخست خواسته بود مطمئن شود که این تجربه چیزی خارج از قاعده عملکرد خدا نیست . بعد آماده شد تا آن را دریافت کند . احتیاط او نشانه عقل بود ، نه بی ایمانی اش . اهالی بیریه نیز مانند دوست من وقتی موعظه پولس رسول را شنیدند به خانه های خود رفته کتب مقدس را بررسی کردند تا « زمینه قبلی » گفته های پولس را بیابند (اعمال ۱۷ : ۱۱)

آدم احمق بدون مراجعه به پیشینه قبل عمل می کند . شانول کار خودش را کرد . او بر طبق يك برنامه خود محورانه عمل نمود . امروز در کلیساها بسیاری هستند که در انزوا زندگی می کنند . آنان از هر گونه مشارکت و همکاری خودداری می نمایند و از هیچ کس هم اندرز و مشورت نمی گیرند . به عبارتی مثل تکاورها به صورت تکرر عمل می کنند .

شانول دوست نداشت تا امور آنگونه که خدا مقدر فرموده پیش بروند . به زور شرایط را طوری ترتیب داد که مردانش راهی جنگ شوند . من نیز سالها پیش از سر حماقت چنین کاری کرده ام . چندین سال پیش در جلسه هیئت مدیره سازمانی برای اخذ تصمیم در مورد خاصی به بحث و تبادل نظر نشسته بودیم . یکی از اعضای هیئت مدیره آقای دکتر پیتر واگنر بود ، که در طی بحث ، من با نقطه نظر وی سخت به مخالفت برخاستم . البته مخالفت کردن و نظر ناموافق داشتن اشکالی ندارد ، ولی حالا که به گذشته نگاه می کنم ، می فهمم که آن زمان چقدر احمق بودم .

در آنجا مردی حضور داشت با سالیان بسیار تجربه در کار خدمت ، و داشت در زمینه ای که در آن خبره بود سخن می گفت . آن وقت من که بودم ؟ يك جوان که به تازگی از دانشکده الهیات فارغ التحصیل شده بود و سعی می کردم به او بفهمانم چگونه باید عمل کند . خدا را شکر می کنم ، چرا که از آن زمان تاکنون خیلی رشد و بلوغ یافته ام . اکنون دیگر یاد گرفته ام که با دقت بیشتری به حرفهای این مرد حکیم گوش بدهم و در طول تمام این سالها روابط بسیار گرم و مهر آمیزی با یکدیگر داشته ایم . باید خیلی مراقب باشید که در انزوا زندگی کردن و اتکا به نفس زیادی باعث از هم گسیختن یگانگی و انسجام میان ما نشود . ما در نسلی زندگی می کنیم که همه دوست دارند به دور از اندرز نیکو زندگی کنند . می خواهند از آن برخوردار باشند ولی هرگز به سراغش نمی روند و وقتی که بیشترین احتیاج را به مشورت دارند آن را از یاد می برند .

يكي از رهبران مسيحي آمريكا پيشنهاده کرده که شوراي ملي مسئوليت پذيري اخلاقي تشكيل شود . به پيشنهاده او بهتر است گروهی متشکل از يكصد تن از رهبران مسيحي گرد هم آیند تا به طرح و بررسی روشهاي راهبردي بپردازند که مسيحيان بتوانند از طريق آنها نسبت به همدیگر پاسخگو و مسئول باشند . به عقیده من هر کشوري نیاز به چنین شورایی دارد . لطمت و ضایعات اخلاقي بسیاری وجود دارد که هیچکدام مطابق میل و اراده خداوند نیست . کتاب مقدس نمی گوید که « از فردا دیگر یقیناً گناه نخواهید کرد .» بلکه می گوید : « گناه بر شما فرمان نخواهد راند » (رومیان ۶ : ۱۴) . ما می توانیم در مسیر تشكيل و راه اندازی شبکه های مسئولیت پذیری اخلاقي یکدیگر را یاری دهیم .

بر اساس بسیاری از تازه ترین آمارهای ملي ، آمار طلاق در میان اعضای کلیساها به اندازه آمار طلاق در میان کسانی است که پا به کلیسا نمی گذارند . يك چیز درست نیست . ما نیازمند کمک هستیم . لازم است موج تازه ای از تقدس کلیسا را در بر بگیرد . حماقت است که ما به دست خویش ، خودمان را نابود کنیم . باید پاسخگو باشیم ؛ دیگر نمی توانیم در انزوا کار کنیم .

شخص احمق مفهوم زمان بندي را درست درك نمی کند

هنگامي که تازه ازدواج کرده بودیم ، من و همسر من هر دو می خواستیم خدا را خدمت کنیم . من از خدا دید و رویا داشتم که به آرژانتین بروم و در آنجا يك مدرسه و يك پرورشگاه بسازم و برنامه مرکز پرورش رهبران مسيحي را نیز در آنجا راه اندازی نمایم . اگر امکان داشت ، می خواستم همه این کارها را در ظرف يك سال انجام دهم . وقتی موضوع را با همسر دیندارم در میان گذاشتم ، نگاهی به من کرد و گفت : « تو دیوانه ای ! »

این حرف او چنان ضربه روحی به من وارد کرد که احساس کردم بنیان های زندگی زناشویی من به لرزه افتاده ، پس در دعا به حضور خدا رفتم و به او گفتم : « خداوندا ، من يك مسيحي انجیلی هستم و نمی توانم همسر را طلاق بدهم . اما او برای تحقق رویایی که تو به من دادی ، همراهی نمی کند .» گریستم و دعا کردم ؛ روزه گرفتم و منتظر ماندم . چیزی نگذشت که دریافتم هر چند دید و رویایی درست و از جانب خدا باشد ، اما ممکن است زمان تحقق آن هنوز نرسیده باشد . برای تحقق اراده خدا ، ما نه تنها نیاز به چراغ سبز از طرف او داریم که به سمت انجام اراده اش حرکت کنیم ... بلکه در مورد زمان حرکت نیز نیازمند چراغ سبز او هستیم . باید زمان بندي راهبردي او را درك کنیم تا به طور کامل از او اطاعت نماییم .

بعد از مدتی کم کم همسر در مورد رویای مزبور شروع به پرسیدن پرسشهایی کرد : « خوب ، چه جور مدرسه ای میخواهی تأسیس کنی ؟ » کار پرورشگاه را چگونه می خواهی آغاز کنی ؟ « من هم رویاهایم را با او در میان گذاشتم . اندکی بعد او به من گفت : « شاید بتوانی در این کار موفق شوی ! » و وقتی برای انجام اراده خدا راهی آرژانتین شدیم ، کمک های روانی او به برپایی پرورشگاه ، مدرسه و برنامه پرورش رهبران در آرژانتین بسیار کارساز واقع شد و تا به امروز خدمات نامبرده ، با موفقیت ادامه دارند .

خدا را شکر می کنم که شتابزده عمل نکردم چون توانستم برای انجام رویایی که خدا به من داده بود ، همسر را « به کار بگیرم » . مفهوم زمان بندي بخشی از تقدس (و البته موفقیت !) است .

مردی را به خاطر دارم که به پدرم گفت : « من دیگر حالا آمادگی کامل دارم که خودم شبان ارشد باشم . پس استقلال کلیسایم را به من بدهید .» ولی آن مرد آماده نبود . در ظرف يك سال او تمام زحماتی را که پدرم برای تأسیس آن کلیسا کشیده بود برپا داد .

پرورش حس ادراك زمان بندي الهی امری بسیار مهم است . نیاز میرم ما آموختن پیرویی از گاهشمار خداست . گاهی که کاسه صبر اعضای کلیسا از کندی یا تندي حرکت شبان کلیسا لبریز می شود . باید یاد بگیریم که در داخل کلیسا خودمان را با همدیگر هماهنگ کنیم ، منتظر یکدیگر بمانیم و مثل اعضای يك بدن با هم کار کنیم . شاید خدا به شما عطایای روحانی بزرگی داده باشد . شاید به نظرتان همه جز خودتان آهسته حرکت می کنند . اما اگر بخواهید در کار خدمت از کلیسا – و از خدا – جلو بزنید ، خطر نابودی خدمتتان را تهدید خواهد کرد . اگر تنها بدوید ، امکان اینکه خارج از اراده خدا بدوید بیشتر می شود . بازگردید ! بیداری روحانی که خدا در حال بخشیدنش به کلیسا است ، با فروتنی ، اتحاد ، شکیبایی و احترام به هم خدمتی ها

همراه می باشد . شاید یکی دو سال نخست ما بتوانیم تندتر از دیگران بدویم ، اما اگر کندي حرکت دیگران را به باد انتقاد بگیریم و از کلیسا ببریم ، دیر یا زود خودمان را در دردسر خواهیم انداخت . در اول سمونیل باب ۱۳ می بینیم که شانول روند وقایع را شتابانید . او مثل بچه ای که تی شرت مورد علاقه اش را از زیر توده لباسها بیرون می کشد ، چون دیگر طاقت ندارد که لباسهایش را به ترتیب از بالا بردارد و بپوشد تا به تی شرت مورد نظرش برسد، باعث شد که همه آن توده روی سرش خراب شود . او با ناپختگی به فلسطینیان اعلان جنگ کرد و خودش پیامدهای عمل شتابزده اش را دید.

شانول برای جنگ هم زمان بندي کروئوس را از یاد برده بود و هم زمان بندي کایروس را . این یعنی حماقت محض . زمان بندي کروئوس همانی است که ما می توانیم با ساعتیایمان آن را اندازه بگیریم . زمان بندي کایروس همان زمان موعودی است که خدا به طور خاص مداخله می کند . گاهی ما هم ممکن است هر دو زمان بندي را گم کنیم . این امکان وجود دارد که در کلیسا ، پیوند زناشویی یا خانواده مان ، با هم راه رفتن را فراموش کنیم و در عین حال وقتی که خدا هم به دیدارمان می آید، آن را هم گم کنیم ، چرا که نابسامانیم . برخی آدمها همیشه یا عقبند یا جلو ، ولی هیچوقت با زمان خدا هماهنگ نیستند.

وقتی نه ساله بودم ، يك روز بعد از ظهر به این نتیجه رسیدم که آنقدر شناگر قابلي هستم که می توانم طول يك استخر بزرگ و عمیق را شنا کنم . به دوستانم گفتم : « تا به حال این کار را نکرده ام ، ولی الان می خواهم برای نخستین بار انجامش دهم .» البته حرف من توجه آنها را جلب کرد و من از این موضوع لذت می بردم ، حتی اگر به بهای از دست دادن جاتم تمام می شد. اندکی غرور هم در این کار دخیل بود . بهر حال دست به کاری زدم که انجامش تنها از پسرهای بزرگتر بر می آمد . هنوز چند متری از لبه استخر دور نشده بودم که دیدم دیگر نمی توانم جلوتر بروم . مطمئنم که اگر نجات غریقها به دادم نمی رسیدند ، حتما غرق می شدم . آنها مرا از استخر بیرون کشیدند و با فشار، آب را از معده ام خارج کردند و جاتم را نجات دادند .

امروزه بسیاری از رهبران کلیساها با همین شتابزدگی احمقانه عمل می کنند . این يك هشدار برای بدن مسیح است . مادامی که در مسیر عقل و اتحاد گام برنذاریم ، حتی بیداری روحانی هم دردمان را درمان نخواهد کرد . هنگامی که قوت خدا ظاهر می شود ، باید روابط ، اتحاد و پاسخگویی و مسئولیت پذیری در میان ما جا افتاده باشد . باید از پیش تورهای خود را تعمیر کرده باشیم . باید دلهایمان آماده شده باشد .

بخشی از مسئولیت ما در قبال تقدس ، مسئولیت در قبال بدن مسیح است . وقتی تعمید آتش پا به زندگی من گذارد ، یکی از نخستین تغییراتی که در من به وجود آورد، ایجاد محبت شدید نسبت به بدن مسیح بود ؛ محبتی که همه فرقه ها را در بر می گرفت . این محبت نمی گذارد که من باشتاب از بدن مسیح – و از خدا – جلو بزنم و وادارم می سازد وقت و تلاش را حتی اگر شده نیمه کاره متوقف کنم تا با دیگران همگام و هماهنگ شوم.

شخص احمق نمی داند که چطور باید حد و حدود خود را بشناسد

شانول از انتظار کشیدن خسته شده بود . وقتی سمونیل از او پرسید : « چه کردی ؟ » شانول در پاسخ گفت : « خویشتن را مجبور ساخته ، قربانی سوختنی را گذارنیدم .» (اول سمونیل ۱۳ : ۱۲) . معنای حرف او این بود . « متأسفم ، شبان عزیز، نتوانستم منتظر بمانم . »

سمونیل را خدا به عنوان نبي و کاهن منصوب کرده بود . شانول هم پادشاه برگزیده بود. اما شانول پا را از حدودی که خدا برایش تعیین کرده بود فراتر گذاشت. يك روح فردگرایی قوی بر او حاکم بود که این روح به خودی خود و ضرورتا بد نیست ، ولی همین روح نگذاشت که شانول منتظر زمان مناسب بنشیند . پس پا را از گلیم خود درازتر کرد و از چارچوب دعوتی که داشت خارج شد . وی عملا به این نتیجه رسیده بود که می تواند خودش کار نبي را انجام دهد.

پادشاه دیگری که از حدود و چارچوب خود خارج شد ، آسا بود . او که دغدغه پیمان صلح با بنهدد ، پادشاه بت پرست ارام را داشت، هر چه طلا و نقره در خزانه معبد خداوند موجود بود برداشته به عنوان هدیه صلح پیشکش پادشاه ارام نمود . او پیروزیهای متعددی به دست آورد ، ولی نهایتا پیامدهای عمل احمقانه خود را متحمل گردید . خدا حنای رایی را به نزدش فرستاد تا با این سخنان وی را توبیخ کند :

چونکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل ننمودی ، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت ... زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است، نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی ، لهذا از این به بعد در جنگها گرفتار خواهی شد . (دوم تواریخ ۱۶ : ۷ و ۹ ؛ تأکید از نگارنده است)

یکی از رموز حفظ آتش خدا در زندگیمان این است که پا را از حدود دعوتی که داریم فراتر نگذاریم. در انجام کارهایی که خداوند برای خدمت به شما داده ، جانب فروتنی را همیشه نگه دارید . بعضی ها هیچوقت یاد نمی گیرند که بدون دست زدن به صندوق عهد ، آن را حمل نمایند . لمس کردن صندوق عهد خدا پیامدهای هولناکی در بر دارد .

آدمهای احمق اغلب واقعیت را نادیده می گیرند

شانول یقین داشت که با آغاز کردن جنگ با دشمنانش ، در نام خداوند عمل می کند. ولی او هیچ وقتی را صرف محاسبه نفرات و امکانات دشمن و تعداد ارباب هایش نکرد . کتاب مقدس می گوید که آنها سی هزار ارباب و شش هزار سوار داشتند . هنگامی که شانول یورش دشمن به سویش را مشاهده کرد ، هراسان شد . داشتن ایمان برای رویارویی با دشمن یک چیز است و داشتن این پیش فرض غلط که برای شکست دادن دشمن توانایی کافی داریم چیزی دیگر. گاهی این تهور انسانی خود ماست که به شکست می انجامد . شانول واقعیتها را نمی دید ؛ او اصلاً از واقعیت خبر نداشت.

شگفت آور است که چگونه گناه می تواند چشم آدمها را کور کند و آنها را به نتایج بسیار بدی برساند . مردی را می شناختم که تصمیم به جدایی از همسرش گرفته بود. او حتی ادعا می کرد که خدا به وی گفته که این کار را بکند و در مدت متارکه هم هیچ نفقه ای به زنش نپردازد .

البته برای فهمیدن این مطلب که مرد مزبور از خدا چیزی نشنیده بود ، لازم نیست که آدم حتماً یک مسیحی بالغ باشد. خداوند هرگز به کسی نمی گوید که زنت را طلاق بده و حمایت مالی خودت را هم از وی دریغ کن! ولی گناه این مرد باعث شده بود که در وضعیت اسفناک روگردانی از واقعیت قرار بگیرد .

در دادگاه ، قاضی حتی به این مرد گفت : « تو باید نفقه را بپردازی ، والا به دردرس خواهی افتاد . » اما او پافشاری کرد که یقین دارد صدای خدا را شنیده . او حتی ادعا کرد که این « یک مورد استثنائی » است ، اگر چه ناقض کلام خدا می باشد. با این حال چند روز بعد با خیر شدیم که او را به زندان انداخته اند . واقعیت سیلی محکمی به صورت او نواخت و خوشبختانه حکم دادگاه وی را به سر عقل آورد.

حماقت و نادیده گرفتن واقعیت بهایی دارد که احمق باید آن را بپردازد . شانول نه تنها اندازه سپاه دشمن بلکه توان نظامی اندک خود را نادیده گرفت. در اول سمونیل ۱۳ : ۲۲ می خوانیم که شانول افراد خود را بدون اینکه سلاح مناسب نبرد داشته باشند ، به جنگ دشمن قوی و تا دندان مسلح برد . کلام خدا چنین می گوید: « در روز اول جنگ ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شانول و یوناتان بودند، یافت نشد ، اما نزد شانول و پسرش یوناتان بود . » به همین ترتیب ، بسیاری از شبانان هستند که می گویند در کلیساها خود خواهان بیداری هستند ، ولی کوچکترین وقتی را صرف تجهیز خود و اعضایشان (به ویژه رهبران کلیدی کلیسا) با سلاحهای ضروری برای نبرد ، نمی کنند . اینان مثل شانول هستند و کلیسایشان همچون لشکریان شانول – تجهیز نشده و ناآماده .

شخص احمق اندوخته های خود را هدر می دهد

کتاب مقدس در امثال ۲۲: ۲۰ می فرماید: «در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می کند.» این آیه به طور خاص با فرهنگ ما (غربی ها - م) که تا خرخره در بدهی فرو رفته ایم، تناسب دارد. ما در ایامی بسر می بریم که هر چه بیشتر به سمت بدهی و قسط و وام رانده می شویم و دیگر مصرف نکردن برایمان کاری بسیار مشکل شده است.

یکبار که در کلیسایی در جنوب آرژانتین موعظه می کردم، اعضایش در آخر جلسه کارتهای اعتباری خود را جلوی محراب آوردند. شبان کلیسا به من گفت که روح القدس در کلیسایشان جنبشی جدید آغاز کرده است. بسیاری از اعضای آن کلیسا به واسطه کارتهای اعتباری گرفتار بدهی شده بودند، چون وجود کارت اعتباری بی اختیار آنان را به خرید تشویق می کرد. اگر کارت داشتند، پس ناگزیر باید از آن استفاده می کردند. بدهی آنان چنان سنگین شده بود که ابتدا نمی توانستند از کار خدا حمایت کنند و بعد در نهایت حتی از عهده تأمین مخارج خانواده نیز بر نمی آمدند. اما شهادت پشت شهادت شنیدم که از وقتی کارت اعتباری را کنار گذاشته اند، روابط زناشویی شفا یافته و مستحکم تر شده، خریدهای اضافی از فهرست نیازها حذف شده و بدهی های اعضا پرداخت و بحرانهای مالی رفع گردیده است.

برخی از صاحب نظران امور زناشویی گفته اند که موضوع اصلی بگومگوها در خانه، مادیات است. ما در روزهایی زندگی می کنیم که برای انتخاب اینکه چه بخریم یا چه نخریم، دستان باز است. مصرف گرایی تبدیل به یک بیماری شده. وقتی متوجه این مطلب می شوید که خودتان چنان گرفتار شده اید که حتی قادر نیستید ده یک تان را به کلیسا بدهید. ما مثل آن مرد احمقی هستیم که هر چه دارد تلف می کند.

جان وسلی به پیروانش آموخته بود که پیش از خرید هر چیز، اول دعا کنند. من حکمت او را در فلسفه مالی می ستایم که می گفت: «تا جایی که می توانید پول در بیاورید، تا جایی که می توانید پس انداز کنید و تا جایی که می توانید ببخشید.» در مقطعی از زندگی وسلی، خداوند چنان برکتی به مال اش داده بود که می توانست با ده درصد درآمدش گذران کند و ۹۰ درصد بقیه را صرف کار خداوند نماید.

من از موضع برتر و مقدس تر با شما سخن نمی گویم. در کمال فروتنی می خواهم عرض کنم که این جزیی از تقدسی است که خدا از شما می خواهد به میان خانواده هایتان بیاورید. درستی در امور مالی بخشی از مقدس بودن را تشکیل می دهد. بعضی ها عقیده دارند که چون افراد اخلاقی هستند، پس مقدسند. تقدس چیزی فراتر از اخلاق نیک داشتن است. تقدس یعنی اینکه در برابر دیدگان غیرمسیحیان شهادت نیکویی از خود ارائه دهیم تا آنان جلب مسیح شوند.

اگر تقدس ما تمام جنبه های زندگیمان را در بر نگیرد، پس ما مقدس نیستیم! ممکن است بعضی ها فکر کنند که «تقریباً» مقدس هستند. اما ۹۸ درصد تقدس کافی نیست. لازم است که ما تقدس عیسی مسیح، بره بی گناه خدا را دریابیم. لازم است تقدس را وارد حسابهای جاری، امور مالی، پیوندهای زناشویی، روابط، فیلمهایی که می بینیم و خلاصه همه ابعاد زندگیمان کنیم.

کلیسایی که چنین تقدسی را دریابد، هرگز با چیز دیگری متوقف نخواهد شد. هیچ دیوی در دوزخ پیدا نمی شود که بتواند جلوی یک کلیسای کاملاً وقف شده به تقدس عیسی مسیح را بگیرد. دلیل تأخیر بیداری روحانی، تأخیر ما در اطاعت است. اگر آماده اطاعت باشیم، خداوند قادر مطلق به ما قدرت خواهد بخشید تا هدایت یک بیداری روحانی را در میان قوم و ملتمان در دست بگیریم.

شخص احمق پایان خوشی نخواهد داشت

در گیاهان هورمونی وجود دارد که باعث رشد آنها می شود. گاهی این هورمون در گیاه بیش از اندازه لازم تولید می شود. در چنین شرایطی ساقه ها و برگهایش پیش از آنکه سیستم ریشه گیاه رشد کافی بکند، رشد می کنند. در نتیجه نهال مزبور گل نخواهد کرد و معمولاً چنین گیاهی پیش از مرحله بلوغ خشک خواهد شد. مثالی که زدم به یک اعتبار بازتاب حماقت در درون کلیسا است. مراقب این بیماری در حیطه روحانی باشید. یک کلیسا یا خدمت به خصوص، می تواند شبیه گیاه زیبایی باشد که باید در زمان مناسب به بار بنشیند، ولی هورمون روحانی حماقت موجب می شود که نهال نوپا با آفت حماقت رشد کند. در نتیجه کلیسا خیلی سریع رشد می کند ولی چون ریشه هایش بالغ نشده اند، خدمت یا کلیسای مذکور پیش از بلوغ می میرد.

اول کار که کلیسا رشد می کند ، خیلی ها خادم مسئول آن را مورد تمجید قرار می دهند . « وای ، او واقعا باید شخص مسح شده ای باشد. نگاه کن کلیسایش به چه سرعتی رشد می کند ! » اما نباید فریب رشد سریع را خورد . آنچه شایان توجه است این مطلب است که آیا کلیسای مزبور بنیان مستحکمی دارد که قادر به نگهداشتن این رشد باشد یا خیر .

شمشون ، سلیمان و شانول همگی پیش از رسیدن به بلوغ روحانی مردند . بسیاری از خدمات روحانی خیلی سریع گل می کنند ولی اندکی بعد ، پیش از آنکه به بلوغ برسند ، می میرند . مسیحیان نونهالی وجود دارند که می گویند : « خدا مرا مسح کرده ، به واسطه فلان نبوت یا مشورت دوستان ، من یقین دارم در خدمت موفق خواهم شد ، اما چنین روی نداد.»

نگذارید آفت حماقت بر شما و خدمتتان تأثیر بگذارد . نگذارید مجبورتان کن که حتی پیش از رشد ریشه ها، میوه بیاورید . در مورد دعوتی که دارید خویشتن را با اراده خدا – و زمانبندی او- هم راستا کنید . در حضور خداوند خود را فروتن ساخته ، منتظر حکمت او بمانید تا آنچه را باید بدانید به شما بیاموزاند.

دوست عزیزی را به یاد دارم که در دوره تحصیل در مدرسه کتاب مقدس در آرژانتین رفیق من بود . در سال نخست تحصیل همه ما خام و بی تجربه بودیم . فکر می کردیم که حالا کمی حماقت قابل قبول است . اما از همان زمان شروع به رشد و بلوغ کردیم و تجربه اندوختیم . با این وجود ، دوستم هیچ عوض نشد. در طی سال دوم تحصیل هم همان بی مایگی و سبک مغزی ها را از خود نشان می داد . سال سوم هم به همین ترتیب سپری شد؛ او هنوز بالغ نشده بود . از آنجایی که او از خدا عطایای زیادی گرفته بود و برای خدمت مسح داشت، من هنوز فکر می کردم که در خدمت خود موفق خواهد شد. اما امروز او حتی در کار خدمت هم نیست. زندگی او به معنای واقعی یک فاجعه است .

او شخص فرومایه ای نبود . از نظر اخلاقی هم فاسد نبود ؛ او تنها فردی احمق بود، که از آموختن و رشد کردن امتناع می ورزید. خدا برای مدتی او را تحت پوشش و برکت خود قرار داد . ولی پس از مدتی ، همه چیز تمام شد .

نشانه های حماقت

اگر دوست دارید در مسیر تقدس حقیقی کتاب مقدسی گام بردارید ، باید راه رفتن در جاده حکمت را برگزینید . نمونه های امروزی حماقت همان هایی هستند که در زندگی شانول پادشاه بدانها برخوردیم که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم .

- **ماندن در خدمت ، حتی به بهای از دست دادن جان .**
برخی خادمان شکست اخلاقی را تجربه می کنند ، با این وجود حاضر نمی شوند به تدابیر انضباطی گردن بنهند و فرایند احیا را بگذرانند . آنها کماکان و مثل شرایط عادی به خدمت خویش ادامه می دهند . حکمت ایشان را به اعتراف گناهان و طلب احیا فرا می خواند ، ولی غرورشان به آنها اجازه انجام چنین کاری را نمی دهد .
- **پرداختن به رشد کلیسای محلی و از یاد بردن شهر خود .**
به رشد کلیسای محلی ، به بهای قربانی کردن رویایی بزرگتر یعنی مشارکت با کلیساهای محلی دیگر برای نجات کل شهر، یک دلمشغولی نابخردانه است . عقل ما را فرا می خواند که برنامه های شخصی و فرقه ای خود را کنار بگذاریم و در مسیر اتحاد کتاب مقدسی گام برداریم و هم به فکر کلیسای محلی خود باشیم و هم شهرمان.

- **جنگیدن با کسان دیگری که آنها هم جزیی از پادشاهی خدا هستند .**
به این عمل در هنگام جنگ می گویند : « آتش گشودن به روی نیروهای خودی » . برخی از خادمان بدون اینکه دلیل موجهی داشته باشند ، به فرقه ها و جنبش های مسیحی دیگر حمله می کنند . این حمله ها گاه از غرور ، حسد و کینه سرچشمه می گیرد . شخصی حکیم گفته : « آنچه را که خدا برکت داده ، شما مورد انتقاد قرار ندهید . » به خاطر داشته باشید که کلام خدا به ما

می گوید که تقاص هر کلمه احمقانه ای که بر زبان آوریم، پس خواهیم داد. چقدر احمقانه و کودکانه است، بگو مگوها و نزاعهایی که می کنیم، آن هم بر سر موضوعات کوچکی که هرگز باعث جدایی ما نمی شوند.

- خودداری از رها کردن خادم کلیسایی محلی برای انجام خدمتی دیگر، به دلیل آنکه به وجود آن شخص در خدمت خود نیازمندید.
- این کار معمولاً نشانه جاه طلبی احمقانه است. رهبری که در چنین روح خود خواهی به سر می برد، هرگز برکت کامل الهی را تجربه نخواهد کرد.

- بازگشت به عادات کهنه مذهبی.
- فرقه های مسیحی زیادی هستند که ابتدا در پی اتحاد و رابطه با روح القدس هستند، ولی پس از مدتی در اثر ترس یا اشتباه رهبران شان جنبش جدید خود را منحرف ساخته به آداب و عادات قبل بازگشت می کنند. این بازگشت بیداری روحانی را بی اعتبار می سازد و پیشبرد پادشاهی خدا را کند می نماید. عقل حکم می کند که استراتژی های بی ثمر را که دیگر ارتباطی به نسل ما پیدا نمی کنند، رها کنیم. من اخیراً از یکی از شهرهای آسیایی دیداری دوباره به عمل آوردم و در این دیدار سراغ رهبرانی را گرفتم که از پیش می شناختم. در سفر پیش شاهد بودم که با حرکتی که خدا در میان شان آغاز کرده بود، چه پیشرفتهایی کرده اند، ولی این بار به من گفتند که «تحت فشارهای فرقه ای» به شکل گذشته خود بازگشته اند. حالا ایشان حتی از پیش از حرکت خدا در میان شان، بسته تر شده اند.

- دچار توهم شدن در این باره که شخص خودش را صاحب دعوتی بپندارد که ندارد.
- هر کسی این دعوت را ندارد که بیل برایت یا مارتین لوترکینگ شود. از خدا بخواهید شما را در همان چیزی که دعوتتان کرده متمرکز نگه دارد. از خدا بخواهید درونتان را از هر خودپسندی و غرور روحانی خالی کند.

- رهبری که به دلیل غفلت و بی مسئولیتی قادر به رهبری نیست.
- این مثل معروف که می گوید: «می توانی اسب را تالاب آب برانی ولی نمی توانی مجبور به نوشیدن کنی» از لحاظ روحانی نیز حایز اهمیت است. شاید خدا شما را خوانده تا کلیسای خودتان را با موفقیت هر چه تمامتر به سوی پادشاهی خدا هدایت کنید ولی اگر این دعوت را نادیده بگیرید و ترجیح بدهید دنبال امیال و برنامه های خود بروید و در مورد مسئولیتهای رهبری که خدا شما را برای انجامش خوانده غفلت کنید، در کار رهبری شکست خواهید خورد. تنها به این دلیل که رهبری وظیفه ای سنگین است، از ادامه کار انصراف ندهید.

- زیستن در خدمت انزوا طلبانه.
- همه ما به پدر، مرشد و دوست نیازمندیم. اگر کسی را نداشته باشید که در کنارتان بایستد، بسیار آسیب پذیر خواهید بود. خدا ما را درون یک بدن قرار داده است، و از ما خواسته که نسبت به یکدیگر مسئول و پاسخگو باشیم. خودتان را از کسانی که می توانند «پدر» یا «مرشد» شما باشند و برای رسیدنتان به بلوغ روحانی کمکتان کنند، جدا نسازید. اگر تنها باشید، در حماقت بسر می برید.

- عطایای روح را در اولویت نخست قرار دادن و ثمره روح را نادیده گرفتن . بعضی مسیحیان معتقدند عطایای روح که علنی و قابل رویت هستند از ثمره روح که درونی و غیرقابل رویت است اهمیت بیشتری دارند . « زندگی پرصدا و سنجی پریهاو » نباشید (اول قرنیتان ۱۳ : ۱) . آن صفات و خصایل رهبری را که ثمره روح در اختیارتان می گذارد ، در خود پرورش دهید . ارجح دانستن عطا بر شخصیت مساوی است با شکست و نومیدی.

شاهراه تقدس

کتاب مقدس می گوید که شاهراه تقدسی وجود دارد که پارسایان در آن گام بر می دارند ، ولی « نجسان از آن عبور نخواهند کرد » (اشعیا ۳۵ : ۸) . روح القدس آنانی را که تن به حماقت داده اند دعوت به توبه و مصالحه با خدا میکند و او می خواهد کل کلیسا حکمت الهی را با آغوش باز بپذیرد . من در زندگی خودم یاد گرفته ام که خدا کارهای احمقانه مرا برکت نخواهد داد.

در جلسه ای بزرگ هنگام دعوت از مردم برای جلو آمدن و سپردن خویش به خداوند، در رویا زن جوانی را دیدم که سعی دارد خودش را بکشد . برای حضار این رویا را تعریف کردم و حتی نام سلاحی را که زن جوان قرار بود با آن خودش را بکشد به زبان آوردم . حرفهایم که تمام شد ، زن جوانی جلوی میز آمد و گفت : « آن زن من هستم ، تصمیم گرفته بودم در همین هفته با نقشه ای که کشیده بودم خودم را بکشم.» او در شرف انجام کاری احمقانه بود ولی خدای متعال برای او نقشه ای دیگر در نظر گرفته بود.

شاید شما هم در دل خود به طلاق فکر می کنید . شاید با خود می گویید : « همسر من زن خوبی است ، ولی من عاشق کسی دیگری شده ام . » این حماقت است – و می تواند زندگیتان را نابود سازد . اگر درصدد انجام عمل احمقانه ای هستید ، از خدا نگریزید . دعای توبه کنید و خویشتن را به او تسلیم نمایید .

شاید عمل احمقانه شما ، مورد انتقاد قرار دادن آن چیزی است که خدا برکتش داده. آیا روح انتقاد دارید ؟ آیا عادت دارید که همیشه اشتباهات دیگران را ببینید ؟ اگر چنین است امروز به حضور خداوند آمده توبه کنید . کلیسا به خاطر نفاق میان قوم خدا در رنج و عذاب است . انتقاد کردن باعث بنای ما نمی شود . انتقاد کردن حماقت است . البته باید نصیحت و توصیه کرد و جلوی اقدامات اشتباه را گرفت ولی این کار باید مطابق متی باب ۱۸ یعنی رو در رو و با کلام راستی همراه با محبت انجام شود .

اگر می بینید چاره ای جز سقط جنینی که در رحمتان رشد می کند ، ندارید به حضور خداوند بیایید. او به شما مشورت خوبی خواهد داد.

آیا نسبت به نوجوان عاصی خود احساس خشم شدید می کنید ، به حدی که می خواهید مثل خودش و با جیغ و فریاد و عصبانیت واکنش نشان دهید ؟ خشمتان را به حضور خداوند بیاورید و از او بخواهید با ثمره محبت لبریزتان سازد تا بتوانید با محبت واکنش نشان دهید .

اگر مرد یا زن خوش قول و پایبند به حرف خود نیستید ، اگر وعده خیلی چیزها را داد اید ولی به هیچکدام عمل نکرده اید ، امروز به حضور خداوند بیایید. من هم در چنین شرایطی بوده ام . گاهی قولهای ما خیلی سطحی اند . من آموخته ام که وقتی دیگران نمی توانند به حرفهای ما اعتماد کنند ، این نشانه ضعف ما نیست ، بلکه نشانه گناه ماست. من بارها توبه کرده و از خدا خواسته ام مراببخشاید . من دوست دارم بلی ام ، بلی و نه ام ، نه باشد . می خواهم حرفم ، حرف باشد . هشداري که کلام خدا در افسسیان ۵ : ۱۷ به ما می دهد ، به گوش جان بشنویم : « پس

نadan نباشید ، بکله دریابید که خواست خداوند چیست .» اگر در دام حماقت افتاده اید و این منجر به بروز گناه در زندگیتان شده ، برای اجتناب از آن در آینده ، سه گام بردارید :

۱- متوجه باشید که ریشه حماقت ، ترس از انسان است .
اگر بیش از آنکه نگران باشید که خدا در مورد تان چه فکر می کند ، در این اندیشه باشید که مردم چه فکری راجع به شما می کنند ، گزینشی احمقانه کرده اید . یاد بگیرید که فقط ترس خداوند را در خود جای دهید .

۲- حماقت را گناه دانسته از آن توبه کنید .
از خداوند بخواهید شما را با علم به اراده اش پر سازد . هر روزه فکرتان را به حکمت کلام خدا آغشته کنید . حماقت يك ضعف نیست بلکه گناه است .

۳- اولویت را به عقل بدهید .
کتاب امثال حکمت خدایی را « ارزشمندتر از یاقوت » می داند . تا می توانید آن را ببندوزید . حکمت را هر جاست بیابید و بیشترین ارزش را به آن بدهید .

دعای توبه

پدر ، من به اعمال و افکار احمقانه خود اعتراف می کنم و حقیقتاً توبه می نمایم . دعا می کنم حماقت منجر به فاجعه نشود . مرا ببخشا و پاک ساز .
اما اگر باید با پیامدهای کارهای احمقانه خود روبرو شوم ، دعا می کنم که شجاعت لازم برای رویارویی با آنها را به همراه فروتنی به من عطا کنی . ای روح القدس ، می خواهم بیشتر بیاموزم . اشتیاق به حکمت و انزجار نسبت به حماقت را در من برافروز . خداوندا ، تو حکمت من هستی . یاریم ده تا در زندگی روزه مره ام شخصی حکیم باشم . سرتاسر وجودم را تقدیس نما ، به نام عیسی ، امین

فصل هشتم

گناه داود : ناکامی در تعیین حد و مرز

با خودم گفتم فقط يك برش پیتزا می خورم و بعد به گیت (gate) مورد نظری که قرار است از آنجا سوار هواپیما شوم ، می روم . با سرعت پیتزایم را تمام کردم و به طرف گیت به راه افتادم . اما وقتی رسیدم فهمیدم که هواپیما لحظاتی پیش فرودگاه را به مقصد مورد نظرش ترك کرده است . به اعتراض خطاب به کارکنان خط هوایی مزبور گفتم : « ولی هنوز زمان پرواز فرا نرسیده است ! »

به من گفتند که : « هواپیما این امکان را یافت که چند دقیقه زودتر از برنامه زمانی اعلام شده پرواز کند . ما هم چند بار در بلندگوها اعلان کردیم که مسافران پرواز مورد نظر در کنار گیت بمانند تا لحظه دقیق سوار شدن را متوجه شوند . »

راستش را بخواهید ، من هم این اعلان را شنیده ، ولی آن را جدی نگرفته بودم . هنگامی که برای خوردن يك برش پیتزا از گیت دور می شدم ، « انتظار گرفتن بهترین نتیجه » را هم داشتم . آن روز بعد از ظهر در حالی که ساعتها در فرودگاه دالاس قدم می زدم ، با خودم عهد کردم که دیگر این کار را تکرار نکنم . در حیطه روحانی هم خیلی ها هستند که « انتظار گرفتن بهترین نتیجه » را دارند . اما بدترین نصیبشان می شود، چرا که نتوانسته اند در زندگی خود حد و مرز تعیین کنند . اگر می خواهیم در زندگی از نظر روحانی و اخلاقی کامیاب شویم ، باید یاد بگیریم که در محدوده و چهار چوب مورد پسند خدا زندگی کنیم .

این فصل از کتاب هشداري است خطاب به مسیحیانی که هنوز یاد نگرفته اند يك زندگی مسیحی هوشیار داشته باشند . این واقعیت که شما قادر به دیدن وسوسه ای که بر سر راهتان قرار گرفته ، نیستید ، از نظر خدا توجیه مناسبی نیست . او از ما می خواهد که هوشیار باشیم.

وقتی شخص متوجه گناه ناکامی در تعیین حدود می شود – و از آن اجتناب می ورزد – مسئولیت زندگیش را خودش به عهده گرفته دیگر عنان اختیار خود را به گناهی که پیرامونش در کمین نهسته نخواهد سپرد .

بسیاری بر این عقیده هستند که بزرگترین اشتباه داود این بود که مرتکب گناه زنا شد ، ولی به عقیده من بزرگترین اشتباه او طمع بود . داود خیلی چیزها داشت ، با این وجود انگار هر آنچه دارد برایش کافی نیست . هوس و خواهش نامحدود سلامت نفس را طور دیگری به مخاطره می افکند . مشکل اخلاقی تنها معلول قابل رویت است ، آنچه اهمیت دارد ، علت نادیدنی یعنی طمع است . داود پیش از آنکه به خاطر شکست اخلاقی اش مواخذه شود، به خاطر طمع ورزی اش مورد نکوهش قرار گرفت . کلام خدا همیشه روی گناه ریشه ای انگشت می گذارد . عمل اشتباه را می شکافد و وارد ژرفا شده انگیزه های بدی را که در پس رفتار نکوهیده پنهان شده اند ، رو می کند.

زیرا کلام خدا زنده و موثر است و برنده تر از هر شمشیر دو دم ، و چنان نافذ که نفس و روح ، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می کند ، و سنجشگر افکار و نیت های دل است . (عبرانیان ۴ : ۱۲)

طمع را چنین تعریف کرده اند : « میل شدید به چیزی که انسان نباید آن را داشته باشد . » طمع هنگامی روی می دهد که ما از مرز قناعت تجاوز می کنیم . غالب اوقات متوجه نیستیم که طمع گناه کوچکی نیست . طمع یکی از گناهانی است که باعث عدم پیوستگی در اجتماع می شود . « طمع مورز » یکی از محدوده هایی است که خداوند برای حفظ نظم اجتماعی و تمدن قرار داده است . اکثر جنایاتی که در خیابانهای شهرهای ما به وقوع می پیوندد ، ثمره طمع و فزون خواهی ما انسانها است . آزمندی باعث شده که میلیونها انسان برده مال و ثروت شوند . کتاب مقدس به ما می گوید که پولدوستی (شکل دیگری از طمع) ریشه همه بدیهاست (اول تیموتائوس ۶ : ۱۰) .

زمین حاصلخیز يك دل آزمند

عیسی هوسها و امیال يك دل آزمند را به كثافت درونی تشبیه کرده است . وی خطاب به رهبران مذهبی زمان خود که از انجام گناهان اصطلاحاً قابل مشاهده پرهیز می کردند ، ایشان را به خاطر آنچه که در دلهایشان مخفی کرده بودند نکوهش می کند:

وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار ! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می کنید ، اما درون آن مملو از آز و نا پرهیزی است . ای فریسی کور ، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد . (متی ۲۳ : ۲۵-۲۶)

گناهان روح ، گناهان نفس و گناهان جسم همه پیامدهایی به همراه دارند . گناهان روح پیشتران همه گناهان دیگر است ؛ گناهانی چون طمع و غرور . این گناهان که اغلب نادیدنی هستند ، در گوشه ای در درون دل انسان کمین می کنند و در موقع مناسب همه وجود انسان را با بیماری عفونی کثیف خود آلوده می سازند . نخستین گام برای پاک شدن از این کثافت گناه ، عوض شدن دل است - « نخست درون پیاله را پاک کن » به مجردی که درون پاک شد ، بیرون هم به طور طبیعی پاک خواهد شد .

امروزه فروشگاههای زیادی وجود دارند که بیست و چهار ساعت شبانه روز و هفت روز هفته باز هستند . زندگی مدرن ، به ویژه در شهر چنین ایجاب می کند که فروشگاههای شبانه روزی همیشه در دسترس باشند . در برخی حرفه ها هزینه نگهداری ، نظافت و سازماندهی در شرایط بیست و چهار ساعته خیلی کمتر از مواقعی است که کار را چند ساعتی از شبانه روز تعطیل کنند ؛ علاوه به این دردسرش هم کمتر است .

خود ما در شهری که در آن زندگی می کنیم چند فروشگاه شبانه روزی می شناسیم و می دانیم که دیر یا زود گذرمان به آنها خواهد افتاد . کتی ، همسرم خرید کردن در ساعات پایانی شب هنگامی که بچه ها به رختخواب رفته اند را راحتتر و لذتبخش تر می داند ، چون دیگر اضطراب زودتر به خانه برگشتن را ندارد . در شب او دقت کافی دارد تا با خاطر آسوده و بدون شتاب ، ساعتها به خرید کردن بپردازد .

روح القدس هم به دنبال کسانی می گردد که بیست و چهار ساعت شبانه روز و هفت روز هفته ، بدون تعطیلی در دسترس باشند و همواره در قلبهایشان به روی او باز باشد تا در هر لحظه که خواست کار تقدیس دلها را در آنها انجام دهد . اینان افرادی هستند که خواه در حال کار کردن باشند و خواه در حال استراحت ، خواه در حال دویدن و خواه در حال ایستادن پیوسته در حضور او هستند و چراغ دلهایشان در هیچ لحظه از شبانه روز خاموش نمی شود . همیشه پاکند و همیشه در حال پاکسازی خویشند . چنین اشخاصی هستند که جهان را برای مسیح فتح خواهند کرد!

آیا می خواهید يك مسیحی پر از روح ۷/۲۴ (بیست و چهار ساعت شبانه روز / هفت روز هفته) باشید ؟ برای این کار باید یاد بگیرید که از پنج اشتباهی که داود در زندگیش مرتکب شد ، بپرهیزید .

گامهای داود به سوی يك فاجعه

طمعی که در دل داود لانه کرده بود و شاید در آن موقع اعتنای چندانی هم به آن نمی کرد ، باعث شد که چند گام اشتباه در زندگی بردارد .

۱ – در خانه ماندن به هنگام جنگ

و واقع شد بعد از انقضای سال ، هنگام بپرون رفتن پادشاهان که داود ، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرانیل فرستاد ، و ایشان بنی عمون را خراب کرده ، ربه را محاصره نمودند ، اما داود در اورشلیم ماند (دوم سموئیل ۱۱ : ۱)

در کتاب جامعه آمده که « وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح » هست (جامعه ۳ : ۸) . داود در زمان جنگ به سر می برد . اما او به پیروزیهای گذشته و به سپاهش توکل کرد و مردانش را به تنهایی به میدان نبرد فرستاد . داود قادر به درک این واقعیت نبود که رهبری مستلزم کوشایی است . جای او در میدان کارزار و در میان مردانش بود . امروز هم برای ما وضع به همین منوال است . قوم ما در هنگامه جنگ نیاز دارند ما را کنار خود ببینند و شگفتا که ما هم نیازمند کنار آنان باشیم .

من در مورد مسیحیان بسیاری شنیده ام که در دام پورنوگرافی اینترنتی گرفتار شده اند . این قضیه چنان همه گیر شده که کل کلیساها برای رهایی از این بلای اعتیاد جنسی فراخوان داده اند . من از همه این کلیساها سپاسگزارم ، ولی می خواهم بدانم که اگر این خادمان مسیحی راهی میدان جنگ شده بودند ، آیا باز

هم در دام پورنوگرافي سقوط مي کردند ؟ اگر با ابليس دست و پنجه نرم مي کردند و در کمال هوشیاري روحاني پیش مي رفتند و مردم را براي مسیح صید مي کردند ، شاید دیگر فرصتي نمي یافتند تا از تماشاي تصاویر مستهجن سکسي لذت ببرند یا اصلا به آن فکر کنند . چقدر اهمیت دارد که بفهمیم که به میدان نبرد فرا خوانده شده ایم .

۲ – استفاده نادرست از وقت آزاد

و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته ، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد (دوم سمونیل ۱۱ : ۲) .

من پیرامون حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به نیویورک در روزنامه ها و مجلات مقالات زیادی خوانده ام . در تمام مقاله هایی که خواندم ، نویسندگان در يك نکته اتفاق نظر دارند؛ اینکه از زمان حمله مزبور ایالات متحده ناگزیر به یافتن راههای نوین تقویت سیستم دفاع ملي خود شده است . افزودن تدابیر امنیتی در فرودگاههای اصلی کشور ، کافی نیست . سرمداران کشور باید برای حفظ منابع آب آشامیدنی ، تجهیزات هسته اي و تأمین مواد غذایی به چاره جویی بپردازند . یکی از مقامات دولتي برای پر اهمیت تر شمردن مسئله هوشیاري ، نام آن را « برنامه چشمان کاملاً باز » نامیده است .

اگر داود هم برنامه چشمان کاملاً باز را در زندگی خود اعمال مي کرد ، خیلی سود مي برد! او به جای پیوستن به مردانش در جبهه جنگ ، به خود اجازه بهره مندي از اوقات فراغت داد – که البته از این اوقات فراغت هم به خوبی استفاده نکرد . او استراحت سالم را با آزمندي زهرآگین به هم آمیخته بود . او اصلاً گوش به زنگ نبود . او مصداق آن ضرب المثل قدیمی شد که مي گوید : دستهای بي کار ، ابزار شیطان است . »

- اگر روي این موضوع که « مقدس باشید زیرا او قدوس است » ، جدی هستید پس باید برایتان مهم باشد که ساعات آزاد خود را صرف چه سرگرمي هایی مي کنید . از خود این پرسشها را بکنید :
- آیا این سرگرمي فرح بخش است یا آلوده کننده ؟
 - آیا وقتی ساعت استراحت و سرگرمي ام فرا مي رسد ، از راه و رسم اخلاقي دیگری تبعیت مي کنم؟
 - آیا در زندگی واقعي هرزگی را مردود مي شمارم ، اما در عالم خیال از آن لذت مي برم؟
 - آیا میان ارزشهای فکري و ارزشهای رفتاري من ناهمخواني به چشم مي خورد؟

ما باید دنبال سرگرمي هاي « بي پشیماني » باشیم . مي توانیم با خانواده مان – یا حتي تنهایی از تفریحات سالم لذت ببریم ، بخندیم ، آواز بخوانیم و در ضمن همه اینها حرمت خدا را نیز نگاه داریم .

روند افزایش سرگرمي هاي ناسالم – حتي در میان مسیحیان – به چشم مي خورد . يك کارگر مسیحي به من مي گفت « من تنها اوقاتی به سراغ سایتهاي پورنو (سکسي) مي روم که خیلی خسته هستم . » هرزگی راه درستی برای آرامي یافتن نیست! اگر سرگرمي سالم ارضایتان نمي کند ، پس شاید در نفستان از طمع لانه کرده و این از است که شما را به بیراهه مي کشاند .

در اینجا اصلي مهم وجود دارد : نحوه استفاده ما از وقت آزادمان ، بر انجام کارهایمان تأثیر مي گذارد . نمونه این اصل را مي توانیم در زندگی نیکولینوچو (Micolino Loccho) مشن زن مشهور آرژانتینی مشاهده کنیم . او چنان مشن زن با استعدادي بود که میتواند شب پیش از مسابقه را یکی از کلپهای شبانه به باده گساري و خوش گذرانی بپردازد و با این حال روز بعد مسابقه بوکس را هم ببرد . ضربات مشن او خیلی سریع بود ، آنقدر سریع که حریفانش گیج مي شدند . او همیشه با دستان آویخته برابر حریفش مي ایستاد ؛ وقتی حریف مشني حواله صورتش مي کرد ، در ثانیه اي جا خالي مي داد و ضربه حریف هوا را مي شکافت ؛ یان کار بارها و بارها تکرار مي شد تا اینکه حریف مستأصل مي گشت و امتیازهای خود را از دست مي داد .

نيكولينو يك قهرمان مسلم بود ، ولي به تدريج به دليل نبود آمادگي و عدم حفظ تناسب اندام و شيوه زندگي بي نظم، افت زيادي كرد . به زودي آرژانتين شاهد شكست هاي آسان و شرم آور او شد . ديگر نمي توانست به موقع از خود واكنش سريع نشان دهد . كار نيكولينو به شكست كامل انجاميد . او در رينگ بوكس خيلي خوب ظاهر مي شد ولي نتوانست از اوقات فراغت خود به خوبي استفاده كند و همين باعث سقوط او شد .

از وقت آزاد خود با غيرت پاسداري نماييد . آيا در هنگام استراحت بيشتر در معرض وسوسه قرار مي گيريد ؟ حتي در اوقات فراغت هم گارد دفاعي خود را باز نكنيد و تسليم وسوسه ها نشويد . موفقيت روحاني شما به عنوان يك مسيحي ، يك همسر ، يك بازرگان يا يك رهبر تا حد زيادي بستگي به اين دارد كه هنگام « فراغت از كار » چقدر حكيمانه رفتار مي كنيد .

۳ – افسار خود را به دست اميال دادن

داود در مسير گناه قدم به قدم جلوتر مي رفت . او با نبودن در جايي كه بايد باشد ، شروع كرد. سپس در حالي كه دوستانش در ميدان كارزار مشغول پيكار بودند ، به استراحت پرداخت و در ضمن راه رفتن در پشت بام كاخ وقتي چشمش به بانوي زيبايي افتاد كه در حياط خانه اش سرگرم شستشو بود، نگاهش را برنگرفت و به ميل خود تن در داد .

از پشت بام زني راديد كه خويشتن را شستشو مي كند و آن زن بسيار نيكو
منظر بود (دوم سمونيل ۱۱: ۲) .

من در خانواده اي مسيحي پرورش يافته ام ، پدر و مادرم هر آنچه را كه موعظه مي كردند ، همان را عملا زندگي مي كردند . در خانه ما هرگز نه از مجلات مستهجن اثري بود و نه از لطيفه ها و جوكهائي غيراخلاقي. با اين وجود وقتي به سن جواني رسيدم ، مثل هر جوان ديگري با انواع وسوسه هاي غيراخلاقي بمباران شدم . اگر چه وسوسه پديده اي طبيعي است ، اما فشار شديدي كه وسوسه بر من وارد مي آورد ، به من فهماند كه يك جاي كار ايراد دارد .

به عقیده من به دو دليل وسوسه به سراغ هر مرد يا زن جوان مسيحي – از جمله خودم _ در هر جاي عالم كه باشد ، مي رود :

الف- نيروهاي شيطاني پيكار ننشسته اند . شيطان و لشكر ديوها و ارواح شريري كه به دنبال دارد ، وسوسه و نابود كردن اخلاقيات در ميان جوانان را در صدر برنامه كاري خود قرار داده اند . اين نيروهاي اهرمني غالبا فرزندان خادمان مسيحي را هدف قرار مي دهند .

ب – امروزه فيلمها و مجلات پورنوگرافي در هر جا و آزادانه در معرض ديدگان ما عرضه مي شوند . وقتي من نوجوان بودم ، به ويژه پس از سرنگوني رژيم ديكتاتوري نظامي ، مجلات پورنوگرافي را را در هر جاي کشورم مي شد آزادانه در خيابانها و قفسه روزنامه فروشي هاديد . پس از آزادي کشور ، ما وارد يك نوع جريان « بي پرديگي » شده بوديم . دوره اي بود كه در واكنش به سرکوب آزادي بيان در رژيم ديكتاتوري سابق ، بي پرديگي غير اخلاقي همه گير شده بود و اين روند سالها ادامه داشت .

من به عنوان نوجواني كه در يكي از شهرهاي بزرگ آرژانتين زندگي مي كرد، در مسير رفت و آمد به مدرسه و خانه چشمم به تصاوير مستهجن مي افتاد كه جلوي دكه هاي روزنامه فروشي كه در فاصله هر چند صد متر از هم سبز شده بودند ، قرار داده شده بودند. در آرژانتين روزانه اين تصاوير در برابر ديدگان هزاران كودك و نوجوان آرژانتيني قرار مي گيرد ، ولي در ايالات متحده و ديگر كشورها هم وضع بدین منوال است . من هيچوقت براي تماشا ي اين تصاوير نمي ايستادم ، و با وجودي كه خيلي كنجاو بودم به راهم ادامه مي دادم . اما به هر روي ناخواسته نظرم به آنها مي افتاد و وسوسه بيدار مي شد و جنگ روحاني تمام عياري در درونم بر پا مي شد . اين همان پديده شهواني سازي است كه جامعه مدرن ما را دچار اختلال کرده است . آنچه كه زماني براي پدر بزرگهاي ما دشوار بود ، اکنون براي فرزندانمان بسيار بسيار دشوارتر شده است .

چالش و خود انضباطی هر روزه من این است که نگاهم را برطبق هدفم جهت دهم ، نه هدفم را بر طبق سیر نگاهم . حسی که از وظیفه و هدف والای خود دارم ، بر ماهیچه های چشمانم فرمان می راند. هدفم به من می گوید که به چه چیزهایی نگاه کنم و به چه چیزهایی نگاه نکنم .

من هر روز مأموریتی والا و مهم دارم که ارزش دارد به خاطرش هر چیز بد بیهوده را از زندگیم بزدایم . تنها زمانی در مسیر درست گام بر می دارم که با اشتیاق به کار تقدس پیوسته مشغولم . همانطور که می بینید تقدس امری جهت دار است ، نه ثابت . آن جایی که دل انسان می رود خیلی مهمتر از جایی است که پایش می رود . شاید اکنون من در خیابان مشغول راه رفتن باشم ولی دلم پیوسته در مسیر تقدس سیر کند . مأموریت هر روزه من این است که در راه صلیب بیشتر پیش بروم.

هر وقت خودم را از مقصد یعنی تقدس دائمی دور می بینم و خود را در حال در جا زدن در تقدس نسبی مشاهده می کنم ، می فهمم که راه را اشتباه آمده ام . پیشروی به سوی مقصد به حیات منتهی می گردد و تقویتان می کند ، ولی چشمان را از مقصد برگرفتن و قانع بودن به همان جایی که هستید ، از توانتان می کاهد و سرانجام شکست می خورید .

همواره در پی تقدس بودن ، پیوسته دل شما را در مسیری هدایت خواهد کرد که خدا برایتان در نظر گرفته . در کشتی که نشسته اید هر چه باد مخالف تندتر بوزد و بخواهد شما را منحرف سازد ، باید سکان کشتی را محکم تر در دست بگیرید و از انحراف کشتی از مسیر اصلی اش جلوگیری نمایید . از خدا بخواهید که « هر دقیقه » تقدیستان نماید . شاید بهتر باشد که دقیق تر بگویم ، از خدا بخواهید هر ثانیه تقدیستان کند .

روزی ، به اتفاق پسرانم در یکی از خیابانهای یکی از شهرهای ساحلی آرژانتین مشغول پیاده روی بودیم که ناگهان چشمانمان به تابلو تبلیغاتی بزرگی افتاد که تصویر زن نیمه لختی رویش دیده می شد . دیدم که بچه هایم با چشمان گشاد شده به تصویر پیش رویشان خیره شده اند. فرصت را غنیمت شمردم تا اصل ثانیه دوم را بدیشان بیاموزم.

به آنها گفتم : « ببینید بچه ها ، وقتی سر چهارراه به این طرف پیچیدیم و چشمانمان به تابلو تبلیغاتی افتاد ، در آن لحظه مشاهده صحنه اجتناب ناپذیر بود .این ثانیه اول است . با این حال ، هر کدام از ما می توانیم تصمیم بگیریم که آیا به خانم عریان روی تابلو خیره بمانیم یا نه . این گزینه هم همان ثانیه دوم است. باید یاد بگیریم که در ثانیه دوم دست به گزینش عاقلانه ای بزنیم .»

۴ – سو استفاده از اقتدار یا اختیار

پیشروی داود به سوی گناه باعث شد که او از اقتدارشاهانه خود سواستفاده کند . وقتی هوش او را به سوی انجام عملی منافی عفت کشیده ، از اختیاراتی که داشت در جهت به دست آوردن آن زن زیبایی که از پشت بام دیده بود استفاده کرد و دستور داد او را به کاخش بیاورند.

پس داود فرستاده ، درباره زن استفسار نموده و او را گفتند که « آیا این بتشیع ، دختر الیعام ، زن اورایی حتی نیست ؟ و داود قاصدان فرستاده ، او را گرفت و او نزد وی آمده ، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده ، به خانه خود برگشت . و آن زن حامله شد و فرستاده ، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم (دوم سموئیل ۱۱ : ۳-۵) .

شاید من و شما اقتدار يك پادشاه را نداشته باشیم تا بتوانیم هر هوس دل خود را برآورده سازیم . ولی هر کس در حد خود در زندگی دارای اقتدار و اختیاراتی است که می تواند بر مبنای آنها مسیر زندگی روزانه خود را تعیین کند. از اقتدار یا امتیازاتی که دارید هیچوقت سوء استفاده نکنید . از رویدادها و شرایطی که در زندگی پیش می آید به نفع خود سوء استفاده نکنید تا از روی دیوار تقدس و اخلاق بپرید و وارد قلمرو دیگری شوید . داود نتوانست حد و مرز زندگیش را تعیین کند و از آن تجاوز ننماید . از او سرمشق بگیرید.

در مواقعي كه به شدت وسوسه مي شوم و مسافرت و دوري از خانواده هم به درازا كشيده ، با خود اينگونه فكر مي كنم : پول اين اتاق زيباي هتل را كليسا پرداخته تا من در آن استراحت كنم و خودم را آماده جلسه كليسايي نمايم. اين يك امتياز است . پول ملكوت خدا صرف اين كار شده . چطور مي توانم حتي از يك دقيقه آن براي سرگرمي ناسالم يا افكار پليد استفاده كنم ؟ آن وقت با ياد آوري دو نكته با وسوسه مقابله مي كنم . عشق و وفاداري . عشق به خدا و وفاداري به قوم خدا كه به من اعتماد کرده اند و مرا مثل ميهمان خويش پذيرفته اند .

ما در روزگاري زندگي مي كنيم كه مردم به اهميت و لزوم ايجاد ديوار دفاعي براي مقابله با تروريسم پي برده اند تا ترور به زندگيشان دست اندازي نكند هر بار كه مي خواهيد به فرودگاهي وارد شويد يا از يك ساختمان دولتيديدن كنيد ، چندين مانع امنيتي جلوي شما را مي گيرد. ايجاد موانع روحاني براي مقابله با « تروريستهاي شيطاني » از اين هم مهمتر است ، چون پاي نجات روحتان در ميان است . از اقتدار خداداد خود استفاده کرده به اين نيروها فرمان بدهيد كه دور از شما بمانند.

۵ – پنهان کردن گناه به جاي اعتراف کردن به آن

چندين سال پيش زماني كه تازه رانندگي ياد گرفته بودم ، به اتفاق يكي از دوستان سوار اتومبيل شديم تا به يكي از شعبه هاي كليساي پدرم در شهر لاپلاتا سري بزنيم . هنوز خيلي چيزها بود كه مي بايست در مورد جاده بيايوزم . در راه ميان لاپلاتا به سيتي بل (City Bell) ، بخشي از جاده خاكي بود. در روزهاي باراني ، اين جاده خاكي به خياباني گلي تبديل مي شد ، گويي سطح آن را با شكلات آب کرده و چسبنده اي پوشانده اند .

دست بر قضا آن روز زمين گلي بود و ما در گل فرو رفتيم . من راننده اي ناشي بودم پا را روي پدال گاز گذاشته فشار دادم . هر چه بيشتر گاز مي دادم ، چرخهاي اتومبيل بيشتر در گل فرو مي رفت . سرانجام هنگامي كه ديدم اتومبيل تا زير درهايش در گل فرو رفته ، دست به دامان ديگران شديم . اتومبيل چنان در گل گير کرده بود كه بعيد مي دانستم بتوان آن را بيرون كشيد . چند تن از همسايگان با خود الوارهاي بلند ، آجر و يك بيل آوردند . خلاصه پس از تلاش بسيار و صرف وقت و گلي شدن چند نفری كه اتومبيل را هل مي دادند ، بالاخره اتومبيل از گل درآمد.

ايمانداران ناشي هم به همين ترتيب وقتي در گل روحاني گناه گير مي كنند ، پا را روي پدال گاز مي گذارند و فشار مي دهند تا بلكه از اين طريق وضع را به حال عادي بازگردانند . آنان در چنين شرايطي نمي دانند كه بايد كمك بگيرند !

من اين الگو را در خيلي از كشورها مشاهده کرده ام . اگر واعظ نامداري در ورطه سقوط اخلاقي بيفتد ، رهبران از او خواهند خواست تا براي يكسالي از كار ، « كناره گيري » كند تا هم پاسخگوي عملي خود باشد و هم از لحاظ روحاني به وضعيت مطلوب بازگردد . در موارد بسيار ، پاسخ او به درخواست رهبران چنين است : « در طی این دوره استطاعت مالي اداره زندگيم را ندارم ، نمي توانم به اين دوره باز پروري روحاني تن در دهم . » نتيجه اين مي شود كه چون شخص مذکور حاضر به ترك خدمت به صورت موقت نمي شود ، كار خدمتش به كل به تباهي مي انجامد .

داود ترجيح داد بر روي دو گناه قبل ، گناه سومي هم مرتكب شود. نخست به زن ديگري نظر شهوت انداخت ، بعد با او مرتكب عمل زنا شد و بالاخره هم گناه قتل را بر گناهان پيشين افزود. داود با ارتكاب هر گناه ، بيشتر و بيشتر در گل فرو رفت .

و بامدادان داود مكتوبي براي يوآب نوشته ، به دست اوريا فرستاد. و در مكتوب به اين مضمون نوشت كه « اوريا را در مقدمه جنگ سخت بگذاريد ، و از عقيش پس برويد تا زده شده ، بميرد » (اوريا ۱۱ : ۱۴ - ۱۵)

گناه اعتراف نشده انسان را به پيشروي در اعمال گناه آلود تشويق مي كند . گناهان پياپي هم پيامدهاي پياپي خواهند داشت . انسان براي پوشاندن گناه موجود ناگزير است گناه بزرگتري مرتكب شود ، پس زنجيره اي از گناهان پشت سر هم رديف مي شوند و اين مهره هاي دومينو آنقدر ادامه پيدا مي كنند تا آخرين مهره

که « گناه منتهی به موت » است . گناه اعتراف نشده راه را برای عصیان بعدی هموار و دل انسان را سخت می سازد . اگر شخص برای مدتی به این وضع ادامه بدهد ، رفته رفته وجدانش داغ می شود . آن وقت اصلاً نسبت به گناهی که مرتکب شده هیچ احساس جرم و خطا نمی کند . می تواند دعا کند ، خدمت نماید و دیگران را هم به پاک‌ی توصیه کند و در عین حال خودش غرق گناه باشد. روح چنین شخصی مرده و در راه رسیدن به محکومیت ابدی است. وه که چه موقعیت اسفناکی !

متوجه باشید که افتادن در دام گناه امری خطیر است، ولی پوشاندن گناه خانمان برانداز می باشد . اگر در گل گناه فرو رفته اید ، سعی نکنید با تقلای بیجا بیشتر در آن غوطه ور شوید . کمک بخواهید ! به نزد رهبران مسیحی با تجربه و قابل اعتماد بروید تا با گفتن حقیقت توأم با محبت یاریتان دهند و از نو شما را احیا نمایند . با طیب خاطر به اندرز ایشان گردن نهید و هیچ جنبه ای از آنچه مرتکب شده اید را مخفی نکنید. شفای حقیقی را تنها در اعتراف صریح و بی پرده می توان یافت.

پیامدهای گناه

داود با وجودی که بر سر قضیه بتشیع به گناه ادامه داد ولی باز در اسرانیل پادشاهی موفق بود . هنوز قدرت عظیمی برای رهبری کشور خود داشت و هنوز خدا او را بسیار دوست می داشت . در عهد جدید می خوانیم که خدا داود را « مرد دلخواه » خود می نامد (اعمال ۱۳ : ۲۲) . ولی گناه داود پیامدهایی به دنبال آورد و وی چاره ای جز پذیرش و رویارویی با نتایج خطایش نداشت . در دوم سموئیل ۱۱ : ۲۷ چنین می خوانیم : « اما کاری که داود کرده بود ، در نظر خداوند ناپسند آمد .»

همیشه باید به خاطر داشته باشیم که ناخشنود ساختن خداوند پیامدهایی در پی خواهد داشت . هر وقت متوجه می شوم که اولویتهای زندگیم به هم خورده اند، این دعای قدیمی را به یاد می آورم که می گوید :

خداوندا ، تنها از تویک چیز می خواهم ؛ اینکه بگذاری خشنودت سازم .
اگر بتوانم لیخند تو را بر زندگی خودم ببینم
دیگر همه چیز برایم دلپذیر و گوارا است .
بگذار خشنودت سازم.

من این دعا را بارها کرده ام – در خانه ام ، در هنگام رانندگی و در هتل . این دعا گویی هر بار دیدگاهی درست از زندگی به من می دهد . داود ، مردی که چون دلش پیش خدا بود ، جایگزین شاول شد تا بر اسرانیل پادشاهی کند ، اکنون مایه خشنودی خدا را فراهم ساخته بود . وجود او باید برای ما یادآور این حقیقت باشد که پارسایی ما در گذشته هرگز برای خدا کافی نیست ! باید همواره پارسایی خویش را حفظ کنیم. این اصل به روشنی در آیات ذیل بیان شده است:

تو ای انسان ، به پسران قوم خود بگو : عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کند . و شرارت مرد شریر در روزی که اواز شرارت خود بازگشت نماید ، باعث هلاکت وی نخواهد شد . و مرد عادل در روزی که گناه ورزد ، به عدالت خود زنده نتواند ماند . حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند ، اگر او به عدالت خود اعتماد نمود، عصیان ورزد ، انگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد... هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته ، عصیان ورزد ، به سبب آن خواهد مرد (حزقیال ۳۳ : ۱۲ – ۱۳ و ۱۸)

هنگامی که داود در حضور خدا به گناه خود پی برد ، روزه گرفت و نز خدا استغاثه کرد تا بلکه جان فرزند نوزادش را حفظ کند. او عاجزانه درخواست کرد که طفل زنده بماند . اما خدا از پیش تصمیم خود را گرفته بود . پیامد گناه داود آن شد که صحنه ای غم انگیز را تجربه کرد... مرگ فرزند نوزادش . پایداری و سماجت ما در ارتکاب به گناه ، گاه پیامدهای برگشت ناپذیر به دنبال خواهد داشت.

پیامدهای گناه داود با مرگ نوزادش پایان نیافت . پیامد دیگری که او با آن روبرو شد، هتک ناموس زنانش در ملاعام بود . خدا به واسطه ناتان نبی به داود فرمود:

توارويای حتي را به شمشیر زده ، زن او را برای خود به زنی گرفتی ، و او را با شمشیر بني عمون به قتل رسانیدی . پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد ، به علت اینکه مرا تحقیر نموده ، زن اوریای حتي را گرفتی تا زن تو باشد . خداوند چنین می گوید: « اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته ، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید . زیرا تو این کار را به پنهانی کردی ، اما من این کار را پیش تمام اسرانیل و درنظر آفتاب خواهم نمود(دوم سمونیل ۱۲ : ۹ - ۱۲)

اندک زمانی بعد ، داود از مملکت خود رانده شد ؛ و شرم بسیاری را متحمل گردید . وقتی ما می کوشیم گناهان را از ترس شرمندگی مخفی نماییم ، در دراز مدت متحمل شرمی سنگین تر خواهیم شد ، که اگر همان موقع به گناه خود اعتراف و از آن توبه می کردیم هرگز اینقدر خجالت نمی کشیدیم.

از نمونه گناه داود می توانیم درسهای مهمی یاد بگیریم . اگر از اصول زیر پیروی کنید خواهید توانست با تعیین حد و مرز اخلاقی برای خود از گرفتار شدن به گناه داود بپرهیزید و خویشتن را از پیشروی در گناه حفظ کنید .

- تنهایی به پشت بام نروید. در اکثر مواردی که من به صفر می روم ، همسر یا یکی از اعضای گروه در سفر مرا همراهی میکنند . این گام مهم در پاسخگویی ، مرا از هر تهمت بی پایه و اساس حفظ می کند و به من کمک می کند تا بر انجام کاری که دارم متمرکز باشم . هنگامی که با دوستان دیندار احاطه شده اید ، مقاومت در برابر وسوسه برایتان بسیار آسانتر است .
- به کسی اجازه ندهید در پیرامون کاختان در هوای آزاد دوش بگیرد . از هر نوع ادبیات شهوانی خود را خلاص کنید . نهایت تلاش خود را بکنید تا از دیدن تصاویر سکسی و لخت جلوگیری کنید. در جهت درستی و اخلاقیات بکوشید . اگر جاهایی را می شناسید که در آنها فیلمهای پورنوگرافی به نمایش می گذارند ، یا به آن مکانها ننگذارید . وارد جاهایی که می دانید از لحاظ جنسی وسوسه کننده هستند نشوید .
- افرادتان را در خط مقدم جبهه تنها نگذارید . وقف ، مسیح و فداکاری کسانی که هم خدمت شما هستند فراموش نکنید . حس وفاداری نسبت به اعضای خانواده و دوستان و هم قطاران خود در کار خدمت یا همکاری دیگر را در خود تقویت کنید . مرتکب اشتباه داود نشوید که به مرد شریفی چون اوریا خیانت کرد.
- نگذارید مجاز بودن یک چیز بر اخلاقی بودن یا نبودن آن بچربد . پولس در اول قرن نهمین : ۶ : ۱۲ می گوید : « همه چیز بر من رواست ، اما نمی گذارم چیزی بر من تسلط یابد . » صرف اینکه چیزی قانوناً مجاز می باشد ، دلیل نمی شود که انجام دادنش برای شما درست باشد . معیارهای خدا برای ما همیشه از معیارهای دنیا بالاتر است .
- دنیا را دوست مدارید. در رساله یعقوب ۴ : ۴ چنین می خوانیم : « آیا نمی دانید که دوستی با دنیا دشمنی با خداست هر که در پی دوستی با دنیا است ، خود را دشمن خدا می سازد . » این آیه به ما پند نمی دهد که با کسانی که در دنیا هستند و هنوز خدا را نمی شناسند دوستی نکنیم . بلکه لزوم خودداری از پذیرش معیارها و قواعد رفتاری دنیوی را به ما خاطر نشان می سازد . این به معنای مردود شناختن فعالیتها و غیر خدا پسندانه دنیوی است و این فعالیتها شامل نگاه شهوانی انداختن و بازگو کردن جوکهایی با معانی دوپهل و زشت نیز می شود.
- چیزهایی را که در دنیا دوست مدارید . نه تنها از رفتارها و آداب دنیا ، بلکه باید از بسیاری چیزهای دیگر که دنیا ارائه می کند ولی خدا را جلال نمی دهند ، دوری کرد . توصیه کلام خدا در این مورد چنین است : « دنیا و آنچه را در آن است ، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد ، محبت پدر در او نیست » (اول یوحنا ۲ : ۱۵ ؛ تاکید از نگارنده است) .

این اصول به ما کمک می کنند تا از ارتکاب گناه خودداری نماییم . باید حد و مرز زندگی مان را خیلی روشن و واضح مشخص کنیم . هنگامی که بني اسرانیل پا به سرزمین موعود گذاشتند تا آن را بر طبق وعده خدا

به ملکیت خویش در آورند ، نتوانستند برای جلوگیری از ورود دشمن به درون اردوگاهشان مرزی مشخص کنند. حتی پس از آنکه دشمن را در بیرون اردوگاه شکست دادند ، با همان دشمنان از در مصالحه و سازش بیرون آمدند و ایشان را به خود راه دادند . دشمنانی که موجودیت آنها رابه مخاطره انداخته تهدید به نابودی کرده بودند .

قواعدی برای نگاهبانی از دیدگان

یکی از دامهایی که داود را به کام خود کشید این بود که داود نمی دانست چگونه چشمان خود را پاسبانی کند . او روی پشت بام خانه اش نشست و گذاشت چشمانش به هر سو بگردند و وقتی نگاهش به بتشیع افتاد ، وسوسه شد تا خوب او را ورنداز کند . باید یاد بگیرید که برای نگاهبایتان با جدیت و دقت حد و حدود بگذارید. به دشمن اجازه ندهید دزدکی وارد دلهایتان شود و برکت و میراث خدا را از آنها بدزدد. با پاسداری از چشمانتان شروع کنید که این یکی از مهمترین مرزهایی است که همواره از سوی دشمن تهدید می شود . برای نگاهبانی از دیدگان خود از قواعد زیر پیروی کنید .

به هر چیز چون سرراحتان است ، چشم ندوزید

کنترل ماهیچه های چشم با مغز است ، نه کنترل مغز با چشمان. پس هرگاه چشمتان به تصاویری می افتد که در شما واکنشی غیر خدایسندانه ایجاد می کند ، از این ماهیچه ها برای بستن چشمانتان یا گرداندن آن به سویی دیگر استفاده کنید . وسوسه تا زمان که وارد مرحله عمل نشده ، گناه نیست – ده ثانیه یا بیشتر چشم دوختن به صحنه ای که نباید دید ، و امیال شهوانی را در روح انسان بر می انگیزد ، همان عملی است که از وسوسه گناه می سازد.

به نمونه یوسف در کتاب پیدایش قدری بیندیشیم . هنگامی که زن فوطیفار يك روز به سراغ یوسف رفت و آستین جامه او را گرفت و از وی خواست تا با او بخوابد ، یوسف حتی صبر نکرد تا به او بگوید : « آستین جامه مرا لطفا رها کن .» بلکه آنگونه که کتاب مقدس می گوید: « اما او جامه خود را به دستش رها کرده ، گریخت و بیرون رفت » (پیدایش ۳۹ : ۱۲) . فکر می کنید اگر او می ایستاد و به زیبایی و جذابیت آن زن از نزدیک خبره می شد ، بعد چه واکنشی از خود نشان می داد ؟ او خیلی سریع و قاطعانه عمل کرد و ما نیز باید چنین کنیم.

نباید چون چیزی صرفا جذاب است ، خواهانش باشید

برای این کار به پایداری و عزم راسخ نیاز دارید . هر سال من برای موعظه بیش از پنجاه بار به نقاط مختلف سفر می کنم ، من خودم دریافته ام که برای نه تا ده روز می توانم به خوبی دوری از خانه را تحمل کنم . بنابراین جز در موارد استثنایی که سفری به دلایل استراتژیک طولانی تر می شود ، برنامه سفرهایم را بر مبنای تحمل تنظیم می کنم. هر سفری که بیش از این طول می کشد ، هم از لحاظ جسمانی و هم عاطفی بر من فشار زیادی وارد می کند . من محدودیتهای خودم را شناخته ام و یاد گرفته ام که از قوتی که خداوند برای خدمت به من ارزانی داشته بهتر استفاده کنم .

هرگاه مدتی دراز از خانه دور باشم وسوسه و تحریک پذیری جنسی شدت بیشتری می یابد بنابر این خوب میدانم که باید احساساتم را طوری با دقت کنترل و برنامه زمانی سفرم را طوری تنظیم کنم که به خودم اجازه ندهم در وضعیت دشواری گرفتار شوم .

نباید چون می توانید ، چیزی را صاحب شوید

یکی از دوستانم برای يك سفر کاری به کارولینای شمالی رفته بود . پس از شام به هتل اقامتش بر می گزید تا بخوابد . هنگامی که مشغول پارک کردن اتومبیل خود است کتاب کوچکی در گوشه پارکینگ نظرش را جلب می کند . پس از پارک کردن اتومبیل از سر کنجکاو به طرف کتاب می رود ، در حالی که احساس درونی عجیبی به او می گفته که این کتاب پورنوگرافی است . وقتی کتاب را به دست می گیرد می فهمد که احساسش درست و این هشداري از روح القدس بوده است .

کنجکاو سرپای وجود او را فراگرفته بود. جلو رفت و کتاب را برداشت و وقتی آن را باز کرد دیگر کاملاً مطمئن شد که رماتی سکسی است. در درون مرد جوان جدالی برپا شد. با خودش اندیشید: «می توانم آن را با خودم به اتاق هتل ببرم و بخوانم و هیچکس هم متوجه نخواهد شد. نه همسرم اینجاست و نه کسی مرا می شناسد.» اول کتاب را بر میدارد و در جیب می گذارد، ولی بلافاصله روح القدس او را ملزم می سازد. او می داند که حتی اگر به راستی این کتاب را سر راهش گذاشته بودند، باز نمی بایست آن را بردارد. پس بر می گردد و کتاب را در سطل آشغال پارکینگ می اندازد.

نباید صرف اینکه مجاز است، قبولش کنید

هر چیز که مجاز است لزوماً بنا کننده نیست. سقط جنین در ایالات متحده سالهاست که آزاد شده، ولی از نگاه خدا این کار درستی نیست. ما در خیلی از کشورها هنگامی که مردم را دعوت به جلو آمدن می کنیم، از آنها می خواهیم خود را از شر «یادگاری» های روابط گذشته خود که در اراده خدا نبوده است، خلاص کنند. مردم جواهرات، نامه های عاشقانه و عکس هایی که از روابط نامشروع گذشته خود دارند، می آورند و پای صلیب می ریزند. در یهودا ۲۲ - ۲۳ چنین می خوانیم: «نسبت به برخی که متزلزلند، رحیم باشید، برخی را از آتش بیرون کشیده نجات دهید و بر برخی دیگر با ترس رحمت نشان دهید. در عین حال حتی از جامه های آلوده به شهوات نفسانی متنفر باشید.»

چند وقت پیش یادداشت قشنگی از یک بانوی مسیحی دریافت کردم. نامه چنان تملق آمیز و آکنده از تعریف و تمجید بود که وسوسه شدم نگهش دارم. موضوع علاقه روحانی در کار نبود، بلکه نوعی کشش عاطفی در خود حس می کردم. فوراً نامه را پاره کرده دور انداختم. با وجودی که مطالب آن یادداشت به هیچ وجه غیراخلاقی نبود، ولی فهمیدم نگهداشتن این نامه برای من مناسب نیست.

آیا در اطراف دیدگان خود پاسپانی گذاشته اید؟ آیا محدودیت ها و ظرفیت خود را می شناسید؟ آیا آنها را پذیرفته اید؟ در کمال حماقت نگویید: «با ایمان هر محدودیتی را نادیده می گیریم.» این حرف خود، حماقت نامحدود است. خدا هیچوقت تصمیمات احمقانه را محترم نمی شمارد.

برای خاموش کردن آتش شهوت آماده باشید

بر روی درهای بیشتر هتلها نقشه هایی نصب شده که همه خروجی های اتاقها و خروجی های هتل را نشان می دهند تا در موارد اضطراری نظیر آتش سوزی، مردم بتوانند در کمترین زمان خود را به هوای آزاد برسانند. در چند سال گذشته «آتش سوزی» های اخلاقی متعددی در کلیسا رخ داده که موجب کم اعتبار شدن انجیل گشته است. بیشتر این آتش سوزی ها برخاسته از جرقه کبریت شهوت درون بوده است. برای جلوگیری از آتش سوزی در اثر شهوت، می توانید گامهای عملی را زیر را بردارید:

مسیر خروج اضطراری را به خاطر بسپارید

در لحظه وقوع حادثه اضطراری شاید نور یا صدایی نباشد که شما را راهنمایی کند. با این وجود، اگر مسیر خروج را بلد باشید، می توانید به سویی خروجی ساختمان بدوید. سرعت داشتن خیلی مهم است. حتی لازم است اشیای گرانبها را جا بگذارید و جان بدر برید. آنچه اهمیت دارد این است که در هنگام یورش وسوسه، پا به فرار بگذارید. در مواقع اضطراری اشکالی ندارد که واکنش انسان قدری تند و بی رحمانه باشد.

اگر حس می کنید که وسوسه می شوید، آن قرار وسوسه انگیز را لغو کنید. آدرس ایمیل مذکور را از حافظه پایگاه داده های خود پاک نمایید. دیگر به سراغ چت اینترنتی که شایسته نیست نروید و خدمات تلویزیون کابلی خود را اگر کثافت به خانه تان می آورد، قطع کنید.

زمانی دفتر کار من دري شیشه ای داشت. اما برای رعایت خلوت شخصی کسی که از دفتر استفاده می کند، آن را رنگ کرده بودند. من از یکی از زیردستانم خواش کردم تمام رنگ روی شیشه را بترشد. هر از گاه پیش می آمد که من با یکی از اعضای مونث هیئت شبانی یا کادر کلیسا جلسه و گفتگو ترتیب می

دادم . اگر قرار بود مرا به كاري متهم كنند يا پشت سرميدگويي نمايند ، اعضاي هيئت شباني و ساير همكاران مي توانستند از من دفاع كنند چون آنها به راحتي قادر بودند هر آنچه را كه در دفتر من مي گذرد ، مشاهده كنند. در شيشه اي دفتر ، در واقع « در خروج اضطراري » من بود .

اگر در داغ است ، بازش نكنيد

ياد بگيريد كه تشخيص دهد چه رابطه اي خارج از اراده خداست و مي تواند منجر به بروز فاجعه شود . زماني كه در كالج كتاب مقدس در كاناد بودم ، يك دوره مقدماتي مباني آتش نشاني را گذراندم . مربي به ما مي گفت: « اول به در دست بزنيد ، بازش نكنيد . چون احتمالاً اتاق در شرف انفجار است ! » پيوسته بايد مراقب باشيم. درهايي كه تا ديروز ممكن بود عادي بوده باشند ، مي توانند امروز خيلي خطرناك شوند چون آتش شهوت در پشتشان شعله ور گرديده است. باز كردن چنين دري برابر است با يك دردسر بزرگ.

پله فرار يا نردبان آتش نشاني دم دست خود داشته باشيد

من و خانواده ام در يك خانه دو طبقه زندگي مي كنيم . هنگامي كه به اين خانه اسباب كشي كرديم ، من يك نريان آتش نشاني خريدم تا در هنگام حداثه يا آتش سوزي بتوانيم از نردبان خودمان را از اتاق خواب كه طبقه دوم است به حيط برسانيم . با همسر و پسرانم چندين بار آتش نشاني كرديم. البته براي بچه ها سرگرمي جالبي بود ولي من و تي خجالت مي كشيديم از پنجره اتاق خارج شده از نردبان پايين بيايم . اما همين تمرين آتش نشاني به ما حس ايمني خوبي داد . به راستي اين كار ارزش وقت گذاشتن را داشت .

به همين ترتيب ، اگر ايمني دلهيمان را بالا ببريم ، مي توانيم حياتمان را براي هميشه حفظ كنيم ! من همچوقت با جنس مخالف كه جزو بستگانم نيست ، يگذا تنها نمي مانم . البته اين دستور كتاب مقدس نيست ، ولي يك جور قاعده اخلاقي است كه من براي خود وضع کرده ام و مصرانه از آن تبعيت مي كنم . اين عمل متضمن امنيت است . در واقع همان پله فرار يا نردبان آتش نشاني من است . لزومي ندارد كه من اول شرايط را ارزيابي كنم كه آيا در اين مورد بخصوص اشكالي دارد يا فلان خانم در جايي تنها بمانم يا نمانم. بي درنگ و در همه حال از اين اصل خود پيروي مي كنم . پله فرار روحاني من ، بي اغراق ، بارها جانم را در شرايط گيج كننده حفظ کرده است.

زنگ خطر نصب كنيد كه عمل كند

آيا از سالم بودن تاتريهاي زنگ خطر خانه به هنگام آتش سوزي يا جمع شدن دود ، اطمينان داريد ؟ همانطور كه زنگ خطرهاي حساس دود را در خانه مورد بازبيني قرار مي دهيم بايد هر چند وقت يكبار زنگ خطرهاي روحاني خود را بازرسي كنيم . آيا وقتي همكاران ، همسر يا دوستان نزديك مسيحي تان علايم « دود » اخلاقي را در زندگي شما مي بينند ، زنگ خطر را به صدا در مي آورند ؟ به چه كساني اجازه داده ايد تا در صورت مشاهده (يا استشمام) دود در منش ، كردار يا روابط شما ، بهتان هشدار دهند؟ بيانيد خود را فروتن سازيم . بگذاريد زنگ خطر ، هروقت كه لازم است كار خودش را انجام دهد . دست روي دست نگذاريد منتظر حملات بعدي وسوسه نشينيد . وقتي آتش سوزي شروع مي شود ، ديگر براي سفارش دادن نردبان آتش نشاني يا ساختن پله فرار دير است . بايد از قبل آن را مهيا و در جاي مناسب نصب و در مواقع غير ضروري با آن بارها تمرين کرده باشيد . وقتي آتش به پا مي شود ، براي خريدن باتري نو براي زنگ خطر ديگر دير شده است.

زن من مي تواند در مورد هر يك از كارهاي كه انجام مي دهم از من سوال كند . او حق دارد بداند كه من در هر لحظه از زمان كجا و با چه كسي هستم . اخيرا پرايش تعريف كردم كه برادر عزيزي مرتكب عمل زنا شده است . او از من پرسيد : « مي شود از تو خواهش كنم كه هر وقت دچار سقوط اخلاقي مشابهي شدي ، خودت به من بگويي ؟ » به او گفتم : « بله ، به تو قول مي دهم . » مي دانستم كه اين حس پاسخگو بودن به همسر ، طريق خدا است براي استحكام بخشيدن به زندگيم در مسير صحيح – البته مادامي كه تصميم نگيرم به او دروغ بگويم . من با همسر عهده بسته ام كه حتي اگر در هتلي ، يك فيلم مستهجن ديدم يا با زني مكالمه نادرست يا عمل خلافي انجام دادم ، به او بگويم . با گذاشتن اين حد و مرزها در اطراف حريم زندگي و با ياري خدا خواهم توانست از گناه دوري جويم . تنها فكر كردن به اينكه بايد « گزارش » كار خطايي كه کرده ام را به ديگري بدهم به من قوت مي بخشد تا معيارهاي بالاي اخلاقي را رعايت نمايم.

با آتش به جنگ آتش برويد

وقتي جنگلي آتش مي گيرد و آتش نشانان نمي توانند آن را مهار كنند غالبا نوار جنگلي پيرامون كانون آتش را خودشان آتش مي زنند تا وقتي آتش به آن نوار رسيد ديگر چيزي براي سوختن باقي نمانده باشد ، بدین گونه آتش مهار مي شود .

آتش خدا مثل همان آتش مهار كننده اي است كه آتش نشانان براي كنترل دامه آتش به كار مي برند . آتش خدا شهوات نفساني را مي سوزاند و آنها را متوقف مي سازد . وقتي شهوات نفساني ما بسوزند ، آتش وسوسه خود به خود محدود مي شود ، منتها به شرط آنكه ما همه خواهشها و اميال خود را به مسيح بسپاريم .

شهوت گناهي انگل مانند است كه معمولا به گناه مي چسبد و از آن تغذيه مي كند. شهوت يعني دل سپردن به چيزي كه نبايد مال ما باشد . ناتان نبي داود را به خاطر طمع مورد توبيخ قرار داد، نه شهوت :

ناتان به داود گفت : « آن مرد تو هستي ، و يهوه خدای اسرانیل چنین می گوید : من تو را بر اسرانیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شانول رهایی دادم . خانه اقايت را به تو دادم و زنان آقاي تو را به اغوش تو ، و خاندانت اسرانیل و يهودا را به تو عطا كردم. و اگر اين كم مي بود ، چنين و چنان بر تو مزید می كردم . پس چرا كلام خداوند را خوار نموده ، در نظر وي عمل بد به جا آوردی و اورياي حتي را به شمشير زده ، زن او را براي خود به زني گرفتي ، و او را با شمشير بني عمون به قتل رسانيدي . پس حال شمشير از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اينكه مرا تحقير نموده ، زن اورياي حتي را گرفتي تا زن تو باشد » (دوم سموئیل ۱۲ : ۷-۱۰ ؛ تاکيد از نگارنده است) .

ضعف اصلي داود آن بود كه يگانه گوسفند مرد فقير را دزدید ، يعني آزمندانه زن شخص ديگري را از چنگش به در آورد . اين طمع بود كه زنا و قتل را با خود آورد . از نقطه مقابل قناعت است . دل آزمند نمي تواند بگويد : « من به اندازه كافي دارم . خداوند شكرتو. » نفوس طماع پيوسته نا آرام هستند . طمع يا جاه طلبی همه نوع نتایج شیطانی به بار می آورند .

زيرا هر جا حسد و جاه طلبی باشد ، آنجا آشوب و هرگونه كردار زشت نیز خواهد بود (يعقوب ۳ : ۱۶)

اگر از اصولي كه در اين فصل بدانها پرداختيم ، پيروي كنيد ، ديگر نگران اين نخواهيد بود كه با تجاوز از حدود خود مرتكب گناه شويد. اگر حد و مرزتان سرجايش باشد ، اين نتايج عايدتان خواهد گرديد :

- آزادي بيشتري . وقتي با اتومبيل مسافرت مي كنيد ، هر چه به علايم راهنمايي توجه بيشتري و از آنها اطاعت كنيد ، سفر راحتتر و بي خطرتر خواهد داشت . اگر به جاي راندن بر روي جاده ، از مسيري كه پر از چاله است يا از وسط يك مزرعه يا پياده رو اتومبيل برانيد ، مسلما مشكلات زايدي به بار خواهد آمد و اخراش هم پليس شما را دستگير و جریمه خواهد كرد ! اگر به راندن در جاده پاسخگويي و مسئوليت پذيري ادامه دهيد و از گودالهاي گناه دوري كنيد ، خيلي سريعتر به مقصد خواهيد رسيد و تازه در طول مسافرت هم ايمن خواهيد بود .
- شادمانی بیشتر . وقتي بار تلاش براي يافتن راههاي پرهيجان براي رسيدن به موفقيت هاي زودگذر از روي دوشهايتان برداشته شود ، روحتان بر بالهاي شادمانی اوج خواهد گرفت . تعيين حد و مرز شما را قادر مي سازد تا آرام و پيوسته و يکناخت پيش برويد و از اين كار احساس خوشي و افتخار نماييد .
- نیروی بیشتر . حد و مرز هر چيز را در جايي كه بدان تعلق دارد ، نه مي دارد . اگر دور حياط خود پرچيني درست كنيد ، بزهاي همسايه وارد نمي شوند و گلهايتان را نمي خورند . اگر دور گودال ديواري كشيده شود ، در تاريخي شب كسي در آن نمي افتد . با تعيين حد و مرز سرانجام به مسيحيان ثابت قدم و استواري تبديل خواهيد شد ! ديگر هيچ چيز قادر به مغلوب ساختن شما

نخواهد بود . حد مرز شما را در زیستن مطابق وعده اول یوحنا ۲ : ۷ یاری می کند : « دنیا و هوسهای آن در گذر است ، اما آن که خواست خدا را به جا می آورد ، تا ابد باقی می ماند . »

دعای توبه

خداوند عزیزم ، من از همه افکار نگاه ها و سخنان شهوت آلود ، ناپاک و غیر اخلاقی ام توبه می کنم . از مشکل ریشه ای از دست می کشم ! نقاب از طمعی که در دلم مخفی شده بر می دارم و به هر کردار ، گفتار و اندیشه ای که با انگیزه طمع داشته ام ، اعتراف می کنم . اعلان می کنم که به آنچه تو به من داده ای قانعم . ترجیح می دهم با خویشتن داری و تحت هدایت روح القدس زندگی کنم . قول می دهم همواره تعدادی از افراد دیندار را پیرامون خود داشته باشم تا در صورت لزوم مرا اصلاح نمایند .

لطفان کمک کن تا حد و مرز اخلاقی درستی پیرامون خود ایجاد کنم . به فیض تو متکی هستم . در کمال صداقت به پیش می روم . سپاسگزارم که عیسی پارسایی من شده است . آمین

فصل نهم

گناه سلیمان : حواس پرتی های مرگبار

یک روز صبح زود در حوالی منزل ما تصادفی روی داد . یک کارگر ساختمانی جوان سوار بر کامیون خود به سوی محل کارش رهسپار بوده که ناگهان کلاهش کف کامیون می افتد . او دولا می شود تا کلاه را بردارد ولی در این هنگام ناخواسته فرمان کامیون را نیز می چرخاند و کامیون از مسیر خود خارج شده شاخ به شاخ به سوی کامیون دیگری که از روبرو می آمده می رود و هر دو به هم می خورند و راننده سر به هوا در جا می میرد .

وقتی این مطلب را در روزنامه خواندم ، با خودم اندیشیدم که زندگی عجب نامرد و بی انصاف است . مرد بیچاره نه مشروب خورده بود نه سعی کرده بود از روی قصد خلاقی بکند ؛ نه از قانون سرپیچی کرده بود و نه خواسته بود برای کسی دردسر بیافریند و تنها به خاطر یک لحظه غفلت و حواس پرتی کشته شد .

با این حال ، مخاطره آمیزتر از حواس پرتی های در حین رانندگی ، غفلتهایی است که در بدن مسیح به وقوع می پیوندد . گاهی ما دچار عادت حواس پرتی روحانی می شویم . حتماً آن راننده بیچاره بارها اتفاق افتاده که در حین رانندگی حواسش به چیز دیگری پرت شود ولی اتفاق خبری نمی کند . حواس پرتی هنگام رانندگی اشکال گوناگون داشته که هر بار به قول معروف به خیر گذشته ولی یکبار برای همیشه جان او را گرفت .

برهم زدن تمرکز

حواس پرتی در میان رانندگان ، یک معضل بزرگ در ایالات متحده است . اخیراً کمپانی نفتی شل بروشوری تمام رنگی با عنوان « حواس پرتی های مرگبار » منتشر ساخته است . در این بروشور آمده :

حواس پرتی در همه جا هست ... حواس پرتی اصلاً چیست ؟ هر آنچه که دستان شما را مشغول کند ، توجه و نگاه شما را به خود جلب نماید و از رانندگی غافل سازد ، حواس پرتی است . می تواند ، تابلوهای بزرگ تبلیغاتی باشد ، یا سرنشینان اتومبیل خودتان ، و یا اتفاقی که در بیرون از ماشین در حال رخ

دادن است ، و یا حتی کوششتان برای تعیین سرعت برف پاک کن شیشه جلوی اتومبیلتان .

خواندن این بروشور مرا نسبت به جدی بودن خطر حواس پرتی بیدار کرد. حتی عوض کردن موج رادیو یا صحبت کردن با تلفن همراه می تواند حواس راننده را پرت کند . این هشدار در مورد رانندگی روحانی نیز صادق است . حواس پرتی های روحانی هم می توانند مرگبار و حتی مرگبارتر از حواس پرتی های رانندگی باشند . چون زندگی روحانی انسان را به خطر می افکنند . زندگی سلیمان پادشاه بهترین نمونه برای خطر حواس پرتی است:

و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه ، خدایش کامل نبود (اول پادشاهان ۱۱ : ۴)

سلیمان حواس پرتی های روحانی مرگباری را تجربه کرد . این حواس پرتی ها هنگامی آغاز شد که او جوان و از نظر جسمانی نیرومند و در خدمت خدا بود و پادشاهی اش در اوج اقتدار قرار داشت . زمانی که او پادشاه جوانی بود مسح خدا بر زندگیش قوی بود . حکمت خدا چنان واضح با او بود که مردم از اطراف و اکناف دنیا برای آموختن به نزدش می آمدند . او نه تنها پادشاه بلکه آموزگار حکمت بود . خدا به او توان و پتانسیل بالایی بخشیده بود ، زیرا با حکمت الهی باورنکردنی مجهز شده بود.

سلیمان با خداوند دوبار ملاقات داشت . خدا به او مکاشفه الهی ، حکمت و ثروت بخشیده بود . او به طور شگفت آوری در زندگی کامیاب بود ، ولی چون توجهش از خدا منحرف شد ، در نهایت کارش به سقوط روحانی انجامید.

شیطان نه تنها از طریق گناه ، بلکه به واسطه حواس پرتی می تواند زندگی مسیحیان را تباه سازد . وقتی حواس ما پرت شود ، دیگر نمی توانیم روی آن چیزی که خدا ما را برای انجامش فراخوانده تمرکز کنیم . اگر این فرایند حواس پرتی ادامه پیدا کند ، انسان فرسوده و خسته می شود . حواس پرتی توان بسیاری از خادمین خدا را به تحلیل می برد شاید در آغاز کار آنقدر بی اهمیت باشد که اصلاً متوجهش نشویم ، ولی در آخر کار می تواند ما را از پا در آورد .

به هشدار در مورد خطر حواس پرتی توجه کنید . اگر به این هشدار توجه کنیم حفاظت و قدرت خدا در زندگی در اختیارمان است .

گامهایی به سوی حواس پرتی

برای پرهیز از حواس پرتی چراغهای هشدار دهنده ای هست که باید به آنها توجه کنیم . موضوع حواس پرتی را از زندگی سلیمان پی می گیریم و جلو می رویم .

سلیمان به زنانه وابستگی پیدا کرد که بت پرست بودند

آنچه که حواس سلیمان را پرت و او را از راه اصلی منحرف کرد ، کششی شهوانی و عاطفی بود . شیطان از راه احساسات طبیعی و عادی که خدا در درون هر فرد نسبت به جنس مخالف گذاشته ، به او حمله ور شد . عشق و کشش به سمت جنس مخالف و میل به ازدواج چیزهایی هستند که خدا در دلهای ما انسانها نهاده، ولی همین چیزها حواس سلیمان را پرت کرد .

سلیمان اسیر احساساتش بود کلام خدا در این باره می گوید :

و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون ، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حیتان دوست می داشت . از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیایید و ایشان به شما در نیایند ، مبدا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند .

و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد . و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زناش دل او را برگردانیدند (اول پادشاهان ۱۱ : ۱-۳)

خیلی ها فکر می کنند که مشکل سلیمان زنا کاری بود ، در صودرتی که اینطور نیست . موضوع ژرفتر از اینهاست . او مرتکب نهایت بی وفایی به خدا – یعنی بت پرستی – شد . او برای جلب خشنودی زنان بیگانه اش به پیروی از خدایان بیگانه پرداخت . به عقیده من مهمترین موضوعی که مردم هنگام خواندن آیات بالا فراموش می کنند، همین است . شاید باخود فکر می کنند ، سلیمان چه ربطی به من دارد ؛ من که نه حرمسرا دارم و نه چند زنه هستم. ولی همه ما ، یا دست کم اکثریت ما در معرض خطر آرز ، شهوت و امیال درونی هستیم که همه اینها نخست با غفلت از دستور العمل های ویژه ای که خدا به ما داده ، آغاز می شوند.

اخیرا یکی از ایمانداران اهل اروپا به من می گفت که اینترنت باعث شده حواس وی از انجام امور خدا منحرف گردد. وی از طریق اینترنت با زنی که سابقا دوست دخترش بوده تماس برقرار می کند و به این تماسها ادامه می دهد. در این کار ظاهرا هیچ اشکالی وجود نداشت . آنان جسته و گریخته با هم چت می کردند . اما پس از گذشت چند هفته ، مرد احساس می کند که گلویش پیش دوست دختر سابقش گیر کرده. او به من می گفت: « حالا به جایی رسیده ام که او را حتی از همسر هم بیشتر دوست دارم». او پاك قافیه را باخته بود.

بعد از اینکه با هم درباره این موضوع دعا کردیم ، به او متذکر شدم که من این دلبستگی را يك درگیری عاطفی ساده نمی دانم . من نفوذ شیطان را برای نابود کردن خدمتی که او در آن هنگام مشغول انجامش بود، احساس می کردم . از او پرسیدم : « آیا می دانی که اینجا فقط احساسات خالی در میان نیست ؟ جادوگرانی برضد تو در کارند تا پیوند زناشویی ات را تباه کنند.» در ادامه به او چنین اندرز دادم: « در این باره احساس جرم و تقصیر نکن چون این هیچ کمکی به تو نخواهد کرد. این رابطه را به خداوند بسپار . بدان که اکنون درگیر جنگ روحانی شده ای.» او هم بر طبق آنچه با هم دعا کرده بودیم ، عمل کرد.

بسیاری از مسیحیان درگیر گرفتاریهای عاطفی هستند که به راحتی می توانند از شرش خلاص شوند . خیلی از آدمهایی که نه اشخاص بدی هستند و نه عصیانگر ، به آسانی درگیر روابطی می شوند که خارج از اراده خداست . من در ترس خداوند به شما می گویم که اگر درگیر دوستی یا رابطه ای هستید که می دانید خارج از اراده خداست ، باید همین امروز این رابطه را به خدا بسپارید .

شاید از لحاظ عاطفی خود را چنان وابسته به این رابطه احساس کنید که فکر کنید اگر این رابطه را قطع کنید ، دچار از هم پاشیدگی عاطفی خواهید شد و یا حتی خواهید مرد . ولی من به شما اطمینان می دهم که خداوند قدرت و اختیار کافی را برای رها شدن از چیزهایی که باعث حواس پرتی و انحراف فکرتان می شود، به شما عطا خواهد کرد . اگر رابطه و ملاقاتهای شما با دیگران شما را از امور خدا منحرف می کند و دور می سازد، باید این رابطه را عوض کنید . اگر متوجه شده اید که هر روز از روز قبل و هر هفته از هفته پیش ، به کار خدا بی علاقه تر می شوید و نسبت به علایق مغشوش دیگر اشتیاق بیشتری احساس می کنید، باید همین امروز آن رابطه را به خداوند بسپارید ! وقتی به روابطی که مانع نزدیکی شدنتان به خدا می شوند ، پشت پا بزنید ، او به طرزی معجزه آسا آن رهایی از اسارتی را که لازم دارید به شما خواهد داد.

اگر پرت شده یا گذاشته اید روحتان درگیر یا مجذوب رابطه ای عاطفی شود که خارج از اراده خدا است ، امروز همان روزی است که سردرگمی خویش را به خداوند بسپارید . اگر با ایمان قدم اول را بردارید ، خدا کمکتان خواهد کرد تا خلاص شوید. این گام نخست را با گفتن این کلمات در قالب دعا ، بردارید :

ای خداوند ، من این رابطه را به حضور تو می آورم . می خواهم قلبم را آزاد کنی . من به قوت خودم نمی توانم به طور کامل این رابطه را قطع کنم ، ولی با قوت و نیروی تو در زندگیم خواهم توانست

تنها چیزی که خداوند از ما می خواهد ، تسلیم کامل به اوست . آن وقت او قوت کافی برای رهایی از هر اسارتی را خواهد داد. برای شما چنین مقدر شده که از لحاظ عاطفی آزاد باشید.

سلیمان مغلوب بت پرستی شد

پیرامون «گناهان جوانی ما» هشدار و اخطار بسیار وجود دارد. اما من می‌خواهم برای لحظه‌ای هم که شده درباره گناهان کهنسال به آنانی که می‌انسانند، هشدار بدهم. من خادمان و ایمانداران زیادی را می‌شناسم که اول خوب بودند ولی در سالهای بعد پرخاشگر، تلخ، نامطبوع یا بی‌عفت شدند. این افراد رفته رفته اشتیاقی را که در جوانی به خدا داشتند، از دست داده‌اند.

من خادمی را در آرژانتین می‌شناختم که چند سال پیش از مرگش، تمام فکر و ذکرش آزار دادن ایمانداران شده بود. او در مورد یکی از خادمان خداوند نامه‌ای می‌نوشت و به سایر خادمان در سراسر کشور می‌فرستاد و خادمان را رو در روی یکدیگر قرار می‌داد و به جان هم می‌انداخت.

من مراقب روند این کار بودم و حواسم را جمع کرده بودم تا در دام نیفتم. شاید بهتر می‌بود که او هم مثل حزقیای پادشاه در سنین جوانی می‌مرد. پیش از آنکه در سنین پیری برای همیشه از خود شهادتی بد برجای بگذارد - (نگ به دوم پادشاهان بابهای ۱۸ - ۱۹). دعایی که من همیشه به حضور خداوند می‌کنم این است: «خداوندا، یا اجازه بده تو را جلال دهم یا مرا از این دنیا ببر، نگذار وجود من برای دیگران سنگ لغزش شود یا نام تو را بی‌اعتبار سازد». البته، اگر خدا قصد تاخیر در بردن من داشته باشد، بدم نمی‌آید زیاد عمر کنم. ولی می‌خواهم تا هنگامی که در پیشگاه خدا حاضر می‌شوم، نسبت به روح القدس حساس باشم و قلبم مملو از اشتیاق به خدا و محبت به همسایگانم باشد.

من یقین دارم که دلیل پرخاشگر شدن آدمها در سنین بالا این است که ایشان به قانون زدگی و خرده گیری و عیب جویی اجازه می‌دهند تا در قلبشان ریشه بدوانند. این ریشه‌ها هیچوقت از زمین دل آنها کنده نمی‌شود. به تدریج که سن این افراد بالا می‌رود، آنقدر خسته و فرسوده و پریشان می‌شوند که بر اطرافیان و دیگران تاثیر منفی می‌گذارند. بعضی چیزها هستند که اگر به موقع اصلاح نشوند، وضع بدتر می‌شود و ریشه کن کردن ریشه علفهای هرز از قلب در سنین جوانی یکی از همین اصلاحات است.

چند وقت پیش، خانواده‌ای که از دوستان ما هستند طبق معمول هر شب به رختخواب رفته بودند که بخوابند. غافل از اینکه وقتی در خوابند گاز منواکسید کربن در خانه‌شان نشسته و همه جا را پر ساخته است. خوشبختانه یکی از اعضای خانواده در اثر صدایی به موقع از خواب بیدار می‌شود و با آخرین رمقی که در تنش باقی مانده بوده، بقیه اعضای خانواده را کشان کشان از خانه خارج می‌کند و همه را نجات می‌دهد. چقدر تاسف انگیز است که بعضی مسیحیان حتی متوجه این واقعیت نیستند که در معرض چنین خطر روحانی - گناه - قرار دارند. گناه هم مثل گاز منواکسید کربن خطرناک است و آرام آرام وارد می‌شود. من این مطلب را در کتاب دیگرم «آتش قدوسیت خدا» به طور کامل تر توضیح داده‌ام (نگ به فصل «پویایی وسوسه»).

سلیمان سالیان سال در زندگیش به ریشه‌های بت پرستی اجازه رویش و رشد داده بود، تا اینکه در سنین کهولت مغلوب آن شد. ریشه‌های شهوت پرستی، قانون زدگی و عیب جویی هم ممکن است سالها با بی‌توجهی از جانب ما روبرو شوند. این گناهان مثل گاز خطرناک و غیرقابل رویت می‌توانند در زندگی هرکس وارد شوند، بدون اینکه آن شخص از وجودشان آگاهی داشته باشد. لازم است به طور پیوسته دلهایمان را تفتیش و بررسی کنیم و از روح القدس بخواهیم به ما قوه تشخیص عطا کند تا گناهان مخفی را در زندگیمان پیدا نماییم. ما نیازمند این هستیم که فراتر از فهرست موارد غلط نیز که در زندگی خود داریم و از آنها آگاهی، خود را پاکسازی کنیم. ما به پاکسازی‌ای نیاز داریم که عیسی با تقدس خود به زندگیمان بیاورد.

سلیمان در اطاعت ناقص خیره شده بود

سلیمان خداوند را کامل و به تمامی دل پیروی نمی‌کرد. پیروی از خداوند نسبی و ناقص بود.

پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود (اول پادشاهان ۱۱: ۵ - ۶)

من هم چنین وضعی داشتم . تا آن زمانی که خداوند در سال ۱۹۹۷ مرا با آتش قدوسیت خود تعمید داد ، من هم با تمام توان و وجودم سعی می کردم او را پیروی کنم . ولی نتیجه تمام توان من چیزی نبود جز اطاعت ناقص . آنگونه زندگی می کردم که یاد گرفته بودم زندگی کنم ، و همه چیز را با خط کش و معیار خودم می سنجیدم . فکر می کردم آنچه انجام میدهم ، بهترین است . اما وقتی در درونم به مکاشفه ای از قدوسیت عیسی دست یافتم ، فهمیدم که خداوند مرا فراخوانده تا به طور کامل پاک و وقف شده باشم . خداوند حتی وجود ۲ درصد ناپاکی را در فکر جایز ندانست . دعوت خدا برای همه ایمانداران است . او می خواهد دل‌های ما کاملاً پاک و کاملاً وقف اراده او باشد.

سلیمان از عطایای خود هم برای خدا استفاده کرد و هم برای شیطان
خدا به سلیمان عطایای چون حکمت ، مدیریت و استعداد در ساخت و ساز بخشیده بود . او می توانست قوم خدا را رهبری کند . می توانست به آنان انگیزه بدهد . می توانست برای انجام کارهای بزرگ همه منابع لازم را گرد آورد . اما او همین عطایایی که برای ساختن معبد خدای واقعی به کار برده بود ، صرف ساختن بت‌کده‌هایی برای خدایان بیگانه نیز نمود.

آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است ، مکانی بلند به جهت کموش
که رجس موآبیان است ، و به جهت مولک ، رجس بنی عمون بنا کرد . و
همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می
سوزانیدند و قربانی می گذرانیدند، عمل نمود (اول پادشاهان ۱۱ : ۷ - ۸) .

وقتی دچار حواس پرتی و انحراف شویم ، دشمن عطایا و استعدادهایی ما را غصب می کند . وقتی اسیر
یک درگیری عاطفی می شویم ، دیر یا زود ، چه بخواهیم و چه نخواهیم ، به جای خدا برای شیطان چیزهایی
خواهیم ساخت . خدا حاضر است تا به ما کمک کند؛ او می خواهد که اندیشه‌ها و انگیزه‌های درونی ما را
پاک سازد ، ولی باید بدانیم که انحراف از مسیر اصلی خیلی خطرناک است . چقدر غم انگیز است . همان
مردی که خدا برای ساختن معبد خود در اورشلیم به کار برد ، بعدها پایگاهی برای نیروهای شیطانی ساخت
تا از آنجا کنترل خود را بر اسرائیل اعمال نمایند!

سلیمان حتی با وجودی که دیگر مسح را از دست داده بود ، باز با موفقیت نسبی به زندگی خود ادامه
داد . چرا سلیمان هنوز موفق بود ؟ این خیلی حیرت انگیز است . امروزه کسانی هستند که کارهایی انجام
می دهند که باعث می شود شخصیت خود را از دست بدهند و یا حتی تبدیل به افرادی بی بند و بار و غیر
اخلاقی شوند ، با این وجود هنوز می توانند « خدا را خدمت کنند » و با موفقیت دست به کارهایی هم بزنند ،
چگونه چنین چیزی ممکن است ؟

خود کتاب مقدس به ما کمک می کند که بفهمیم چرا سلیمان می توانست هنوز موفق باشد . چنین
می خوانیم :

پس اخیا جامه تازه ای را که در برداشت گرفته آن را به دوازده قسمت پاره
کرد . و به یربعام گفت : « ده قسمت برای خود بگیر ؛ زیرا که یهوه خدای
اسرائیل چنین می گوید ، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می کنم و ده
سبط به تو می دهم . و به خاطر بنده من ، داود به خاطر اورشلیم ، شهری که
از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام ، یک سبط از آن او خواهد بود » (اول
پادشاهان ۱۱ : ۳۰ - ۳۲) .

سلیمان دیگر مبارک نبود ، بلکه هنوز تحت برکت پدرش قرار داشت . او هنوز از مزایای کوتاه مدت
مسحی عاریه ای برخوردار بود.

مادامي كه دوره پادشاهي وي به پايان نرسيد، عواقب فاجعه بار انحراف و حواس پرتي هابش هويدا نشد. گاهي اوقات ما عواقب و نتايج كارهاي دنياوي اي كه انجام مي دهيم بي درنگ مشاهده نمي كنيم ، بلكه ممكن است دود آن به چشم نسل بعد از خودمان برود. اگر توبه نكنيم ، بايد روزي آنچه را كاشته ايم با اشكها درو نماييم . گناه ما پيامدهايي به همراه خواهد داشت . كلام خدا صراحتا مي گويد : « بدانيد كه گناه شما ، شما را در خواهد گرفت » (اعداد ۳۲ : ۲۳)

من هميشه به خودم يادآوري مي كنم كه هر آنچه با چشمان خودم مي كنم ، روزي بر چشمان فرزندانم تاثير خواهد گذارد . اين اصل مرا از چشم چراني باز مي دارد و كمكم مي كند تا چشمانم را پاك نگه دارم . امروزه افتادن در كام شهوت ، خيلي آسان شده است ؛ پورنوگرافي بدون اينكه پولتي در ازايش داده باشيم ، وارد خانه هاي ما شده است . به همين خاطر يادآوري هر روزه من به خودم در مورد تاثير گناهانم بر زندگي فرزندانم ، اينقدر اهميت دارد . اگر افكارم مغشوش و حواسم پرت باشد و از نظر خدا فكرهاي ناپاك ، ممكن است تاثيرش را در زندگي زناشويي خودم و نيز در فرزندانم ببينم . شايد در خانواده ام تنش بروز كند و حتي خانواده با فشاري از جانب شرير روبرو شود . من نمي خواهم روزنه اي براي ورود اين فشار به زندگي خانوادگي ام بگشايم و مطمئنم كه شما هم دوست نداريد چنين اتفاقي در خانه تان بيفتد . از اين روست كه بايد مراقب پاكي افكارمان باشيم .

مواظب اصل زناي احساساي (عاطفي) باشيد . اين زنا هنگامي روي مي دهد كه مرد يا زني بگويد : « كاش مي توانستم با شخصي ديگر ازدواج كنم . » وقتي شخصي حسرت داشتن همسر فرد ديگري را مي كشد، در احساس خود مرتكب زنا شده است . حتي اگر هرگز هيچ رابطه اي ميانشان نبوده و يا در اين باره گفتگويي هم رد و بدل نشده باشد، اگر انديشيدن به اين موضوع موجب سردرگمي فرد را فراهم كند و از فكر كردن به آن لذت ببرد ، او نسبت به همسر خود مرتكب خيانت شده است .

ما در طول هفته باصدها وسوسه روبرو هستيم . وسوسه مرتبا مي آيد و نمي شود جلويش را گرفت، ولي اگر براي خدا اشتياق شديدي داشته باشيم ، ديگر لزومي ندارد به هر فكري اجازه انحراف در جهت غلط بدهيم . من تعميد آتشي را كه يافته ام به هيچ قيمتي نمي دهم و با هيچ چيز ديگري عوض نمي كنم . با اين حال ، به شما مي گويم كه هيچ تعميد يا ملاقات يا داشتن تجربه اي با خدا وجود ندارد كه انسان را از قرار گرفتن در معرض وسوسه در امان نگاه دارد . مادامي كه اينجا روي كره خاكي زندگي مي كنيم ، وسوسه خواهيم شد.

اما از سوي ديگر به شما مي گويم كه با پرورش دادن انضباط روحاني و مسح شدن ، مي توانيد بر خود عيسي مسيح متمرکز بمانيد و با طيب خاطر و بي درنگ توبه كنيد . اگر چنين انضباطي داشته باشيد ، سقوط نخواهيد كرد. واقعي بوده — در فرودگاه ، در هواپيما، هر جا — كه متوجه شده ام بيش از اندازه لازم روي موضوعي ناخداپسندانه متمرکز شده ام. يك ثانيه ايرادي ندارد ؛ من اسم آن را وسوسه مي گذارم . اما اگر شد دو ... سه ... ده ... يا پانزده ثانيه ، ديگر وسوسه نيست! از اين رو هر جا كه باشم ، همانجا زانو مي زنم و توبه مي كنم. به خدا مي گويم : « خدایا ، من براي مدت پانزده ثانيه به تو خيانت كردم . مرا ببخش و پاك بساز . »

شايد فكر كنيد كه يوغ انضباط روحاني براي تان غيرقابل تحمل است . ولي دوستان عزيزم ، آنچه تحملش براي ما ناممكن است بار كشنده اي به نام آميزه تقدس و گناه است — اين آميزه به راستي مثل زهر مرگ آور است . سليمان براي موفقيت ساخته شده بود، ولي سرانجامش فاجعه بار شد . او سلطنتش را با مسح الهي آغاز كرد . او حتي دوبار با خداوند ملاقات كرد و بدین وسيله متبرك گرديد (اول پادشاهان ۱۱ : ۹) . خداونده او وعده هايي هم داده بود ولي چون او از راه صحيح منحرف شد ، خدا آن وعده ها را لغو نمود.

پس خداوند به سليمان گفت : چونكه اين عمل را نموده و عهد و فرايض مرا كه به تو امر فرمودم نگاه نداشته اي ، البته سلطنت را از تو پاره کرده آن را به بنده ات خواهم داد » (اول پادشاهان ۱۱ : ۱۱)

با اینکه در دوران فرمانروایی وی در اسرائیل صلح برقرار بود ، خدا در زمان حیات وی دشمنانی بر ضد اسرائیل برخیزانید. پیروزیهای نسل قبل برای نسل بعد به شکست و مصیبت بدل شد. وقتی حواس ما پرت و از مسیر اصلی منحرف می شویم ، شیطان از نو سازماندهی می کند . وسوسه های پیشین با قوت بیشتری بازمی گردند. وقتی دلهایمان را با اراده خداوند و قوت روح القدس پر نمی سازیم و می گذاریم خالی بماند ، دیوها رفته چند تا بدتر از خود را به همراه می آورند و وسوسه نیرومندتر از دفعه اول بر ما فشار خواهد آورد. می آید تا توی دل ما را خالی کند و از درون نابود سازد.

حواس پرتی هایی که باید از آنها پرهیز نمود

بیانید حواس پرتی ها یا انحرافات را که باید از آنها دوری بجویم از نزدیک و با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم . نگذارید هیچیک از این چیزها تمرکزتان را از وقف و سرسپردگی به مسیح به هم بزنند.

حواس پرتی ناشی از مصرف گرایی

همانطور که پیشتر گفتم ، هنگامی که در جنوب آرژانتین بودم ، در کلیسایی موعظه کردم که در آن اعضا روزه ای عجیب گرفته بودند – روزه کارتهای اعتباری ! خیلی ها شهادت می دادند که از وقتی که از کارتهای اعتباری استفاده نمی کنند ، از بدهی و قسط آزاد شده اند . این کار خود جوش روح القدس حواس پرتی ناشی از مصرف گرایی را که با خود خرید کردن ناخواسته و بی اختیار آورده بود، از بین برد.

« هیاهو» ی رسانه ها

هر رسانه ای که در پیرامونتان سر صدا می کند ، خاموش کنید تا « در سکوت صدای آرام خدا را بشنوید.» هر صدایی که پیوسته از طریق گوشه‌ایتان وارد مغز می شود می تواند حواس شما را از شنیدن آواز خدا که از اعماق روحتان برمی خیزد ، پرت نماید – حتی اگر این صداها ، سرو صداها « مسیحی » باشند. نگذارید « هیاهو » ی رسانه ها جایگزین مصاحبت با خدا شود .

کار کردن با بی میلی برای خدا

کلام خدا به ما چنین پند می دهد : « هر کاری را از دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می کنید، نه برای انسان » (کولسیان ۳ : ۲۳) . با بی صبری و عدم علاقه به کارهای خدا ، باعث حواس پرتی خود نشوید. برای خدا با تمام وجود و از ته دل کار کنید .

مخالفت همیشگی با دید و اهداف کلیسا

اگر همیشه روشهای کلیسایتان را به باد انتقاد می گیرید یا سعی می کنید آن را کامل یا اصلاح نمایید ، دچار انحراف می شوید . بیلی گراهام گفته : « اگر توانستید کلیسایی کامل پیدا کنید ، هرگز به آن ملحق نشوید ، چون حتماً آن را خراب خواهید کرد ! » عمل کردن بر ضد بدن مسیح ، کاری زیان بخش است ؛ با بدن خداوند همکاری کنید.

نداشتن هیچ هدفی در زندگی

از هم اکنون تصمیم بگیرید تا برای زندگی و خانواده تان چند هدف خداپسندانه تعیین نمایید . اگر اهدافی که باری زندگی خود و خانواده تان در نظر گرفته اید، با اراده خدا هم راستا باشند ، او بسیاری از هدفهای شما را محترم خواهد شمرد و برای رسیدن به آنها یاریتان خواهد نمود . اگر هدف نداشته باشید ، به سادگی از مسیر منحرف خواهید شد .

وجود شهوات و امیال غیراخلاقی در زندگی

کتاب مقدس نه فقط ارتکاب علنی زنا و فجور ، بلکه حتی هر نوع ناپاکی ذهنی را محکوم می کند . هر نوع خیال پردازی شهوانی خارج از اراده خداست . عیسی در این مورد خیلی بی پرده سخن گفته است . اگر مردی به زنی نظر شهوت آلود بیندازد ، در دل خود با او مرتکب زنا شده است .

انتظار قدردانی داشتن

با انتظار مورد قدردانی و احترام قرار گرفتن از کار خدا منحرف نشوید، چون شاید هیچوقت زمان آن فرا نرسد. حتی اگر دیگران متوجه زحمات و تلاشهای شما نشوند ، آیا باز حاضرید برای خداوند کار و به او خدمت نمایید ؟

ویژگی های کسی که حواسش پرت نیست

آن خادم خدا که از گناه حواس پرتی دوری می کند ، جهت را به روشنی تشخیص می دهد، در اینجا به ذکر ویژگی این گونه افراد می پردازیم.

- آنان پیوسته مشتاق این هستند که به شباهت عیسی درآیند
- برای جانهای گمشده اشتیاقی خاص دارند.
- آدمهای قابل اعتمادند ، چون توانایی ماندن در مسیر درست را دارند .
- به کل بدن مسیح عشق می ورزند.
- خدمتشان به خدا ، خدمتی اثربخش است.
- يك جور حس بزرگ منشی دارند – حتی هنگامی که مشغول انجام کار كوچك برای خدا هستند.

آیا این ویژگی ها در شما هست ؟ آیا نسبت به قوم خدا عشقی مقدس دارید ؟ در مورد گمشدگان چطور ؟ آیا دعاهاي شما به جاي اينكه مردم را متفرق كند ، متحد مي سازد ؟ آیا پیرامون خدمت به خدا حس خوبی دارید، خواه این خدمت در نظر مردم بزرگ و با اهمیت باشد و خواه كوچك و كم اهمیت ؟

عیسی، خود نمونه ماست . او مردی پایبند به قول خود بود و هدفی روشن در پیش داشت. در لوقا ۹ : ۵۱ چنین می خوانیم : « چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد.» او حتی نگذاشت شاگردانش حواسش را از مقصود منحرف سازند . او « به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد» (عبرانیان ۱۲ : ۲). عیسی اهداف بلندی داشت، يك ایده آل والا برای نسل بشر . او به خاطر این آرمان ، حاضر شد متحمل مرگی خفت بار شود.

ما در عصری به سر می بریم که خداوند از ما می خواهد ریشه بدوانیم و از لحاظ روحانی پا بگیریم . با حواس پرتی و انحراف از هدف نمی توان به سلوك مسیحی ادامه داد . از سلیمان و زندگیش این درس را می گیریم که حتی مردان و زنان بزرگ خدا هم که در گذشته برای او شاهکارها کرده اند – ممکن است در اثر حواس پرتی و انحراف از میدان به در شوند . باید نگاهمان را از جایزه ای که برایمان در نظر گرفته شده برنگیریم و در مسیر رسیدن به مقصود ، به چپ و راست منحرف نشویم .

دعای توبه

پدر ، متشکرم که با کلمات به من هشدار می دهی . همین حالا به من آزادی الهی عطا کن تا هر رابطه ای که خارج از راده تو با کسی دیگر دارم ، قطع کنم . کمک کن تا بر هر میل و خواسته ای که از تو نیست فایق آیم .

خدا بسیار رحیم ، اکنو بیا و حضورت را برایم ملموس بساز . فرشتگانت را به یاریم بفرست . یوغ گناه را در هم بشکن . یوغ را در هم بشکن . باشد که به قدرت تو هر اعتیادی علاج شود؛ باشد که هر عادت ناپسند ترك گردد . خداوندا ، بیا و مرا از حواس پرتی های خود مهلك رها ساز باشد که من هر روزه در زندگیم اراده تو را به جاي آوردم. به نام عیسی مسیح آمین

حواس پرتی های خود را به خداوند واگذارید. حسد را کنار بگذارید خداوند چشمانتان را لمس کند . اگر خانواده در آستانه سقوط و از هم پاشی است ، امروز با اطمینان به نزد عیسی بیایید انحراف عدم تعهد ، شما را نابود خواهد کرد. بی ارادگی و عدم تصمیم گیری شما را از اراده خدا منحرف و پرت خواهد ساخت .

عیسی جذب کننده است نه دفع کننده . از هر اسارت عاطفی که شما را از عیسی دور می سازد ، دست بکشید . در زندگی تان بر او و بر اراده اش متمرکز بمانید.

فصل دهم

گناه یونس : خدا را با بی میلی خدمت کردن

روزي میسیونري در مرخصي به سر می برد که در برابر حضار در جلسه کلیسایي ایستاد تا در مورد دعوتی که برای آن خوانده شده و محل ماموریت مسیحی اش سخن بگوید . اما پیش از او ، همسرش بالای سکو رفت و رشته سخن را به دست گرفت ، او پشت منبر ایستاد و شروع کرد به صحبت کردن در این باره که چقدر جدایی از خانواده و زادگاهش و زندگی کردن در سرزمینی دور دست برایش دشوار بوده ، او از شبیهایی حرف زد که به خاطر این تصمیم گیری تا صبح گریسته . زن میسیونر از رابطه نزدیکی با مادر خود سخن گفت و اشاره نمود که بچه هایش تا چه اندازه به مادر بزرگ خود وابسته اند و در غربت احساس دلنگی می کردند . سپس وی شروع به گریستن نمود و در حال گریه کردن گفت : « به هر روی ، من مطیع خداوند هستم و هر جا که مسیح اراده کند خواهم رفت . » وقتی قصه سوزناک زن میسیونر به پایان رسید ، بر نیمی از اعضای کلیسا این احساس حکمفرما شده بود که « تو را به خدا اگر می شود ، به خانه ات برگرد ! »

من شبانی را میشنایم که در طول سی سال خدمت روحانی اش در کلیسا ، کمتر هفته ای بود که به جماعت یادآور نشود که به خاطر شبانی آنها از چه شغل و موقعیت خوبی چشم پوشی کرده است . او همیشه می گفت : « شما نمی توانید درک کنید که من در اینجا چه فداکاری عظیمی به خرج داده ام . هرگز نمی خواستم به اینجا بیایم ، ولی ترجیح دادم از خدا اطاعت کنم . » من مطمئن نیستم که او چندان هم از اینکه شبان شده ، احساس پشیمانی کرده باشد ، ولی دست کم می خواست مطمئن شود که همه می دانند که او چه فداکاری بزرگی در حقشان کرده که به آنها خدمت می کند .

مخالفت با رویای خدا

پولس رسول در پیشگاه آگریپاس پادشاه چنین گفت : « از رویای آسمانی سرپیچی نکردم » (اعمال ۲۶ : ۱۹) . شاید این حرفی باشد که هر فرد مسیحی نتواند بزند . کسانی هستند که در سکوت عصیان می وزند ، و به قول معروف « مخالف خاموش » خدای قادر مطلق محسوب می گردند . ما باید چقدر متکبر باشیم که فکر کنیم می توانیم هر جنبه اراده خدا را که دلمان خواست ، دستچین و گزینش نماییم !

کلام خداوند به یونس به طور ویژه برای کسانی پرمعنی خواهد بود که در دلشان پیغمبی را دو ، سه بار یا بیشتر تکرار کرده و هنوز به دعوت خدا لبیک نگفته اند. آیا خدا به شما می گوید: « برو » و شما در برابر ماموریت او مقاومت می کنید ؟ خدا می خواهد اکنون از طریق باز خوانی داستان یونس ، چیزی را که مدت ها پیش در دلتان گذاشته ، بار دیگر تکرار کند.

یونس آواز خداوند را شنیده بود . او مکاشفه ای دریافت نموده و می دانست چه باید بکند ، اما یک مشکل داشت: او نظری مخالف نظر خدا داشت.

کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده ، گفت : « برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است. » اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده ، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود . پس کرایه اش را داده ، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. (یونس ۱ : ۱-۳)

یونس این نخستین کلام خداوند را شنید ، اما در جهت مخالف پا به فرار نهاد . ما از همه دلایل گریز وی اطلاعی نداریم . شاید وی از روبرو شدن با مردم نینوا و همه داشته . شاید فردی ، متعصب بوده و نسبت به آنان و دیگر غیر یهودیان نظر خوشی نداشته است . آنچه می دانیم این است که او از ستم مردم نینوا شاکي بوده و دلش به حال آنان نمی سوخته است . به هر روی ، یونس به خدا نه گفت. هر چند او یکبار این فرصت را از دست داده بود، خدا بزرگوارانه به او فرصتی دوباره داد.

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده گفت : « برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت ، به ایشان ندا کن. » (یونس ۳ : ۱-۲)

شاید وسوسه شده بگویید : « چرا خدا به این آدم فرصتی دوباره داد ؟ او شایسته دعوت خدا نبود ! » اما من نمی توانم بر یونس خرده بگیرم که چرا در دادن پاسخ مثبت به خداوند تاخیر کرد ، چون خودم هم تجربه ای مشابه او داشته ام .

دعوت برای گرد هم آوردن کل شهر

هنوز مدت زیادی از ملاقات ویژه ای که خداوند در سال ۱۹۹۷ از من کرد و با آتش تعمیدم داد، نگذشته بود که خداوند مرا برای گرد هم آوردن همه کلیسا های شهرم ، لاپلاتا فراخواند . او برای فهماندن خواست خود عملاً به من رویایی نشان داد. وقتی چشمانم را می بستم ، می توانستم یک ورزشگاه را ببینم که مالا مال از جمعیتی است که طالب تقدس از خدا هستند .

پس از دیدن این رویا ، طبق معمول با چند تن از شبانانی که از جمله دوستانم بودند ، صحبت کردم . آنها مرا از انجام چنین کاری به کلی ناامید کردند . آنان به من اطمینان دادند که شبانان کلیساهای شهر با یکدیگر دعا یا همکاری نخواهند کرد . به من گفتند که شهر دچار تفرقه شده و دوستگی چنان شدت یافته که عملاً کلیسا در شهر لاپلاتا به دوباره شده است .

حتی برای چند تن از شبانان کلیساهای شهر نامه هایی تایید کردم تا بفرستم ، ولی وقتی دریافتم که شهر در آن هنگام سرگرم برپایی جشنواره غیرمذهبی است ، مسئله را مسکوت گذاردم . با خودم فکر کردم که خوب ، حتماً این فکر از خدا نبوده است . سه سال بعد ، آواز خدا در زندگیم رو به خاموشی گرایید . هفته ها از پس هم می آمدند و می رفتند ، بدون اینکه کلامی از او بشنوم. برای خدمت در کنفرانسی به انگلستان سفر کردم ، ولی او با من سخن نگفت. به جلسات می فتم و حضورش را علناً می دیدم ، ولی نسبت به شخص من همچنان خاموش می ماند و چیزی نمی گفت . جلالش ظاهر می شد ، معجزات عظیم به وقوع می پیوست، اما وقت به هتل محل اقامتم بر می گشتم خدا به طرز حیرت آردی خاموش می شد. اصلاً نمی توانستم حضور خداوند را حس کنم. من که از این وضع به شدت نگران شده بودم در دعا علت را جویا شدم.

يك روز بعد از ظهر كه باري دويدن بيرون رفته بودم ، واكن خود را هم همراه بردم تا موعظه واعظي كه در كنفرانس پيش از من سخنراني کرده بود ، گوش بدهم . قصدم اين بود كه نسبت به آنچه كه خدا پيش از سخنراني من در كنفرانس انجام داده ديدي كلي پيدا كنم . در حالي كه مي دويدم ، شنيدم كه واعظ مي گويد . « خدا دوست ندارد حرف خود را دوبار تكرر كند . او يكبار چيزي به ما مي گويد و بعد در سكوت منتظر اطاعت ما مي ماند . » به محض اينكه اين كلمات را شنيدم از دويدن بازايستادم . اول به آرامي به راه رفتن ادامه دادم و سرانجام گوشه اي زانوردم و گفتم : « خداوندا ، من را مي گويد . سه سال پيش تو از من خواستي كه همه كليساهاي شهرم را گرد هم بخوانم و من اطاعت نكردم . مرا ببخش . اگر فرصتي دوباره به من بدهي ، قول مي دهم ديگر اين ناطاعتي را تكرر نكنم . » در آن لحظه بو كه يونس ، نبي نامطيع و بي ميل به خدمت را درك كردم !

بعد از آن احساس كردم خدا چراغ سبز نشان داد . او فرصتي دوباره به من بخشيد ، اما حال ديگر ما حتي در لاپلاتا هم زندگي نمي كرديم . بار نخست كه خدا از من خواست ترتيب گردهمايي را بدهم ، خودم يكي از شبانان كليساهاي آن شهر بودم ، اما در ظرف اين سه سال من از شباني كليسايم استعفا داده بودم تا روايي جهاني را كه خداوند به من داده بود جامه عمل بپوشانم .

پس با پخش برنامه هاي راديويي در يك ايستگاه راديويي مسيحي كه در لاپلاتا پخش مي شد ، كارم را شروع كردم . نقشه ام اين بود براي همه كليساهاي شهر يك گردهمايي ترتيب دهم . در برنامه هاي راديويي ام پيرامون گردهمايي حرف زدم و از همه كليساها دعوت كردم در آن شركت كنند . با يكي از شبانان لاپلاتا تماس گرفتم و از او درخواست پشتيباني و مشاركت نمودم . به من جواب داد : « الان بدترين موقع براي گرد هم آوردن كليساها است ! شبانان دچار اختلاف و چند دستگي هستند . يك انشعاب تازه در شهر به وجود آمده و جو روحاني اصلا مساعد نيست . اگر قبلا اوضاع بد بود ، اکنون بدتر شده . بي خود سعي نكن ورزشگاه كرايه كني ، چون اين كار تلف كردن پول است . » ولي اين بار من اجازه ندادم سخنان ترديد آميز ديگران مرا از هدفم منحرف كند .

مي دانستم كه در اين رابطه از خداوند هدايت مستقيم گرفته ام و به او قول صريح داده ام . پس تصميم گرفتم بر طبق نقشه ها پيش بروم ، چه ديگران از من پشتيباني كنند و چه نكنند — فقط اجازه آنها براي كافي بود . بالاخره ايميلي دريافت كردم كه فحواي كلامش اين بود كه براي شكست خوردن مجازي « ، ولي همين اجازه براي بس بود . بايد اعتراف كنم كه خودم هم فكر مي كردم كارم با شكست مواجه خواهد شد ، اما خود را متقاعد ساختم كه اگر در انجام اراده خدا شكست بخورم ، بهتر از آن است كه راه خودم را پيش بگيرم و در كار خودم موفق شوم .

گفتم : « خداوندا ، من مي دانم كه مردم نخواهند آمد . برخي شبانان از پيش به من خبر داده اند كه از ما هيچ پشتيباني نخواهند كرد و كليسايشان در اين گردهمايي حضور نخواهند داشت . بعضي از آنها حتي قدغن کرده اند كه اعضايشان در جلسات شركت نكنند . هيچ راهي براي كشيدن مسيحيان به اين گردهمايي وجود ندارد . ولي خداوندا ، به خاطر اطاعت از فرمان تو ، من ورزشگاه را اجاره خواهم كرد . حتي اگر فقط پنجاه نفر هم خودشان را آفتابي كنند ، براي من كافي است و من وظيفه ام را در اين شهر به انجام رسانده ام و شايد ديگر هرگز اين كار را تكرر نكنم !

هنوز دو سه هفته اي به آغاز جلسات نمانده بود كه شبانان كم كم احساس كردند ، اين گردهمايي در اراده خداست . جوانان از كليساهاي مختلف دور هم جمع شدند و شروع به سازماندهي كردند . آنان آگهي هايي چاپ كردند و در سراسر شهر پخش نمودند . چيز جديدي داشت به وقوع مي پيوست .

زمانی كه من و همسرم پا به ورزشگاه گذاشتيم ، جاي سوزن انداختن نبود . روز دوم گردهمايي هنوز مردد بودم و آنچه كه بيشتر به ترديد من دامن مي زد ، رگبار شديدی بود كه تمام روز باريده بود . اما شب هنگام بار ديگر ورزشگاه از جمعيت پر شد . در روز سوم ، ورزشگاه بيش از گنجایش واقعي اش ، آدم در خود جاي داده بود . روزنامه محلي گزارش داد كه در ورزشگاه بيش از شش هزار نفر گرد هم آمده بودند ، حال آنكه ظرفيت آن تنها براي سه هزار نفر برآورد شده بود .

نتایج این جلسات را هنوز هم می توان در شهر لایلاتا مشاهده کرد . شبانان شهر باز هم برای گردهمایی و اتحاد بین کلیسایی شهر دست به فراخوانهای ماهیانه زدند . آن گردهمایی عظیمی که انتظارش نمی رفت ، انجام پذیرفته بود . اکنون بیداری روحانی در سطح شهر لایلاتا با شتاب دنبال می شود.

خدا ، خود را در ناممکن ها جلال می دهد

حتی اگر چیزی ناممکن به نظر می رسد ، خدا می تواند نام خود را از طریق آن ناممکن جلال دهد . کتاب یونس ، به راستی کتاب پیروزی است ، هر چند که خود یونس از سهمی که در این پیروزی داشت بهره جندانی نبرد.

در دو باب نخست این کتاب می بینیم که یونس با گریختن از حضور خدا مرتکب عمل اشتباهی شد . در بابهای سه و چهار ، یونس اشتباه خود را اصلاح می کند ، ولی هنوز دیدگاه و طرز تلقی اش اشتباه است – پس او همچنان بازنده است . حتی موفقیتی که به دست آورد، او را خشمگین و عصبانی کرد. کلام خداوند برای بار دوم بر یونس نازل شده گفت: « برخیز و به شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت ، به ایشان ندا کن.» خدا طبعی شوخ دارد . او یک یهودی محافظه کار را برگزید تا به شهری که مورد نفرت همه یهودیان بود برود و آنان را به توبه فراخواند . نینوا شهر ستمکاری و وحشیگری بود . آنچه در دل یونس می گذشت ، حس انتقام بود، نه بیداری روحانی . دعای او این بود : « خداوند ، عدالت خود را بیاور و فیضت را باز دار. کمکمان کن تا به این قوم (آشوریان) تصفیه حساب کنیم و انتقاممان را بگیریم.» دیدگاه او نسبت به این غیر یهودیان نجس ، دیدگاهی مذهبی و توأم با دوری کوره فکانه بود . او نمی فهمید که خدا قصد دارد به او نشان دهد که نقشه نجات برای همه قومها است و می خواهد که او این کلام را با خود به میان آنها ببرد.

خیلی وقتها نتیجه گیریهای ما مسیحیان حتی ، به طور آشکار با نتیجه گیریهای خدا در تضاد است . عهد جدید برای توصیف این نتیجه گیریهای غلط واژه ای خاص به کار می برد. قلعه ها ، قلعه ، یک نتیجه گیری دروغین و اشتباه است که ما آن را به عنوان حقیقت پذیرفته ایم . معمولاً این نتیجه گیری طوری در فکر و ذهنمان جا می افتد که نور روح القدس به درونش نمی تواند نفوذ نماید .

چگونه باید این قلعه را در هم کوبید ؟ باید آن را با نیروی خدا ویران سازید. برای منهدم ساختن دیوارهای نامرئی که گرداگرد قلبمان کشیده ایم و این دیوارها جلوی پذیرش اراده خداوند و حقیقت خدا را می گیرند ، به نیروی خداوند نیازمندیم..

یونس هم از قرار معلوم در دل خود بر ضد اهالی نینوا قلعه ای ایجاد کرده بود . او نمی خواست به نینوا برود و همچنین دوست نداشت که خدا هم به آنجا پا بگذارد . با این وجود ، خدا برای بار دوم که وی را فراخواند ، اطاعت نمود :

آنگاه یونس برخاسته ، بر حسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت . و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت : « بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد » (یونس ۳ : ۳ - ۴)

این دو آیه کوتاه در برگرفته کل محتوای موعظه یونس بود . او فراموش کرد قسمت دوم پیغام یعنی: « اگر توبه کنید ، خدا شما را خواهد آمرزید » ، را برای اهالی نینوا موعظه کند. به عبارت دقیق تر، او نکته آخر موعظه را از یاد برده بود ! کتاب مقدس به ما می گوید که اهالی نینوا به خدا ایمان آوردند . پادشاه به همه شهروندان – اعم از غنی و فقیر – فرمان داد که روزه بگیرند . آنان پلاس که نماد توبه و فروتنی در پیشگاه خداست ، بر تن کردند .

و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت ، از کرسی خود برخاسته ، ردای خود را از بر کند و پلاس پوشیده ، بر خاکستر نشست . و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرمود ، گفتند که « مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا به شدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمي که در دست اوست باز گشت نماید . کیست بداند که شاید خدا برگشته ، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم (یونس ۳ : ۶ - ۹)

اگر روزی کل شهرتان به سوي خدا بازگشت نمایند ، آیا شوکه نمی شوید ؟ تصور کنید که مقامات غیردینی شهرتان و رهبران دینی تان چنین خبری را اعلام کنند ! شهر شما خارج از حیطه فیض خدا نیست. خدا آنقدر قدرت دارد که می تواند شهر شما را در ظرف يك روز متحول سازد.

وقتی یونس شروع به اعلان پیغام خود خطاب به اهالی شهر نینوا کرد ، بی درنگ حسی از اضطراب بر مردم مستولی شد و دریافتند که محتاج به توبه هستند . آنان چنان مصمم به توبه بودند که حتی چارپایان خود را وادار به روزه گرفتن کردند . وقتی خدا اقدام جدی ایشان را مشاهده کرد و دید که چطور از راههای شیرانه خود بازگشته اند ، بر آنها رحم کرد و نگذاشت هلاکت و داوری که وعده اش را داده بود ، عملی گردد . رحمت خدا بر داوری اش چربید .

حال اگر این تنها باب کتاب یونس بود ، لابد فرض می کردیم که واعظ از اینکه مردم به پیغامش گوش کرد و بدان لبیک گفته اند ، شادمان گشته است . اما در باب بعدی می بینیم که این واعظ از ثمره و عظم خود ، نتیجه شخصی گرفت . او به راستی از اینکه اهالی نینوا نجات یافته بودند ، عصبانی شده بود! این روزها ، بعضی ها هستند که در مورد بیداری روحانی عقاید خاصی دارند . شاید فکر می کنند که اگر بیداری روحانی بیاید ، باید حتما با فلان شیوه و پرستش همراه باشد و حتما فلان افراد را در بر بگیرد . وقتی ما برای خودمان عقاید از پیش پنداشته در مورد چگونگی عملکرد خدا داشته باشیم ، ممکن است این عقاید با آنچه مسیح در نظر دارد متضاد باشید . پس حتی پیش می آید که ما از او اطاعت کنیم ولی از ثمره کار مسیح لذت نبریم ، در نتیجه ممکن است باقی عمر خود را در سرخوردگی و ناراحتی به سر ببریم ، مگر اینکه چیزی در درونمان عوض بشود.

یونس اطاعت کرد ، ولی بدون میل و رغبت خدمت کرد . او نسبت به مردم و شهر نینوا هیچ رحم و شفقتی احساس نمی کرد . در واقع او می خواست که داوری خدا بر این شهر فرود آید . شاید او اینگونه آموخته بود که نتایج ناطاعتی چنان سخت و هولناکند که بهتر است انسان اطاعت کند ، - اما او یاد نگرفته بود که اراده خدا را با خوشحالی پذیرا شود.

از نقشه خدا لذت ببرید

خدا امروز کلیسا را به سطحی بالاتر فرا می خواند . او به ما میگوید که متحول شدن شهرمان امری امکان پذیر است . زکریا ۳ : ۹ چنین میگوید : « عصیان این زمین را در يك روز رفع خواهم نمود » خدا میتواند شهری را در ظرف يك روز از لحاظ روحانی بیدار کند ، همانطور که در زمان ایلیا و یونس این کار را کرد . جو در يك بعد از ظهر می تواند به کلی عوض شود . آن زمان که ما صرف دعا ، روزه و اعلان اراده خدا می کنیم بیهوده تلف نمی شود ؛ خدا حصاد را خواهد فرستاد .

مشکل زمانی بروز می کند که ما با سرسختی و لجابت خود از لذت بردن از نقشه خدا خودداری می کنیم. هروقت به این نتیجه برسیم که دلمان می خواهد خدا کارهایش را فقط به روش ما پیش ببرد ، آن وقت نشان می دهیم که برکت واقعی را از دست داده ایم.

یونس قبلا ناطاعتی را تجربه کرده بود . او تجربه خود را با گریختن از دست خداوند آغاز کرده بود (یونس ۱ : ۳) . وقتی دریا نوردان از او شروع به پرس و جو کردند که از کجا آمده و به کجا می رود ، وی اعتراف کرد که از دست خدا می گریزد. « پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: » چه کرده ای ؟ « (آیه ۱۰)

به عبارت بهتر ، یونس به آن مردان گفت : « مقصد من هر جایی است ، جز اراده خداوند. » انگیزه او منفی بود . او فقط می دانست که کجا نمی خواهد برود و از دست که فرار می کند . ناطاعتی وی موجب بروز اشکالات متعددی شد. یکی از این اشکالات تاخیر بود . اگر ناطاعتی کنید ، اراده خدا را برای زندگی و شهرتان به تاخیر خواهید انداخت.

قانونی هست که همه انسانها مجبور به پیروی از آن هستند ، و این هیچ ربطی به میران روحانی بودن آنها ندارد . این قانون ، قانون زمان است. زمان بر روی زمین جاودانی نیست. اگر ما مقاومت کنیم و وقت را با پرسش و پاسخ و مخالفت با اراده خدا سپری نماییم ، مقاومت ما سبب تاخیر در انجام اراده او می شود. ما به هیچ وجه حق نداریم در فرمانبرداری از خدا تعلل کنیم .

در کلیسایی که من شبانش بودم ، روزی یکی از رهبران به من زنگ زد و قرار ملاقاتی از من خواست . او گفت که باید حتما مطلب مهمی را به من بگوید . وقتی به دفترم رسید ، گفت : « کشیش سرجیو ، می خواهم به شما این مطلب را بگویم. من در این کلیسا بیست و پنج سال است که کار می کنم . این هفته تصمیمی گرفته ام – می خواهم از این به بعد ۱۰۰ درصد عمر و زندگیم را به خدا بدهم. »

من از شنیدن این حرف هم خوشحال شدم و هم کمی گیج . می شناختم مسیحیانی را که ربع قرن زندگی خود را وقف خدمت کرده بودند ولی هرگز نگفته بودند : « خداوند ، من همه چیز را به تو تسلیم می کنم. بگو چه می خواهی تا برایت انجام دهم . » چگونه این مرد می توانست این همه سال خادم خدا بوده باشد ولی تا این موقع خود را وقف اراده خدا نکرده باشد ؟ هیچ مسیحی نیست که در اطاعت از خدا به نقطه صد در صد برسد . مسیحیانی هستند که با چانه زدن ، مذاکره ، بهانه آوردن و شرط گذاشتن برای خدا ، اراده او را به تعویق می اندازند و روند آن را کند می کنند . به تعبیری ، ما هنگام خدمت کردن به او پاهایمان را روی زمین می کشیم . به همین خاطر است که کلیسا اینقدر آهسته به پیش می رود. اگر بگذاریم او ما را با خود ببرد ، روح القدس می تواند خیلی سریع تر از اینها حرکت کند .

اشکال واقعی در به تعویق انداختن اطاعت این است که عاقبت تبدیل به ناطاعتی می شود. ممکن است ما خودمان را خیلی هم روحانی بدانیم ، ولی در عین حال آواز خدا را که در گذشته در گوشمان نجوا کرده ، فراموش کرده باشیم. ولی خدا نه فراموش می کند و نه نظرش عوض می شود .

هنگامی که من و همسرم برای شرکت در میتینگ اتحاد بین کلیساهای شهر لاپلاتا وارد ورزشگاه شدیم – همان برنامه که من به خاطر ناطاعتی ام به تعویق انداخته بودم - ، اتفاق جالبی افتاد . افرادی از میان جمعیت جلوی مرا می گرفتند . مردی با من دست داد و گفت : « کشیش ، آیا مرا به خاطر می آوری ؟ من همان راننده تاکسی هستم که تو درباره مسیح به او شهادت دادی. » خانم دیگری از جایگاه صندلی های ورزشگاه پائین آمد و خود را به من رسانید و گفت : « کشیش سرجیو ، آیا مرا یادتان می آید ؟ من کوکا هستم ، همانی که زمانی همسایه تان بودم . شمایک روز به دم خانه ما آمدید و درباره مسیح با ما صحبت کردید. حالا من یک مسیحی وقف شده هستم. » قلبم مالا مال از شادی شده بود !

آن روزی را به یاد آوردم که با اطاعت از هدایت روح القدس به خانه کوکا رفتم . او دخترهای نوجوانش را گرد خود جمع کرد و تلویزیون را خاموش نمود تا همگی به حرفهای من گوش بسپارند . هنگامی که صحبتهایم تمام شد ، او را به سوی خداوند راهنمایی کردم . اکنون خیلی خوشحالم که آن بار اطاعت از خدا را به تعویق نینداختم!

یکسال بعد از آن گردهمایی اول ، ما بار دیگر به لاپلاتا برگشتیم تا میتینگ اتحاد دیگری تشکیل دهیم . همسرم ، کتی سري به خانه سابق مان زد تا با همسایه های قدیم دیداری تازه کند و شخصا آنها را برای شرکت در جلسات دعوت نماید . وقتی به خانه کوکا رسید ، زنگ در را به صدا در آورد . مردی دم در آمد . کتی از او پرسید: « ببخشید ، خانم خانه تشریف دارند نام ایشان کوکا است ، نه ؟

مرد در پاسخ کتی گفت: « کوکا مرد. او در دسامبر سال گذشته پدرود حیات گفت . » این درست سه ماه پس از زمانی بود که ما او را در میتینگ اتحاد کلیساها ملاقات کرده بودیم . واقعا شادمانم که در مورد او ما هیچ تاخیری نکردیم . والا او کلام را نمی شنید و ایمان نمی آورد و اکنون در آسمان نزد خداوند خویش نبود.

ناطاعتي : يك تاثير منفي

اشكال ديگري كه ناطاعتي مسبب آن است ، تاثير منفي اي است كه بر اطرافيان ما مي گذارد . اگر ما كاملا خود را به خداوند وقف نكنيم و در انجام آنچه كه خواست اوست از ته دل شادمان نباشيم ، خانواده مان تحت تاثير رويح منفي ما قرار خواهند گرفت . رابطه زناشويي ما تحت تاثير قرار خواهد گرفت و اين منفي بودن به كليساهاي ما نيز سر ايت خواهد كرد . اين واقعيتي اجتناب ناپذير است . اگر در اراده خدا نيستيد و از انجام آنچه كه خداوند به شما مي گويد ، خودداري مي كنيد ، ناگزير تاثيري كه بر ديگران خواهد گذاشت ، خوب نخواهد بود .

در مورد يونس ، تاثير كاملا مشهود بود . كشتي كه او در آن سوار شده بود در اثر توفان در حال غرق شدن بود ! مردم شروع به پرس و جو كردن نمودند : « مقصر كيست ؟ چرا به چنين مكافاتي گرفتار آمده ايم ؟ » قرعه افكندند و قرعه به نام يونس در آمد .

مردمان سوار كشتي از او پرسيدند : « با تو چه كنيم تا دريا براي ما ساكن شود ؟ (يونس ۱ : ۱۱) چه پرسشي ! يونس به جاي اينكه بگويد : « بياييد دست به دعا برداريم و از خدا طلب مغفرت كنيم » ، گفت : مرا برداشته به دريا بيندازيد . »

يونس حاضر بود بميرد ولي از اراده خداوند پيروي نكند . بي ميلي و عدم رغبت او به خدمتي كه خدا خواسته بود انجام دهد ، از او فردي منفي و دلمرده ساخته بود . همچنين او آنقدر عصياني بود كه مرگ را بر زنده بودن ترجيح مي داد . پس آنان را به دريا انداختند و ماهي بزرگي آمده وي را بلعيد ، بدون اينكه او را بكشد . كارهائي كه خدا با آدمهاي عاصي مي كند ، بسي شگفت است ! اگر لازم باشد همه آفرينش جمع مي شوند تا هر طور شده ما را به راه درست بازگردانند . هنگامي كه يونس در شكم ماهي بزرگ زنده به گور شد ، شروع به دعا و توبه كردن نمود . سپس گفت :

« به آنچه نذر كردم وفا خواهم نمود » (يونس ۲ : ۹)

سرانجام ، يونس در حالي كه در شكم ماهي حبس بود ، راضي شد به آنجايي كه خدا مي خواهد ، برود .

اطاعت ظاهري

به عبارتي ديگر ، يونس سرانجام قبول كرد آنچه را كه قولش را به خدا داده بود ، به او بدهد . در اینجا ما شاهد تغيير در رفتار او هستيم ، نه تغيير در ديدگاهش . بسياري از مردم از نظر ظاهري از رويابي كه كليسايشان دارد يا آنچه كه خدا در شهرشان انجام مي دهد ، متابعت مي كنند ، ولي باطنا دلشان با آن روي يا آنچه انجام مي گيرد ، نيست . وقتي دلهايمان با اعمالی كه انجام مي دهيم هماهنگ نيست ، از كارها و خدماتمان لذتي هم نخواهيم برد .

يونس عاقبت مجبور شد براي موعظه به نينوا برود . پس از اينكه پيغام خدا را اعلام كرد ، مردم توبه كردند . ولي واكنش يونس چه بود ؟

« اما اين امر يونس را به غايت ناپسند آمد و غيظش افروخته شد » (يونس ۴ : ۱)

وقتي دلهاي ما با اراده خدا همساز يا اصطلاحا كوك نيست ، حتي اگر بيداري روحاني در شهر لاپلاتا آمد ، بسيار عصياني شدند . واقعا براي آنان عجيب نيست كه يك مسيحي واقعي از آمدن بيداري روحاني برافروخته گردد .

بعضي ها ناراحتند چون « شبان شخصي شان » را از دست داده اند . تا پيش از بيداري روحاني ، شبانان فرصت داشتند در پايان جلسه كليسايي دم دربايستند و با تك تك اعضا دست داده خوش و بش و احوالپرسی

کنند. اما وقتی هزاران نفر جدید به کلیساها رو می آورند و ازدحام می شود ، دیگر شبانان نمی توانند همیشه با تگ تگ اعضا دست بدهند . در واقع برخی از مردم حتی جا برای نشستن پیدا نمی کنند، و تازه غرغر و شکایت شروع می شود .

برخی با شبانانشان تماس می گیرند و از وضع موجود اظهار نارضایتی می کنند . اینان در دل‌های خود برای شهرشان بار نداشته اند . تنها خواستشان این بود که کلیسا فقط به آنها خدمت کند . اینها نه انسانها بدی هستند و نه افرادی پست و فرومایه – برخی از آنها حتی سالیان دراز مسیحیان وفاداری هم بوده اند ولی گاهی حتی وفادارترین مسیحیان هم نمی توانند خود را با کارهای تازه ای که خدا انجام می دهد ، سازگار سازند . ذات و جوهره وفاداری این است که سیال باشد .

من در دل خود می دانم که هرگاه شروع به گله مندی و اظهار ناخرسندی می کنم ، این نشانه وجود خطا در وجود خودم است . وقتی این اتفاق می افتد ، فوراً در دعا به حضور خدا می روم و می گویم . « خداوند، مرا از این ناخشنودی ، از این عقده قربانی بودن و از این اندیشه که من تنها کسی هستم که با سفرهای متعدد و خسته کننده بها می پردازم ، آزاد ساز. » خیلی وقتها که حس نارضایتی و شکایت به من هجوم می آورد ، به شبانان عالیقدری می اندیشم که در کشورهایی زندگی می کنند که زیر جفا و فشار هستند و به خاطر انجیل هر روزه جانشان در معرض خطر است و من حتی شایستگی هم منبری با ایشان را ندارم .

زمانی که من و همسرم برای خدمت به جمهوری چک رفتیم، وقتی جلسات پر از قوت بودند- سالن مالا مال از جمعیت بود و حضور خداوند آنجا را پراساخته بود . در آنجا دریافتم که شبانی که ما را دعوت کرده بود ، رهبر کلیسایی است با پیروان بسیار که ماهها ی بسیاری را در زندانهای کمونیستی گذارنیده است . وقتی این را شنیدم برخورد لرزیدم چون فهمیدم در این جلسات کسانی نشسته اند که رنج و جفا به خاطر مسیح را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند، زحماتی که ما حتی از آنها خبر هم نداریم و امیدوارم که هرگز هم تجربه شان نکنیم . دانستن میزان جانفشانی آنان به خاطر مسیح مرا فروتن ساخت و با عث شد که دیگر بر مشکلات خودم که در مقایسه با مشکلات آنها هیچ است ، متمرکز نشوم.

مشتاق اطاعت بودن

آتش خدا به ما این اشتیاق را می دهد که اراده خدا را به انجام رسانیم. آتش خدا يك احساس نیست – بلکه يك گرایش است . يك جور اشتیاق برای خدا و جانهایی گمشده است. یونس صاحب خدمت، دعوت و عنوان بود ، ولی اشتیاق نداشت . حتی با وجودی که خدا وی را به کار گرفت ، ولی او از کار خداوند لذت نبرد.

حتی پس از آنکه شهر نینوا توبه کرد ، یونس به سماجت خود ادامه داد.

و نزد خداوند دعا نموده گفت: « آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش میادرت نمودم»
(یونس ۴ : ۲)

وقتی بیش از اندازه با خدا بحث و بگو و مگو می کنیم ، واقعا صحنه ای خنده دار پیش می آید . بحث کردن ما کاری بی معنی است ، ولی ما باز به بحث کردن با خدا ادامه می دهیم و می گوییم : « خداوند ، من به تو چنین و چنان گفتم. تو بایستی به حرفهای من گوش می دادی. حق با من بود.»

با اینکه یونس با خدا به بحث و جدل پرداخت ، باز خدا به او رحم کرد . خداوند به او چنین پاسخ گفت:

« آیا صواب است که خشمناك شوي ؟ » (یونس ۴ : ۴)

اگر در حین انجام اراده خدا ، از دست او خشنمناك شده اید ، روح القدس در دلتان این پرسش را از شما می کند . آیا حق دارید که خشنمناك باشید ؟ آیا درست است که شکایت کنید ؟ آیا حق دارید با دعوتی که خدا از خودتان ... خانواده تان ... کلیسایتان ... یا شهرتان به عمل آورده مخالفت ورزید ؟

تعداد کسانی که نسبت به اراده خدا عصیان می ورزند زیاد است ، ولی آنها هرگز سوار کشتی نمی شوند تا از دست خدا به جایی بگریزند . عصیان و نافرمانی آنان زیرکانه تر و نامحسوس تر است . اما همچنان از باور کردن آنچه که خدا برای شهرشان مقدر فرموده ، سرباز می زنند . مقاومت و مخالفت ایشان از نوع مخالفت خاموش است .

ما در آرزوی روزی هستیم که اعضای کلیساها به شبانانی که برای شهرشان دید و رویا دارند ، ملحق شوند و به آنها دلگرمی و قوت قلب بدهند . دعای ما این است که کسانی که گوشه گود نشسته اند ، پا به میدان مبارزه گذارده برای رویایی که خدا برای شهرشان دارد ، از بذل وقت و پول خود مضایقه نکنند .

اکنون خدا در شهرهای مختلف ما را از خواب بیدار کرده رویای بیداری روحانی را ندا می کند . او ما را به این واقعیت فرا می خواند که هر يك از ما می توانیم بخشی از کار حصاد را به عهده بگیریم . در روزگار یونس ، خدا به طور مستقیم و بی واسطه از یونس برای خدمت دعوت کرد امروز خدا در کلیسا شبانان و رهبرانی را گمارده تا ما را در جهت صحیح راهنمایی کنند .

زمان آن فرا رسیده که هر غیظ و خشم و ناخرسندی را کنار بگذاریم . وقت آن است که جسممان را مصلوب ساخته از اراده خدا پیروی کنیم . دقت کنید که یونس در ظاهر کارش را به خوبی انجام داد . او به نینوا رفت و پیغام خدا را خطاب به اهالی شهر موعظه نمود اما دیدگاهش همچنان نادرست بود .

« یونس از شهر بیرون رفته ... نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد .
(یونس ۴ : ۵)

یونس هنوز امیدوار بود که این مردم عصیانگر ، شرور و پلید را خدا نابود سازد . از این رو نشست و به شهر چشم دوخت . شاید شما هم نشسته و منتظرید و به زنان بی زبانی از خدا می خواهید که امور را مطابق میلان تعییر دهد .

شاید سالها پیش دل آزرده شده اید و گفته اید : « تا فلان مسئله درست نشود ، من دیگر با کلیسا همکاری نخواهم کرد . » و منتظر نشسته اید تا ببینید چه روی خواهد داد . عیسی پیش رویتان ایستاده و می گوید : « بیا ، دشمنانت را ببخش و برایشان دعا کن . با رویایی که من برایت دارم همگام شو . » نگذارید رنجش موجب افتادنتان در دام یونس شود !

بعضی ها فکر می کنند که همیشه از خدا يك چیز را می شنوند . شاید بدین خاطر باشد که هنوز آنچه را که خدا اول بار به ایشان گفته ، به انجام نرسانیده اند . برخی آدمها ترجیح می دهند روزشان را با اندوه به شب برسانند ، ولی دست از رنجش و نومیدی برنداشته در پی انجام اراده خدا نروند .

پرسش خدا این است : « آیا من نباید نگران شیکاگو ... بوئینوس آیرس ... بمبئی ... یا شهر خود شما باشم ؟ » چرا ما بر مسیحیتی راحت طلبانه تر پا می فشاریم ؟ چرا اینقدر در معرض وسوسه دست کشیدن از تلاش خود هستیم ؟ چرا می گوییم دیگر خیلی طول کشیده ؟ چرا با رویایی که خدا برای شهرمان در نظر گرفته و با این امید که اگر او توانست در نینوا تحول ایجاد کند ، پس می تواند شهر ما را هم متحول سازد ، به خود جان و قوتی تازه نمی بخشیم ؟

خدا برای به انجام رسانیدن اراده خود برای شهرهای ما به دنبال افرادی وقف شده می گردد . دعای من این است که شما نه تنها در اعمال ظاهری خود ، بلکه در دیدگاه باطنی خود ، اشخاصی وقف شده باشید . دعا می کنم که شما در پاسخ به دعوت خدا قادر به گفتن این جمله باشید : « لبیک ای خداوند . »

همین اواخر در یکی از جلسات ، مرد جوانی پیش من آمده گفت : « هنگامی که من کودکی بیش نبودم ، خدا مرا به خدمت دعوت نمود . بعد من یک دوره سرگشتگی و نابسامانی را پشت سر گذاشتم و تا به امروز این سرگشتگی ادامه داشت . اما امروز من به محراب آمده ام تا به خداوند بگویم که آماده ام به قولم وفا کنم و به دعوتی که خداوند از من به عمل آورده ، لبیک بگویم .»

روزی در جنوب تگزاس ، وقتی موعظه ام تمام شد ، مترجم جوانم به من رو کرده گفت: « من حتما ژاپنی یاد خواهم گرفت ! » سپس برای توضیح داد که سالها پیش از سوی خدا هدایت شده که زبان ژاپنی را فرا بگیرد و برای انجام خدمت میسیونری در آن کشور خویشتن را آماده سازد. اما او پشت گوش انداخته ، در اطاعت از فرمان خدا تاخیر کرده بود ، ولی اکنون او آماده فرمانبرداری بود . آیا شما هم برخی از فرمانهای خدا را در کنج قفسه ای گذاشته اید تا خاک بخورند ؟

عیسی فرمود : « نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می خواهند ! اما آیتی بدیشان داده نخواهد شد ، جز آیت یونس نبی . زیرا همان گونه که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگ بود ، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد بود . » (متی ۱۲ : ۳۹ - ۴۰). برای عیسی دلایل انسانی زیادی وجود داشت تا از انجام اراده خدا سر باز زند . او به عنوان یک انسان چنین دعا کرد: « ای پدر ، اگر اراده توست ، این جام را از من دور کن؛ » (لوقا ۲۲ : ۴۲) ، اما پشت سرش چنین گفت : « اما نه خواست من ، بلکه اراده تو انجام شود .»

خادمانی هستند که باید از نو با آتش خدا شعله ور شوند. من یقین دارم که بخشی از نقشه خدا بر روی زمین در عصر حاضر بیدار کردن و از نو احیا کردن خادمان خفته در خواب غفلت است . وجود این خادمان احیا شده برای بدن مسیح در حکم ویتامین های لازم برای بدن انسان است.

یونس هرگز به طور رسمی از دین برنگشت . او هیچوقت ایمان به خدا را ترك نگفت. و هرگز از قوم خدا نبرید. ولی دلش از اراده خدا دور بود . شاید شما هم یکی از اعضای فعال کلیسایان هستید و اصلا خودتان را رویگردان از مسیح نمی دانید . با این وجود پیوسته در برابر ندای خدا مقاومت کرده اید. شاید گیج و سردرگم مانده باشید که اصلا اراده خدا چیست . ناطاعتی همیشه با خود سردرگمی می آورد، ولی اطاعت ، شفافیت را تنها را رخنه کردن از میان این فضایی مه آلودی که به وسیله ناطاعتی به وجود آمده ، این است که بی درنگ گامهایی در جهت اطاعت برداریم.

ای مرد یا زن خدا برخیز . بار دیگر دل خود را به انجام اراده اش در زندگی بسپار. شهرت را برای خداوند صید کن . دست از کشیدن دل خود به دنبال بردار . روز نجات رابه آنانی که محتاج شنیدنش هستند، اعلان کن . نگذار روحیه منفی ، رنجش و دل آزدگی یا بهانه های گوناگون مانع از انجام اراده او توسط تو شوند . تو هم بیا و جزیی از نقشه ای که خدا می خواهد در شهرت پیاده کند ، باش.

اگر بر سر اینکه همه چیز را به خداوند تقدیم کنی ، با خود کشمکش داری ، به این دلیل است که هنوز به پدری که تو را دوست دارد ، توکل نداری . به خاطر داشته باش که اراده خدا ، کامل و نیکو و پسندیده است (نگاه کنید به رومیان ۱۲ : ۲)

این عبارت را که یادآور نیکویی خدا در حق زندگی شما است ، دریابید:

خداوند نصیب قسمت و کاسه من است تو قرعه مرا نگاه می داری . خطه های من به جایهای خوش افتاد . میراث بهی به من رسیده است(مزمو ۱۶ : ۵ - ۶)

دعای توبه

ای خداوند ، تو را به خاطر کلامت شکر می کنم . دعا میکنم که قلبم را از این گناه عدم موافقت با اراده ات برهانی . مرا از ناخرسندی این جهانی آزاد ساز .

مرا از روح غرغر و شکایت برهان . روح القدس ، همین حالا آمده مرا در برگیر . از تو می خواهم زندگی و خدمت را متحول سازی . خداوندا ، می خواهم عوض شوم . می خواهم که نه تنها پایهایم بلکه دلم نیز در پیروی از اراده تو باشد . من از ناخرسندی ، افسوس خوردن و دل ناخشنود داشتن دست می کشم و با شادمانی در پی انجام اراده تو بر می آیم . ای خداوند ، هر چه از من بخواهی بکنم ، با جان و دل می کنم . همان گونه که به من آموختی که چطور اراده ات را انجام دهم ، و همانطور که مرا برای انجام اراده ات تجهیز کردی ، عمل خواهم نمود . مطیع اراده تو هستم .

پدر ، دعا می کنم که پیش از بنا کردن هر چیز در زندگی من ، نخست مشکهای کهنه را خنثی ساز . بهانه تراشی های مرا ناپود کن . مرا از کشمکش درونی ام آزاد کن . بله ، خداوندا از تو خواهش می کنم که پیش از کاشتن و بنا کردن ، ابتدا ریشه کن و ویران نمایی . بیا و عمل انهدام الهی خود را در دل من به انجام برسان . هر عمل جسم ، هر فکر شیطانی ، هر اندیشه پریشان ، هر ناطاعتی و عصیان را در هم بکوب . ای خداوند ، از طریقه های خودم چشم می پوشم و پیروی از راه های تو را بر می گزینم . از داشتن نگرش قضاوت گرانه و انتقاد آمیز که همیشه رویای رهبران یا برنامه های کلیسا را زیر سوال می برند ولی هرگز برای کمک کردن قدمی بر نمی دارند ، دست بر می دارم .

مرا ببخش ، حماقت های مرا بیمارز ، غرور و خود بینی ام را ببخش . خداوندا دیگر نمی خواهم درمانده باشم . فرقی نمی کند مرا به کارگیری . ای خداوند ، اموال و دارایی های من در خدمت پادشاهی توست . چون فیضت را نصیب گردانی ، با حکمت آنها را اداره خواهم کرد و هر چه از من بخواهی تقدیمت خواهم نمود . ای خود خواهی ، به نام عیسی مسیح از زندگی من دور شو ، ای خود محوری ، به نام مسیح از زندگی من دور شو . روح القدس ، بیا و شخصیت مسیح را در دل من نقش ببند . خود را از هر چیزی که به طریقه های کهنه تعلق دارد خالی می کنم . من در مسیح هستم . چیز های کهنه در گذشت ، اکنون همه چیز تازه شده است . خداوندا ، اکنون آمده دم زندگی بخش خود را به کالبد اندیشه هایم ، خدمت و کارم بدم . پدر ، دعا می کنم که چشمان مرا لمس نمایی تا بی درنگ رویای تو را به روشنی ببینم . پدر دعا می کنم که هرگز از قلبم در دو روی نگردانم ، بلکه با تمامی دل و وجودم تو را خدمت نمایم ، به نام عیسی مسیح آمین .

فصل یازدهم

گناه پطرس : از انسان بیش از خدا ترسیدن

چند سال پیش در جلسات بیداری روحانی که در نیویورک بر پا شده بود و خیلی هم عالی بود ، شرکت داشتم . شبانی که آن جلسات را اداره می کرد ، کلیساهای دیر نواهی را برای شرکت در آن جلسات دعوت کرده بود . جلال خداوند بر جلسه نزول فرمود ، گویی هیچکدام از ما چنان ریزش پر جلال روح القدس را در طول تاریخ زندگیمان تجربه نکرده بودیم . بسیاری توبه کردند ، گریستند و دل های خود را شکسته فروتن ساختند . مکان برگزاری جلسات مالا مال از جمعیت بود و حتی در راهروها هم سوزن انداختن نبود .

در روزی که قصد داشتم نیویورک را ترک کنم، متصدی پذیرش هتل به من گفت که ترتیب همه چیز داده شده و کلیسای میزبان همه هزینه های صورتحساب مرا تقبل کرده است. این را از پیش می دانستم، چرا که شبان دعوت کننده قبلاً به من گفته بود که همه هزینه های پرداخت شده و جای هیچ نگرانی نیست. درست در لحظه ای که می خواستم با چمدان هایم از هتل خارج شوم، ناگاه فکری به خاطر خطور کرد که من باید صورتحساب را بینم این کار تا اندازه ای «فضولی» محسوب می شد که من صورتحساب را بینم و بدانم که میزبانم برای اقامتم چقدر پرداخته است. اما می دانستم که این روح القدس است که به من سقلمه می زند تا جلو بروم و رونوشتی از صورتحساب را بگیرم و نگاهی به آن بیندازم.

پس به پذیرش هتل مراجعه کرده از متصدی رونوشتی از صورتحساب را خواستم. تا آن زمان هرگز چنین کاری نکرده بودم. متصدی بی درنگ صورتحساب هزینه های اقامت را به من داد. تا به آن نگاه کردم، دیدم که در فهرست هزینه ها، قلم هزینه استفاده از تلویزیون کابلی برای تماشای فیلمهای درخواستی به چشم می خورد. این فیلمهای درخواستی معمولاً فیلمهای سکسی یا پورنوگرافی هستند. لیخندی زده به متصدی پذیرش گفتم که «من به مجرد ورودم به اتاق هتل، دستگاه تلویزیون را از پریز برق بیرون کشیدم! من حتی آن را روشن نکرده ام، با این حال هزینه فیلمهای درخواستی را به پای من نوشته اند.» آنها بلافاصله هزینه مزبور را از صورتحساب کم کردند - خیلی تند و شتابزده. با شگفتی دریافتم که آنها بنا بر عادت چنین هزینه ای را در فهرست هزینه های مسافران خود می گنجانند و خیلی از مسافران بیچاره بدون اینکه روحشان خبر داشته باشد، هزینه چیزی را می پردازند که از آن استفاده نکرده اند.

وقتی شبان کلیسای میزبانم آمد تا صورتحساب را بپردازد، آنچه روی داده وید را برایش شرح دادم اکنون یقین دارم که روح القدس مرا برانگیخت تا به صورتحساب هتل نگاهی بیندازم. آن روز نیویورک را با گفتن این جمله ترک کردم: «سپاسگزارم، روح القدس که آبروی مرا پیش اینها حفظ کردی و نگذاشتی به صداقت من لطمه وارد شود.» با وجودی که من گناهی مرتکب نشده بودم، ولی این موضوع می توانست شهادت مرا درباره روح القدس باطل کند، مگر اینکه خود آنها می آمدند و شخصاً از من در این باره پرس و جو می کردند.

روراستی و یکرنگی را در خود پرورش دهید

از آن روز به بعد، هر بار که می خواهم از هتلی تصفیه حساب کرده خارج شوم، یک رونوشت از صورت هزینه ها در خواست میکنم. اکنون دریافته ام که پاسبانی از یکرنگی و روراستی ام درنظر دیگران به عهده خودم است و برای این کار باید نهایت تلاش خود را بکنم. باید مراقب تصویر مسیحی که از خود به نمایش می گذاریم باشیم.

تقدس عطای خداست. روراستی چیزی است که ما باید آن را در خود بپروریم. من و شما باید هر روزه در زندگی خود از لحاظ صداقت و کاملیت «رشد کنیم». در واقع کتاب مقدس به ما می گوید که مسئولیت پاسبانی از حرمت و آبرویمان به عهده خودمان است.

«نگذارید در مورد آنچه شما نیکو می شمارید، بد گفته شود (رومیان ۱۴: ۱۶)».

با خواندن عهد جدید یاد می گیریم که یکی از صمیمی ترین پیران عیسی به خاطر جدی نگرفتن کاملیت خویش در دام افتاد. پطرس سه سال در مکتب عیسی به فراگیری درس پرداخته بود. او قدم به قدم استاد گام برداشته و شاهد معجزات او بود. او همان کسی بود که خدا فیض رساندن انجیل به غیریهودیان را به وی بخشید. او کلیدهای پادشاهی خدا را دریافت کرد. با این حال، پطرس در وضعیتی قرار گرفت که روراستی خود را از کف بداد. حتی اگر سالهاست که در کلیسایان به عنوان معلم، واعظ یا خادم مشغول هستید، ممکن است به آسانی اصل روراستی و یکرنگی را زیر پا بگذارید. ولی حتی اگر بسیاری از اعضای کلیسا گرفتار ریاکاری باشند، هیچ ضرورتی ندارد که شما هم در دام آن بیفتید. این اتفاق زمان برای پطرس افتاد که هنوز از انتشار انجیل توسط رسولان در خارج از محدود یهودیه مدت زیادی نمی گذشت.

اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، ۱۲ چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امت ها غذا

می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشان را جدا ساخت. ۱۳ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بحدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد. ۱۴ ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به طریق امت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟ (غلاطیان ۲ : ۱۱ - ۱۴)

پطرس ریاکارانه عمل کرده بود. او پیش از آنکه نگران حفظ شهادت مسیحی خود در برابر غیریهودیان باشد که خدمتشان می‌کرد، ترجیح داد در برابر ایمانداران یهودی نژاد که از اورشلیم آمده بودند «بی‌عیب جلوه کند». او محتاطانه عمل کرده از سنن و قواعد انسانی پیروی نمود و با این کارش نشان داد که در اعمال خود فردی ریاکار است. ترس پطرس از آدمهای مذهبی باعث شد که وی در این دام بیفتد.

یک‌رنگ و روراست نبودن، ریاکاری است

جان و سلی، واعظ بزرگ سده هفدهم برای گروههای خانگی مسیحی اش که آنها را «کلوپ های مقدس» می‌نامید فهرستی متشکل از بیست و دو پرسش تهیه کرده بود. او شماری بیش از دویست هزار نفر را در سراسر انگلستان در این گروههای خانگی سازماندهی کرده بود و این سازماندهی ثمره سالها زحمت و خدمت وی بود. او هر ساله هزاران مایل را بر پشت اسب طی می‌کرد و به تک‌تک این کلیساهای خانگی سر می‌زد و آتش تقدس را در آنها می‌افروخت. برخی از پرسشهایی که او مطرح کرده بود، به موضوع بحث ما یعنی یک‌رنگی مربوط می‌شوند. آنان در گروههای کوچک خانگی خویش پیرامون این پرسشها به بحث و گفتگو می‌پرداختند.

یکی از این پرسشها این بود: «آیا خود آگاه یا ناخود آگاه این تصور را در خود پرورش می‌دهید که از آنچه واقعا هستید، بهتر می‌باشید؟ به عبارت ساده‌تر، آیا ریاکاری؟ پرسش دیگر: «آیا کوشیده‌اید بهتر از آنچه واقعا هستید، جلوه کنید؟ این پرسشها توجه مرا به خود جلب کردند. این روزها کمتر کسی هست که از خود این پرسشها را بکند. بهتر جلوه کردن از آنچه به راستی هستیم، اکنون در میان ما مسیحیان امری عادی شده. نقاب به چهره زدن و از خود تصویری بهتر جلوه دادن دیگر برایمان طبیعی شده. ولی غیر واقعی جلوه دادن دیگر برایمان طبیعی شده. ولی غیرواقعی جلوه کردن چیزی نیست جز دو رویی و ریاکاری. این کار یعنی نقش روحانی بازی کردن - روحانیت ساختگی و تصنعی. ما نمی‌دانیم که با تظاهر کردن به یک‌رنگی خود را به مخاطره خواهیم افکند.

در زمانهای قدیم، در روم، هنرمندان آن روزگار عمر خود را وقف تراشیدن پیکره های زیبایی می‌کردند که اکنون نمونه هایی از آنها را می‌توانیم در موزه ها و مجموعه های شخصی ببینیم. در تاریخ آمده است که وقتی پیکره گرانبهایی که از سنگ مرمر تراشیده شده بود، می‌شکست، آن قسمت شکسته شده را با موم جایگزین می‌کردند و سپس رویش را رنگ می‌زدند تا هیچکس متوجه نشود که این پیکره با موم به اصطلاح وصله و پینه شده است. سنگتراشان خیلی از این پیکره های مرمت شده را به جای پیکره سالم می‌فروختند و اغلب هم هیچوقت خریدار متوجه شکسته بودن پیکره نمی‌شد.

در زبان لاتین برای پیکره سالم و یکدست از دو واژه استفاده می‌شد: Sine به معنی «بدون»، و Cera یعنی «موم». پیکره سالم را Sinecera یعنی «بدون موم» می‌گفتند که واژه انگلیسی Sinecera (یعنی بی‌ریا، بی‌غل و غش) از آن اقتباس گردیده. در مقطعی از تاریخ این کار چنان رایج شده بود که خریداران هنگام خرید پیکره های گران قیمت، مجبور بودند نخست از سازنده یا فروشنده بپرسند که آیا پیکره مورد نظرشان Sine cera (بدون موم) است یا خیر.

آدمهای بی‌ریا و بی‌غل و غش (Sinecera) از فریبکاری و دروغ‌بری هستند. ایشان از انسجام اخلاقی برخوردارند و هرگز قسمتی از زندگیشان «از موم ساخته» نشده است. در شخصیت آنان فریب و دروغ جایی ندارد. جهان خواهان دیدن مسیحیانی بی‌ریاست - ایماندارانی که فریب نمی‌دهند، دروغ نمی‌گویند و در انجام کارهایشان راستی را مراعات می‌نمایند. اگر جهان چنین مسیحی نمونه‌ای را ببیند، به انجیلی که مسیحیان وعظ می‌کنند، ایمان خواهد آورد. یکی از بزرگترین موانعی که نمی‌گذارد جهان به انجیل ایمان آورد، مشاهده دروغ و ریا در زندگی بسیاری از مسیحیان است. اینگونه ایمانداران خود را

مثل جنس اصل مي نمايند و وانمود مي كنند كه در خود غل و عش ندارند ، ولي چون يكرنگ و بي ريا نيستند ، مانع انتشار و گسترش انجيل مي گردند . آنان پر از موم هستند !

بعضي ها خيلي سريع اعلام مي كنند كه مسيحي هستند ، اما ديگران نمي خواهند آنها را جزو مسيحيان بپذيرند ، چون ايشان فاقد صداقت هستند . اين عده بدون اينكه كار کرده باشند ، بر ساعات اضافه كاري هفتگي خويش مي افزايند. در كمال نادرستي از محل كار خود چيزهايي برداشته به خانه خود مي برند . حتي اگر مردگان را زنده كنيم و بيماران را شفا دهيم (كه البته كليسا به پيش از اينها احتياج دارد) ، اما با نادرستي و دغلداري عمل كنيم ، اين نادرستي از مردمان سلب اعتماد مي كند و تاثير خدمات ما را از بين مي برد . خاطر منتهي از منشي اي كه به تازگي در كليسا استخدام شده بو ، شنيدم. او مي گفت هنوز چند روزي از شروع كارش نگذشته بود كه از واحد وصول بدهي هاي معوقه تلفنهيي به دفتر كليسا زده شد. او شرح مي داد كه چون خود شبان در كليسا حضور نداشت ، ناگزير برايش پيغام مي گذاشتند . عاقبت يكي از آنها گفت : « من بايد با خود شبان كليسا حرف بزنم ، او هفت ماه است كه حساب بانكي خود را پر نكرده و مبالغه را از طريق كارت اعتباري خود خرج کرده به بانك برنگردانده است! »

وقتي منشي، شبان را در جريان تلفنهيي مزبور قرار مي دهد و از او جوابي صاف و پوست كنده براي اين پرسشها مي خواهد ، وي را از كارش اخراج مي كنند . شبان گفته بود : « تو مرتكب هيچ اشتباهي نشده اي؛ روح القدس به من گفت كه تو را از انجام اين مسئوليت (منشي گري) معاف كنم. » شبان مزبور خيلي مراقب بود كه آن عده از افرادي را كه از كارهايش سر در مي آورند ، از اطراف خود پراكنده سازد . او آدم نادرست و رياكاري بوده . وقتي در كليسا رهبران اينگونه عمل مي كنند ، دنيا در مورد كليسا چه فكري خواهد كرد ؟

دروغهاي كوچك و مصلحت آميز

برخي از ما مسيحيان ، به خاطر پيشينه اجتماعي و فرهنگي مان دروغ گفتم را ياد گرفته ايم . زمينه اجتماعي و فرهنگي من به من آموخته كه چيزهايي بگويم كه خلاف واقعيتند. اين گونه حرفها با انگيزه هاي بدني گفته مي شوند ؛ بلكه بيشتر اشتباهاتي ناشي از نادرستي هستند . مثلاً به ما ياد داده بودند كه « به كسي نگو كه نمي خواهي فلان چيز را بخري . بگو خيلي خوب است ، ولي آن را نخر. »

وقتي پسر بچه اي بيش نبودم اغلب با مادر بزرگم براي خريد به بازار مي رفتم و اين كار براي تجربه اي دلچست بود . يادم هست كه مردم چگونه براي ارزان تر خريدن كالاهاي مورد نظر خود به حيله و دوز و كلك متوسل مي شدند . مثلاً به گوجه فرنگي ها نگاهي مي انداختند و به دستفروش مي گفتند : « امروز چقدر گوج فرنگي ها گران شده اند ! » ولي پس از اينكه گوجه فرنگي ها را مي خريدند ، به كسي كه همراهشان بود مي گفتند : « ديدي گوجه فرنگي ها را چه ارزان خريدم ؟ » اين مثل يك بازي بود . انگيزه هاي آن افراد نه بد بود ، نه شريانه ؛ فقط مي خواستند با به كار بردن ترفندي جنس مورد نظر خود را با قيمت مناسب تري بخرند .

مادر بزرگ من به راستي زن مقدسي بود و براي خدا زندگي مي كرد، اما او هم اغلب اين شيوه را به كار مي برد . از قصاب مي پرسيد : « گوشت كيلوني چند است ؟ » وقتي قصاب قيمت را مي گفت ، مادر بزرگ بلافاصله جواب ميداد : « خيلي گران است . »

نوع ديگري از دروغ كه به ويژه در كشورهاي آمريكاي لاتين رايج است، دروغ گفتن به فرزند مي باشد. مثلاً بچه تان سرما خورده و تب کرده ولي شما براي اينكه نترسد به او مي گوييد : نه پسر من اصلاً نگران نباش . تو تب نكرده اي . نيت شما در اين مورد آر است كه فرزندتان نترسد ولي در عمل به او مي آموزيد كه مي شود در موارد دي ، دروغهاي كوچك گفتم . ما به بچه هايمان ياد مي دهيم كه در مواقعي كه چيزي مطابق ميلمان نيست ، مي توانيم دروغ بگويم . برخي اين گونه دروغها را « دروغ مصلحت آميز » مي نامند. شايد اين دروغها خيلي كوچك باشند ، اما در هر صورت دروغند.

چنين عاداتي همراه كودك مي ماند و تا زماني كه به سن بلوغ و جواني برسد ، همچنان از وي جدا نمي شود . آن بچه اي كه در بازار گوجه فرنگي مي خريد ، شايد روزي شبان يك كليسا شود . آن وقت ممكن است به خزانه دار كليسايش بگويد ، « حسابها را قدرتي رند (سراسرست) كن ، تا ماليات كمترتي بپردازيم . »

كلام خدا به ما مي گويد آناني كه بر چيزهاي اندك امين نباشند ، بر چيزهاي بسيار نيز امين نخواهند بود .
دروغ گفتن ، هر چقدر هم آن دروغ كوچك باشد ، نادرست است. كساني كه دروغ مي گويند فاقد آن
روراستي و يكرنگي هستند كه لازمه قوم خداست .

نادرستي ، نادرستي است و كم و زياد هم ندارد . خيانت در امانت مي تواند در مورد يك ميليون دلار باشد
يا فقط يك دلار . يكي از جاهايي كه من ياد گرفته ام ديگر با ناراستي عمل كنم ، در باجه هاي بازرسي گمرك
فرودگاههاي بين المللي است . بايد اقرار كنم كه اتاقك گمرك فرودگاه بونينوس آيرس ، جايي است كه كمى
مرا عصبى مي كند. هر بار كه به آرژانتين سفر مي كردم از چند ساعت قبل از رسيدن به فرودگاه كشمكشي
سخت در درونم آغاز مي شد . در دعا ميگفتم : « خداوندا ، ايا بايد فلان چيز را در اظهار نامه گمركي قيد
كنم؟ » آيا بايد به آنها نشان دهم ؟ يا بالاتر حساب كردن نرخ تعرفه گمركي براي كساني كه مي خواهند
كالايي را وارد آرژانتين كنند ، سابقه نسبتا طولاني دارد .

كارگزاران گمرك اصلا به درستي يا نادرستي كاري كه مي كنند ، لحظه اي انديشه نمي كنند چون اصولا
آدمهاي نادرستي هستند . مسافرائي كه از برابر باجه هاي بازرسي گمرك عبور مي كنند ، در كل هدف
هوسهاي شخصي كه چمدانهايشان را بازرسي مي كند ، قرار مي گيرند.

با گذشت زمان دريافتم كه قوانين گمركي شروع به تغيير يافتن كرده اند و نسبت به گذشته تعريف شده تر
و چارچوب مندر شده اند . وقتي به چيزهايي كه در چمدانهايم بود و با خود به كشورم وارد مي كردم ،
مي انديشيدم ، احساس مي كردم كه بيشتر ميلم دروغ بگويم تا راست . در چنين مواقعي ، آموخته هاي
فرهنگي ام از گذشته سعي مي كردند بر من مسلط شوند و فرمانهاي خداوند كم كم محو و كمرنگ مي گشتند
.

زمانی كه متوجه شدم در اين زمينه بايد تغييراتي در من صورت بگيرد ، در سكوت شروع به دعا كردم :
« خداوندا به من قوت ده تا به هر بهايي دست از راستي و راستگويي برندارم ، حتي اگر آنها در گمرك
فرودگاه كفش هايم را هم از من بگيرند . » بايد اعتراف كنم كه وقتي تصميم گرفتم كاملا صادق و روراست
باشم ، در درونم احساس حماقت مي كردم . به آناني فكر مي كردم كه هم ميهن و هم فرهنگ بودند و به
خاطر پرداخت حق گمرك بالا به حماقت من مي خنديدند. بعضي از آنها به من مي گفتند كه هيچ لزومي ندارد
چنين مبلغی را بپردازم ، وانگهي آن بار يا وسيله اي كه مي خواستم وارد كشورم كنم ، قرار بود براي كار
خداوند مورد استفاده قرار گيرد .

ولي الان چند سالي است كه نحوه تفكرم عوض شده است . روح القدس ذهنم را تازه ساخته است . حالا
به اين بازرسان گمرك به ديده فرصتهايي براي نشان دادن راستي و صداقت مسيحي به مقامات رسمي
فرودگاه نگاه مي كنم . در غالب موارد مي گذارم آنها بفهمند كه مسيحي هستم . وقتي با صداي آهسته در
گوشم مي گویند اگر درخواست رسيد كنم ، مي توانم پول كمتر بپردازم ، به آنها مي گويم كه من يك واعظ
هستم. اجازه مي دهم كه آنها بفهمند كه من مي خواهم كارها درست انجام شود .

چون اين روش را پيش گرفته ام ، خدا هم مرا در مورد مسئله گمرك بركت داده است . براي نمونه ،
همين اواخر مجبور شدم براي وارد كردن جعبه اي حاوي وسايل خدمت ۱۰۰ دلار آمريكا بپردازم . متصديان
گمرك حاضر بودند با گرفتن مبلغی بسيار كمتر از آن به عنوان رشوه ، بار را رد كنند . با اين وجود من
ترجيح دادم ۱۰۰ دلار را كه قانون تعيين كرده بود بپردازم . وقتي به لاپلاتا رسيدم ، يكي از ايمانداران آنجا
كه اصلا خير نداشت در گمرك فرودگاه چه گذشته پاكتي به من داد حاوي هديه اي به مبلغ ۱۰۰ دلار ! از اين
مورد و موارد مشابه بسيار دانسته ام كه خدا روراستي و صداقت را بي پاداش نمي گذارد.

يك تجربه تدريجي و پيشرونده

تقدس مي تواند در لحظه اي از ايمان بر شما فرود آيد . اما از آن پس لازم است سلوك كردن در تقدس را
ياد بگيريد تقدس يك بار بر شما فرود مي آيد ، ولي پس از آن است كه بايد با مدد فيض خدا راه رفتن در

طریق راستی را تا پایان عمرتان بیاموزید . تقدس بر زندگی من نازل شد و مرا پاک نمود . اما لازم است تا آخر عمرم در پی یک تجربه تدریجی و پیشرونده سلوک کردن به شیوه عیسی را یاد بگیرم .

در این مورد قصد ندارم شما را محکوم کنم . به خوبی می دانم که قوانین هر کشوری با کشور دیگر فرق دارد ، اما زمانی فرا می رسد که چراغ قرمز ضمیر ما خاموش می شود . وقتی که چراغ خطر چشمک می زند ، بهتر است به آن توجه کنیم چون ممکن است این چراغ خطر از روح القدس باشد که می خواهد به ما هشدار دهد که خطری در راه است . به ما می گوید : « پیش رویت خطر در کمین است ! نزدیک است یکرنگی و صداقت خود را از دست بدهی . » هیچوقت این علامت خطر را نادیده نگیرید !

شخصی را می شناختم که از بونیوس آیرس عازم شهر مار دل پلاتا (Mar del Plata) بود . با اتومبیل چهار ساعت طول می کشید تا از میدا به مقصد برسد . در بین راه ، او متوجه شد که یکی از چراغهای قرمز جلوی داشبورد اتومبیل روشن شده . او چون نمی خواست حواسش از رانندگی پرت شود ، با دستمالی روی چراغ را پوشاند . اما هنوز نیمی از راه را طی نکرده بود که ناگهان دودی از کاپوت ماشینش تنوره کشید . بله ، اتومبیل ، موتور سوزانده بود . فقط به این خاطر که او به چراغ خطر توجه نکرده بود و گوشه جاده نایستاده بود تا موتور را واریسی کند و از آن رفع اشکال نماید . نگذارید موتور زندگیتان بسوزد . وقتی روح القدس برایتان چراغ خطر می فرستد ، به آن توجه کنید .

کسی که فاقد یکرنگی و روراستی است ، صرف نظر از اینکه در زندگیش چه کارهای خوبی انجام می دهد ، از اطرافیان خود سلب اعتماد می کند . پدری که دروغ می گوید هرگز مورد احترام فرزندان قرار نخواهد گرفت . مگر اینکه توبه و اعتراف کند و واقعا عوض شود . فرزندان همیشه به خاطر خواهند داشت که پدرشان دروغ گفته و با خود خواهند اندیشید : شاید باز هم به من دروغ بگوید ؛ شاید این یکی هم راست نباشد . گاهی ما به خاطر چیزهای پیش پا افتاده از خودمان سلب صلاحیت می کنیم . سلیمان گفته : « شغالها ، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می کنند برای ما بگیرید ، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است . »

شغالهای کوچک زمانی به درون تاکستانهای ما رخنه می کنند که همه تاکها شکوفه کرده اند . آنها زمین را سوراخ می کنند و در زیر ریشه ها نقب می زنند و تاکها را خراب می کنند ، بدون اینکه این خرابی علایم ظاهری داشته باشد آنها بدین ترتیب آنها می توانند یک تاکستان را به کل نابود کنند . به همین منوال ، دروغهای کوچک و فریبکاریهای پیش پا افتاده ای که از ما سر می زنند ، ریشه های مسیحیت را در زندگی ما خراب می کنند . ممکن است از بیرون ظاهر ما « سرسبز » باشد ولی ناگهان تاکها می خشکند . شغالهای کوچک غالبا بیشترین آسیب را به زندگی ما وارد می سازند .

خصوصیات کسی که فاقد روراستی است

همه کسانی که فاقد روراستی و یکرنگی هستند دارای ویژگی های مشترکی می باشند . شناخت این ویژگی ها و مطابقت پیوسته خود با این ویژگیها برای ما خیلی اهمیت دارد ، چون همواره باید مراقب باشیم که هیچیک از این خصوصیات را در زندگی خویش نیابیم . بیانید این خصوصیات را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم .

کسی که فاقد روراستی است ، ردای محکومیت بر تن می کند

کسی که ردای محکومیت بر تن می کند ، دیگر زیر برکت خدا قرار ندارد . وی عملا زیر محکومیت یا عدم تایید خدا قرار می گیرد . پولس در غلاطیان ۲ : ۱۱ نوشته که شخصا رویاروی پطرس ، کسی که ردای محکومیت بر تن کرده بود ، ایستاد . چنین می خوانیم : « اما چون پطرس به انطاکیه آمد ، با او رویاروی مخالفت کردم ، چه آشکارا تقصیرکار بود . » در ترجمه NAS آمده « چه محکوم شده بود . » امروز کلیسا به کسانی چون پولس نیاز دارد که رویاروی جلویش بایستند و تقصیرهایش را به او بازگویند ، نه اینکه مرتبا انتقاد کنند و ایراد بگیرند .

شاید شما بگویید که « من به فیض خدا ایمان دارم و او همه گناهان مرا بخشیده است . » این درست است ، اما کسی که با یکرنگی زندگی نمی کند از نظر خدا محکوم است و دیگر ردای برکت و تایید خدا را بر تن ندارد . خدا چنین فردی را تایید نمی کند . اگر زندگی شما پر است از دروغهای بزرگ و کوچک ، نمی توانید روی تایید خدا حساب کنید . اگر کاسبی هستید که تراز و یا پیمانۀ خود را دستکاری کرده اید ، بدانید که دارید از خدا می دزدید – حتی اگر از این راه درآمد بیشتری عایدتان گردد ، و به تبع آن هدیه

بیشتری هم به کلیسا بدهید ! هدیه دادن نه شما را تقدیس می کند و نه تطهیر . دزدی ، دزدی است . مگر اینکه به گناهان اعتراف کنید و در صدد جبران آن برآیید؛ آنوقت می توانید ری آمرزش خدا حساب کنید .

بعضی به غلط معتقدند که روراستی و صداقت عطایی مختص رهبران است و به کار آدمهای عادی نمی آید . روراستی يك « عطا » ي ویژه رهبران نیست – بلکه لازمه هر مسیحی است . هر ایمانداری از خدا فرمان یافته که مثل مسیح سلوك کند . در زندگی از هر موقعیتی که برخوردار باشید چه رئیس يك بانک باشید و چه يك رفتگر ، باید پیوسته با روراستی و یکرنگی زندگی کنید . هیچکس از پاسخگویی معاف نیست .

کسی که فاقد روراستی است ، از سر ترس عمل می کنند
بعضی آنقدر دلوایس خشنود ساختن آدمهای پیرامون خود هستند که حاضرند با کارهایی که در آن یکرنگی نیست ، « شایسته به نظر برسند » برای اینکه افراد شایسته به نظر رسیدن از شایسته عمل مهمتر است . این همان اشتباهی است که پطرس مرتکب شد . او از مردم بیشتر از خدا می ترسید ، به همین خاطر بسته به آدمهایی که پیرامونش بودند ، رفتار خویش را تغییر می داد .

زیرا پیش از آنکه کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غیریهودیان همسفره می شد، اما همین که آنها آمدند ، پا پس کشید و خود را جدا کرد ، چرا که از اهل ختنه بیم داشت (غلاطیان ۲ : ۱۲)

پطرس ب جای حفظ ایمان به « حفظ آبرو » می اندیشید . او از بیم آنکه یهودیان چه خواهند گفت ، به طرزی غریب رفتار کرد . چون از ایمانداران یهودی تبار و آنچه ایشان فکر می کردند بیمناک بود ، تصمیم گرفت دیگر با ایمانداران غیر یهودی نشست و برخاست نکند و با آنها غذا نخورد . او خود را از مسیحیان غیر یهودی جدا ساخت تا مقبول یهودیان واقع شود .

از یاد نباید برد که این همان مردی است که گفته بود حاضر است به خاطر عیسی بمیرد . بنا بر روایات ، پطرس را وارونه صلیب کشیدند . او برای خدمت به مسیح بهای سنگینی پرداخت . اما در این هنگامه ضعف ، از حرف دیگران ترسید . این گناهی است که ما برای خوب و موجه جلوه کردن مرتکب می شویم . افتادن در دام این گناه بسی خطرناک است . کسانی هستند که به خاطر خوب جلوه کردن ، حتی نجات خویش را از دست می دهند .

پدر بزرگ و مادر بزرگ من زمانی به مسیح ایمان آوردند که عمه ام از بیماری صرع شفا یافت . آنها وی را که مبتلا به این بیماری بود به یکی از جلسات کلیسایی برده بودند و او در همانجا به طرز معجزه آسایی شفا یافته بود . آنها بنا به زمینه فرهنگی که داشتند خانه شان مملو از پیکره ها و تمثالهای مذهبی بود . خرافات بخشی از زندگی آنان را تشکیل می داد . اما حالا که به مسیح ایمان آورده و قلبشان را به طور کامل تسلیم خداوند نموده بودند ، دیگر جایی برای این چیزها نبود .

برخی از دوستان ایشان که به خانه شان می آمدند ، می گفتند : « چرا به این مسیحیان انجیلی از خد بی خبر پیوسته اید ؟ مگر مذهب شما چیز دیگر نیست ؟ » پس از مدتی در اثر فشار دوستان و آشنایان و ترس از اینکه دیگران چه خواهند گفت یا چه خواهند اندیشید ، پدر بزرگ و مادر بزرگم به تمثال پرستی و مذهب پیشین خود بازگشتند . اما واقعه ای شگفت رخ داد ؛ عمه ام دوباره بیمار شد . این امر پدر بزرگ و مادر بزرگ مرا به متوجه حقیقت ساخت و با بازگشت بیماری عمه ام ، آنها هم توبه کرده به سوی خدا بازگشتند . با این حال عمه ام دیگر هرگز شفا نیافت . و در سن چهل سالگی بدروود حیات گفت . پدر بزرگ و مادر بزرگ من به خاطر ترس از انسان ترجیح داده بودند به شمایل پرستی سابق روی آورند .

در اواخر دهه پنجاه ، مبشری به نام تامی هیکس در آرژانتین خدمت می کرد . او استادیومها را مالا مال از جمعیت کرد و هزاران نفر از مردم به دست وی شفا یافتند . روزی وی برای دیدن پدر بزرگم به خانه اش رفت . وقتی برای عمه ام دعا کرد ، او شفا نیافت .

اگر چه عمه ام با ایمان به مسیح وارد آسمان شد ، ولی دیگر هیچوقت شفا نگرفت . چرا ؟ به اعتقاد من چون پدر مادرش يك بار طریق خداوند را ترك گفته بودند و خداوند نمی خواست بار دیگر این اتفاق تکرار شود . اکنون پدر بزرگ و مادر بزرگ من نزد خداوند هستند . از آن به بعد هر دو آنها افرادی روراست و یکرنگ گشتند – کسانی که به حرفهای مردم در مورد خودشان اصلا اهمیت نمی دادند . آن دو هم چیز را به خداوند تسلیم نمودند و تا آخرین روز زندگیشان مرد و زنی صادق و اهل دعا بودند .

کسی که ریاکار است ، دیگران را هم با خود به ریاکاری می کشد
پطرس به خاطر خشنودی انسان و نه خدا، مرتکب گناه شد . اما این تنها خود وي را از برکت خدا محروم ساخت، بلکه دیگران نیز در ریاکاری او گرفتار شدند. گناه وي براي خیلی ها سنگ لغزش شد .

سایر یهودیان در این ریاکاری به او پیوستند ، به گونه ای که حتی برنابا نیز در ریاکاری آنان گرفتار آمد. (غلاطیان ۲ : ۱۳)

آدم ریاکار غیرمستقیم دیگران را هم به ریاکاری تشویق می کند . اگر او بتواند دیگران را هم به ریاکاری بکشاند ، دیگر احساس محکومیت یا متفاوت بودن با دیگران نمی کند . چنین شخصی بر کلیسا تاثیر منفی می گذارد و سایرین را به دروغگویی و فریبکاری تحریض می نماید .

کسی که فاقد روراستی است ، در مسیر غلط راه می پیماید
جز راه رفتن در طریق صداقت و روراستی ، نمی توان در مسیر برکت و تایید خدا باقی ماند . کسی که فاقد یکرنگی است ، در مسیری پر پیچ و خم افتاده که او را از خداوند دور می سازد . در نمونه مورد بحث ما یعنی پطرس ، پولس در حضور همگان به مخالفت با وي برخاست و رفتار ریاکارانه او را محکوم کرد و حماقت عملکرد او را به وي گوشزد نمود .

اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقت انجیل استوار گام نمی زنند ، در حضور همه پطرس را گفتم : « اگر تو ، با اینکه یهودی هستی ، همچون غیر یهودیان زندگی می کنی نه چون یهودیان ، چگونه است که غیریهودیان را وامی داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند ؟ » (غلاطیان ۲ : ۱۴)

پولس ، جدیدترین عضو جرگه رسولان ، تصمیم گرفت به خاطر رفتار ریاکارانه و متظاهرانه پطرس در برابرش بایستد . پطرس ترجیح داده بود تظاهر به شریعت گرایی یهودی کند.

زمانی که در لاپلاتا خدمت می کردم با کمک پدرم شروع به مطالعه و بررسی در مورد کلیسای لاپلاتا نمودیم . برای رسیدن به نتیجه بهتر آزمونهایی نیز طرح کردیم و میان همه اعضای کلیسا پخش نمودیم . با این بررسی توانستیم به نتایج بسیار روشنگرانه ای پیرامون ایمانداران کلیسا دست پیدا کنیم . اکثر ایمانداران در طی پنج سال نخست ایمان خود به مسیح به رشد روحانی ادامه می دهند . اما از قرار معلوم سال پنجم ایمان يك نقطه عطف است . ما دریافتیم که اکثریت کسانی که کلیسا را ترك گفته اند ، این کار را در پنجمین سال ایمان خود انجام داده اند . گویی دوری را به کمال رسانده اند . برای اینان نخستین مرحله مسیحیت به پایان رسیده و آن اشتیاق نخستینی که به خداوند داشتند رویه کاستی نهاده است . درست مانند آنچه که در مکاشفه ۲ : ۴ خطاب به کلیسای افسس می خوانیم ، محبت نخستین خود را فرو گذاشته اند .

برخی از ایمانداران تلخ و عیجیو شده از پیکره اصلی کلیسا جدا گشته بودند. در بررسی خود متوجه شدیم که در پایان پنج سال نخست ، ایمانداران یکی از این دو کار را انجام می دهند . یا با حدت و شدت بیشتری به خدمت می چسبند و علایم بلوغ روحانی را از خود آشکار می سازند ، یا به کل کلیسا را ترك می کنند و به دنیا باز می گردند . گویی پس از يك وقفه زمانی معین میل به بازگشت به زندگی پیشین در اینگونه افراد تشدید می شود .

آگاهی از این میل بشری برای هر ایماندار دارای اهمیت است. ما نباید به گذشته خودمان بازگشت کنیم. آدمهای ریاکار دوست دارند عاداتهای نادرست گذشته را که به هنگام گرویدن به مسیح کنار گذاشته بودند، از نو بنا کنند، حتی به این قیمت که آن عادت یا رفتار گناه آلود را در پس صورتی مذهبی مخفی نمایند. در غلاطیان ۲: ۱۸ به هشدار صریح برمیخوریم: «اگر آنچه را که خود ویران کردم، از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می‌دهم که به شریعت نافرمانم.»

کسانی که فاقد روراستی هستند فیض خدا را باطل می‌شمارند
آنانی که فاقد روراستی و صداقت هستند به قدری در فکر خود خشنود کردن دیگران هستند که حاضرند به خاطر خوب و موجه جلوه کردن، حتی دروغ بگویند. ایشان فیض خدا را تباه می‌کنند. با این حال پولس رسول فرمود:

فیض خدا را باطل نمی‌شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می‌آمد پس مسیح بی‌هوده مرد. (غلاطیان ۲: ۲۱)

منظور پولس این است که اگر کسی به شریعت گرایی بازگردد، از نو اسیر همان چیزهایی می‌شود که باید آنها را انجام دهد یا بگوید تا موجه جلوه کند. او با این کار خود فیض خدا را باطل می‌شمارد. کسی که دروغگو، ریاکار یا فریبکار است – یعنی کسی که می‌کوشد خود را روحانی جلوه دهد، در حالی که چنین نیست – فیض خدا را باطل می‌شمارد.

کسانی که فاقد روراستی هستند به جزئیات می‌پردازند
پولس در غلاطیان ۳: ۱ خطاب به کلیسای غلاطیه چنین می‌گوید:

ای غلاطیان نادان! چه کسی شما را افسون کرده است؟

وقتی ایمانداري مراقب و هوشیار نیست، هر افسونگر و چشم‌بندی می‌تواند چشمان او را ببندد تا دیگر او قادر به دیدن حقیقت نباشد.

کسانی هستند که صورت تقدس دارند ولی هنوز یکرنگ و روراست نیستند. در اینجا نمی‌خواهم اصلی کتاب مقدس را با شما در میان بگذارم، بلکه این مشاهده و تجربه شخصی من است و فکر می‌کنم به درد کلیسا بخورد. به باور من آدم می‌تواند تقدیس شده باشد، ولی فاقد روراستی و یکرنگی نیز باشد.

من خادماني را می‌شناسم که عاشق کار خداوند بودند و زندگی‌شان را صرف این کار کردند، ولی در موقعیتهای کوچک کلاً هم زده به فریب نیز متوسل شده‌اند. به تصور من ایشان تا مدتی خود را پشت نادانی خویش پنهان می‌سازند. با این حال، پس از مدتی، وقتی دوره پذیرش نادانی سپری شد، زمان شناخت حقیقت خدا فرا می‌رسد. این افراد باید به چراغ خطر قرمزی که جلوی داشبوردشان چشمک می‌زند، توجه کنند. اگر به مقاومت خود در برابر ندای روح القدس در دل‌هایشان ادامه دهند، این دیگر اسمش نادانی نیست، بلکه عصیان آشکار است.

در گذشته خدا از چنین جهالتی چشم می‌پوشید، اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند (اعمال ۱۷: ۳۰)

ممکن است يك مسیحي برای مدتی کوتاه در کام اعمال نادرست فرو رود و متوجه هم نشود . این را می توان به حساب جهالت و حماقت موقتی گذاشت . اما اگر دور صداقت و راستی و پاکی را به کل خط بکشد، تقدس خود را از دست خواهد داد. ما نیازمند تقدس آگاهانه هستیم؛ باید از کلام خدا پر شویم .

کسانی که فاقد روراستی هستند همه چیز را از دست خواهند داد .
چقدر اندوهبار است دیدن کسی که زمانی آدم روراست و صادقی بوده ... در برکت و تایید خدا سلوک می کرده ... و آنوقت در گناه افتاده از گناهش توبه هم نمی کند و به همین زندگی گناه آلود ادامه می دهد . روراستی همچون چسبی است که ما را از طریق خدا نگه می دارد . بدون آن ممکن است همه چیزمان به مخاطره بیفتد.

آیا همه آن چیزها بیهوده بر شما گذشته است ؟ مگر اینکه بر راستی بیهوده بوده باشد !
(غلاطیان ۳ : ۴)

پولس از ایمانداران غلاطیه می پرسد : « آیا واقعا می خواهید همه چیز را کنار بگذارید ؟ » به عبارت دیگر منظور او این بود : « برادران و خواهران غلاطیه ای من، شما سخت تلاش کرده اید ، و برای انجیل رنج فراوان برده اید . ولی ظاهرا اکنون معلوم شده که همه آن تلاشها و رنجها بیهوده بوده . آیا می خواهید همه آنها را از کف بدهید ؟ »

چرا غلاطیان در خطر از کف دادن همه چیز بودند ؟ به خاطر شریعت گرایی و ریاکاری شان و به دلیل ظاهر سازی و خشکه مقدس بودنشان .

یکی از چیزهایی که من و همسر من از خدا طلبیده ایم صداقت و روراستی به ویژه با فرزندانمان است و البته هر پدر و مادری بر فرزند یا فرزندانش تاثیر می گذارد . اما در غالب موارد این تاثیرگذاری مثبت نیست چون عاری از صداقت می باشد . من می خواهم چنین تاثیر منفی ای را همچون آشغال به دور بیفکنم . می خواهم با فرزندانم کاملا روراست باشم.

چند هفته پیش فرصتی یافتم تا مدتی را با بچه هایم در خانه بگذرانم . آنوقت بود که متوجه شدم جوی عصبی بر خانه حاکم است . تقریبا بلافاصله دریافتم که عصبانیت از جانب من به بقیه منتقل شده ! گاهی وقتها که من از سفرهای کاری خود به خانه بر می گردم خیلی خسته و عصبی هستم – و آن روز هم چنان بود . در نتیجه دنبال چیزی می گشتم که اشتباه باشد . برای هر چیز کوچکی از بچه هایم ایراد می گرفتم و انتقاد می کردم . وقتی متوجه این مسئله شدم دانستم که باید تغییر در خودم و جو خانه ایجاد کنم . بچه هایم می دانند که من به تقدس و عظمت می کنم . به معنای دقیق کلمه ، غالب اوقات احساس می کنم که باید برای آنها پدر کاملی باشم . شوربختانه من از کمال فاصله زیادی دارم – چنانکه همه ما این چنین هستیم . نیز می دانم که وانمود کردن به آنچه که نیستم ، کار درستی نیست . بهتر است روراست و بی ریا باشیم .

آن روز به حمام رفتم و تشتی پلاستیکی را از آب گرم پر کردم و به همراه يك صابون ، يك حوله و عطر و لوسیون بدن با خود به اتاق نشیمن آوردم و بعد همه اعضای خانواده را صدا کردم تا در اتاق گرد هم آیند .

وقتی همه دور هم جمع شدیم گفتم : « خوب ، بچه ها من قدي عصبی بودم . حالا می خواهم پاهای شما را بشویم و به خاطر رفتار عصبی ام از همه تان معذرت بخواهم . » سپس یکی یکی شروع به شستن پاهای خانواده کردم و بعد با حوله خشک کردم و عطر و لوسیون زدم.

وقتی همه کارم تمام شد ، یکی از پسرها گفت : « بابا ، ممکنه بازم پاهای منو بشویی ؟ من عاشق آب گرمم! » من دوست دارم هنگام موعظه ، کتاب مقدس را در دستانم بگیرم . گاهی می آیم و وسط اتاق می ایستم و می گویم : « بچه ها ، می خواهم به شما درسی را بیاموزم . » ولی مواقعی هم هست که باید با تشتی آب گرم و حوله موعظه کرد . راه شناخت اشتباهات ما همین است . زمانهایی بوده که من و همسر من برابر بچه ها زانو زده و گفته ایم : « پسرها ، رفتار ما بد بوده ، سر شما جیغ و فریاد زده ایم و این از خدا

نیست . آیا می شود ما را ببخشید ؟ » آنها همان موقع ما را می بخشند . کودکان داری فضیلتی هستند که ظاهراً در ما بزرگتر ها این فضیلت رنگ باخته است – فاصله زمانی خشم تا بخشش در کودکان فقط سی ثانیه است . من نیاز دارم که در همه حال و همه وقت در مسیر روراستی و شرافت گام بردارم – اما این موضوع به طور ویژه در خانه خودم و با کسانی که بیش از همه دوستشان دارم باید مراعات گردد . در طی مراسم عقد زناشویی من در بخشی از شروط ازدواج به همسر قول داده ام که : « اول تو و فرزندانم را خدمت خواهم کرد . خدمت کردن به تو شیواترین موعظه من به تمام دنیا خواهد بود . »

عیسی هنگامی که روی زمین بود ، در برابر انبوهی از مردم موعظه می کرد . کلام او زندگی بسیاری را دگرگون ساخت کلام او ابدی است . اما او با حوله – و در کل با خدمت کردن به دیگران – نیز موعظه کرد . هیچ ضرورتی ندارد که همیشه به قول معروف « با کتاب مقدس تو سر بچه هایمان بزنیم » در عوض اینکار می توانیم با محبت و اعتراف به خطاها و معایب مان بهترین خدمت را به آنها بکنیم . پی بردن به خطاهایمان و طلب عفو کردن به خاطر آنها از نشانه های آشکار روراستی هستند .

ویژگی های يك زندگی روراست و صادقانه

تا بدین جا خصوصیات کسی که در یکرنگی و صداقت سلوک نمی کند را مورد بررسی قرار دادیم . ما باید از این خصوصیات بهره‌ییم . اما دانستن ویژگی های مثبت کسانی که زندگی روراست و صادقانه ای دارند نیز برای ما حایز اهمیت می باشد . اکنون بیایید این ویژگی های مثبت را از نزدیک بررسی کنیم .

شخص روراست حقیقت را می گوید

عیسی فرمود که باید « بله » ما همان « بله » و « نه » ما ، « نه » (متی ۵ : ۳۷) . چقدر راحت از کنار این قضیه می گذریم که مثلاً می گوییم : بله ، حتماً خواهم آمد ، و بعد در دلمان می گوییم : اصلاً پایم را آنجا نخواهم گذاشت . اگر مسیحیان راستگوتر می شدند ، مسیحیت با قوت بیشتری عمل می کرد .

شخص روراست ، انسانی بی ریا و بی غل و عش است . مثل تندیس است که یکدست از سنگ مرمر تراشیده شده و در آن موم نیست . انسان صادق و یکرنگ مثل پیکره ای است که از يك تخته سنگ سخت و یکپارچه درست شده است . او نیازی به ظاهر سازی یا پنهان کاری ندارد .

شخص روراست انگیزه های پاکی دارد

اما آن حکمت که از بالا است ، نخست پاک است ، سپس صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو و بری از تبعیض و ریا (یعقوب ۳ : ۱۷)

انگیزه پاک داشتن خیلی حیاتی است . این انگیزه ها از قلبی پاک سرچشمه می گیرند . این آیه در رساله یعقوب نشان می دهد که نخستین لازمه حکمت ، پاکی است . کسی که پاک است ، خود را با چیزهای فاسد و نامقدس آلوده نمی سازد . او انگیزه های آلوده ندارد ، بلکه همه انگیزه های او برخاسته از عشق پاک نسبت به خدا است . یکی از اشکالاتی که در بسیاری از خدمات بروز می کند این است که ما می گذاریم ایمانمان دستخوش پیچیدگی گردد . شما وقتی متوجه این مسئله می شوید که شخصی شروع به گفتن مطالبی نظیر این می کند . « من در این موقعیت شغلی بیش از يك سال زحمت کشیده ام . آنها باید به من احترام بیشتری بگذارند . هنگامی که شبان نام ده نفری را که در طی سال گذشته سخت تلاش کرده اند آورد ، نام مرا از قلم انداخت ! حالا که مرا نادیده گرفته اند ، من هم به کلیسای دیگری خواهم رفت . »

چنین طرز تفکری وقتی روی می دهد که عنان اختیار و هدایت افکارمان برا به دست امیال مغشوش و پریشان خویش بپساریم . امیال پریشان سبب بیدار شدن خواسته های خودمحورانه در ما می شود و کلیسا قادر به ارضای این گونه خواسته های ما نیست . با این همه ، در آیه فوق از رساله یعقوب می خوانیم که آن

حکمت که از بالاست ، حکمتي پاك است ، نه آلوده به چيزهاي ديگر. به اعتقاد من پاكي ما را به سادگي فرا مي خواند.

شخص روراست پشتکار و ثبات راي دارد

يكي از دوستان هم خدمت من کارلوس آناکوندیا مبشر معروف است . من او را در شهرهاي مختلف جهان ملاقات کرده ام . هروقت هردوي ما در شهرهاي واحد خدمت مي کنيم ، من همواره مي گوشم فرصتي بيايم تا با او به گفتگو بنشينم. يكي از ويژگي هاي اخلاقي که من در اين خادم خدا يافته ام ، اين است که او انساني با پشتکار است – آناکوندیا مبشري است که تاکنون بیش از دو ميليون نفر را در جلسات بشارتي خویش به سوي مسيح هدايت کرده است.

آناکوندیا در جلسات بشارتي خدمت کرده که در آنها بیش از هشتاد هزار نفر شرکت کننده حضور داشته است . ولي من او را در جاهايي هم دیده ام که فقط براي پنجاه نفر شرکت کننده يا کمتر جا بوده . او در زیر چادرهايي موعظه کرده که در هوای توفاني حتي خود چادر در شرف کنده شدن از زمین بوده است . در محلات فقيرنشين و زمین هاي گل آلود آناکوندیا در اين مکانها همانطور موعظه مي کند که در استادیوم هاي چند هزار نفری.

موضوع وعظ او براي هشتاد هزار نفر و چه براي پنجاه نفر، يكي است . او پيغام نجات را با پشتکار و ثبات راي خاصي موعظه مي کند . غالبا در جلسات بشارتي ، وي تا ساعت ۱ يا ۲ صبح مي ماند تا به کسانی که احتياج به خدمت و دعا دارند ، کمک کند.

من در زندگي خود از جهاتي او را الگوي خویش قرار داده ام . آدمهاي روراست در برابر عده كثير و قليل يکجور هستند . در موقعيتهاي بزرگ و کوچک ، يکسان عمل مي کنند . چه هوا آفتابي باشد چه باراني ، تغيير راي نمي دهند . براي رسيدن به هدفی که دارند از خود توانايي و پشتکار نشان مي دهند . در توفانها ، جفاها ، يا رویارويي با موانع از هر نوعش ، آنان دمدمي و ناپايدار رفتار نمي کنند.

اگر مي خواهيد در ملکوت خدا به موفقيت دست پيدا کنيد ، براي انجام آنچه که خدا شما را براي دعوت کرده ، کوشا و پيگير باشيد ! آدمهاي ریاکار هميشه در حال تغيير دادن اصول هستند و در مواجهه با سختيها رنگ عوض مي کنند . امروز در يك کليسا حاضر مي شوند ، اما اگر در کليسا يي ديگر امکانات و امتيازات بهتري بدانها پيشنهاد شود، فورا به آنجا مي روند. و باز اگر فرصتي بهتر براي نشان پيدا شود از اين يکي هم به جاي ديگر مي روند. اصلا نگاه نمي کنند که خدا ايشان را به کجا و براي انجام چه کاري خوانده است. در طريقهايشان بي ثبات و ناپايدارند و هميشه به دنبال فرصتي تازه مي گردند ، اما هيچ هدف مشخصي ندارند . درست مثل ابرهايي مي مانند که از جايي به جاي ديگر منتقل مي شوند . امروز بياييد در کلام خدا محکم ريشه بزنيد ! در جايي که خدا شما را کاشته ، پاييند بمانيد.

شخص روراست تا پاي جان ادامه مي دهد

شخص روراست ، اصل روراستي و صداقت و فرمان عيسي را بدون توجه به شرايط پاس مي دارد. در اين راه حتي اگر قرار باشد جانش را نيز ببازد ، مي بازد ولي احکام خداوند را زيرپا نمي گذارد .

فرد روراست خوانده شده که براي مسيح زندگي کند و براي مسيح هم بميرد. او چيزي براي از دست دادن ندارد . او مانند آن مسيحيان نيست که فقط خوانده شده اند تا براي عيسي زندگي کنند و چون عرصه زندگي بر آنها تنگ شد ، حاضر نيستند دست به فداکاري بزنند. سعي کنيد براي مسيح يك قهرمان باشيد، حتي اگر اين قهرماني مستلزم شهيد شدن باشد . جسم را مصلوب ساخته بگوييد: « خداوند، اگر قرار است زندگي کنم ، به خاطر مسيح زندگي مي کنم ، و اگر قرار است بميرم ، به خاطر مسيح خواهم مرد . » وقتي چنين کنيد ترس از مردم براي هميشه از وجودتان رخت بر مي بندد.

تني چند از فريسيان نزد عيسي آمده گفتند: « اينجا را ترک کن و به جايي ديگر برو ، زيرا هيروديس مي خواهد تو را بکشد. » عيسي در پاسخ بديشان فرمود : « برويد و به آن روباه مکار بگوييد: امروز و فردا ديوها را بپروم مي کنم و مردم را شفا مي دهم و در روز سوم کار خویش را به کمال خواهم رسانيد » (لوقا ۱۳ : ۳۱ - ۳۲). او مردی بود با اندوه و درد بسيار ، ولي از سوي ديگر مردی بود با عزم و اراده

راسخ. او رویش را چون سنگ خارا سخت ساخت؛ به اورشلیم رفت و کرد آنچه را که باید می کرد. در رساله به عبرانیان می خوانیم:

چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناپیژ شمرده (عبرانیان ۱۲: ۲)

می توانم تصور کنم کنم که خداوند می گوید: « تحمل این ننگ برای من مسئله ای نیست. این واقعیت که آنان بر من تازیانه زدند، به رویم آب دهان انداختند یا نیمه عریان بر صلیب آویختند، برایم مهم نیست. این درد را به کنار می گذارم. همه اینها گذراست. من می خواهم اراده خدا را به انجام برسانم. من مرگ را شکست خواهم داد و آنچه را که پدر مرا به خاطر انجامش فرستاد، تحقق خواهم بخشید. من نتایج شگرف کار خود را خواهم دید و جانم خشنود خواهد گردید. »

اگر دوست دارید در انجیل عمیقاً ریشه بزنید، باید بتوانید هر جا که هستید این دعا را به درگاه خدا بکنید: « خداوند، می خواهم برای تو زندگی کنم و به خاطر تو بمیرم. »

شخص روراست مواظب تصویری است که از خود ارائه می کند تقدس يك عطا است، ولي اخلاقیات را باید در خود پرورش داد. امروز مواظب ظاهر خود بودن مفهومی کلی است که مقبول همگان می باشد، اما تصویری که ما از آن سخن می گوئیم که باید مراقبش بود، با ظاهر و بیرون ما خیلی ربط دارد. در مورد تاثیر ظاهر خوب در کار و حرفه بسیار چیزها شنیده ایم. به ما گفته اند: اگر می خواهی موفق باشی، خوش لباس باش. « این دیدگاهی کاملاً مدرن به ظاهر و شخصیت ظاهری انسان است، اما فقط به داشتن ماشین، پوشاک، آرایش مو، رو، ناخن ها و وزن مناسب برای کسب موفقیت حرفه ای، محدود می گردد. این آن ظاهری نیست که من از آن سخن می گویم.

شخص یکرنگ و روراست کسی است که آموخته تقدس را از خود به نمایش بگذارد. تقدس مثل يك فیلم ویدئو است که خدا درون زندگی ما قرار می دهد. او فیلمهای ویدئویی دنیوی را از وجود ما خارج می کند و نوار جدید درون ما قرار می دهد. با این وجود، اگر هیچ صفحه نمایشگری نباشد که این فیلم را به نمایش بگذارد، کسی قادر به دیدن آن نخواهد بود. بسیاری از مسیحیان فیلم جدید تقدس را در درون خود دارند، ولي تصویری از آن در محل کار خود به نمایش نمی گذارند. یا صفحه نمایشگر را خاموش کرده اند و یا تصویری مغشوش پخش می کنند. يك پیام مغشوش شنوندگان را دچار سردرگمی خواهد کرد. فرد مسیحی که در محل کار خود تصویر درستی از تقدس ارائه می کند، در محل کار خود عبارات دروغین بر لب نمی آورد. وقتی رئیسش نیست او از زیر کار شانه خالی نمی کند، یا برای وظیفه محوله اش حداقل مایه را نمی گذارد. مسیحی ای که در روراستی سلوک می کند، فیلم ویدئوی تقدس را هم در دستگاه روشن صفحه نمایشگر زندگیش در معرض دید همگان می گذارد تا تصویری شفاف و روشن از مسیح نمایش دهد.

صفحه نمایشگری که تقدس را به نمایش می گذارد، همانا رفتار هر روزه ماست. از این روست که یحییای تعمید دهنده گفت: « ثمرات شایسته توبه بیاورید » (لوقا ۳: ۸). نه تنها باید توبه کنیم، بلکه ثمرات این توبه باید به دنیا نشان دهد که ما توبه کرده ایم.

مراقب تصویری که از خود ارائه می دهید باشید — منظور تصویر ظاهری و جسمانی شما نیست، بلکه تصویر عیسی در زندگیتان است که اهمیت دارد. از اندرز پولس در اول قرنیتان ۱۰: ۲۳ پیروی کنید:

« همه چیز جایز است » - اما همه چیز مفید نیست. « همه چیز رواست » - اما همه چیز سازنده نیست. هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.

این همان آیه از همان تصویری صحبت می کند که ما باید مراقبش باشیم. کتاب مقدس مشخصاً به ما فرموده که چگونه باید لباس بپوشیم، اما برای ساده زیستی و فروتنی اصولی هست. پیش از آنکه کسی

لباس بر تن کند، چه فقیر باشد چه غنی، باید از خود بپرسد: «خداوندا، آیا من تقدس را از خود به نمایش می‌گذارم. آیا از دیدن من تصویر عیسی مسیح در ذهن بینندگان تداعی می‌شود؟» برای پوشش ما هیچ قاعده خاصی وجود ندارد که کلام خدا آن را به ما دیکته کند. این اصول خدا پسندانه هستند که به خاطر محبت مسیح از قلب ما بر می‌آیند و بر ظاهر ما فرمان می‌رانند.

از بانویی مسیحی که زمانی خواننده ترانه های آمریکایی لاتین بوده شهادتی جالب شنیدم. او می‌گفت که بنا به شغلش و برای اینکه در موسیقی آمریکایی لاتین بهتر جلوه کند، همیشه لباسهای وسوسه انگیز به تن می‌کرده و تا جایی که برای یک خواننده دنیوی امکان دارد، بدنش را به نمایش می‌گذاشته است. با این حال، پس از آنکه مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفت، به خطر محبتی که از اعماق قلبش برای مسیح می‌جوشید، ظاهرش را خود به خود تغییر داد و شروع به پوشیدن لباسهایی کرد که مسیح را خشنود سازد، بدون اینکه کسی به او بگوید که چه باید بپوشد یا نباید بپوشد. هرگاه او در آینده به خود نگاه می‌کرد، می‌توانست حس کند که آیا آنچه پوشیده باعث خشنودی عیسی است یا نه.

پولس رسول در آیه فوق با دقت هر چه تمام تر برای ما تشریح کرده که همه چیز جایز است ولی همه چیز مفید نیست. همه چیز رواست، ولی همه چیز سازنده نیست. او از زندگی خود مثالهایی آورده تا به ما نشان دهد که تا چه اندازه مراقب صداقت و یکرنگی خویش است. او گفت: «اگر خوردن گوشت که تقدیم بتها شده بوده سبب لغزش برادری شود که گوشت نمی‌خورد، به خاطر محبت نسبت به او، لب به گوشت نخواهم زد، ولو اینکه خوردن گوشت گناه نیست. چون دیگران را دوست دارم، می‌خواهم تصویری خداپسندانه به آنها ارائه دهم.» چنین تصویری بو که مردم را به سوی عیسی جلب می‌کرد.

چگونه بر ریاکاری غلبه کنیم

آیا می‌خواهید از گناه پطرس پرهیز کنید؟ پس برای آزادی کامل از این گناه، هفت گام ذیل را بردارید:

- ۱- شخصی را بیابید که همچون پولس با صراحت و صداقت کامل در صورت ارتکاب خطا یا گناه رویارویان بایستد. به او این اختیار را بدهید که به زندگی خصوصی تان دسترسی داشته باشد و در صورت لزوم به شما هشدار بدهد. پولس در برابر پطرس ایستاد و ناتان نبی در برابر داود پادشاه «اول سمونیل ۱۱؛ غلاطیان ۲: ۱۱». هر یک از ما نیاز به کسی داریم که هر وقت از خط خارج شدیم، مقابلمان بایستد.
- ۲- شخصی استوار باشید. هیچیک از کسانی که در پی خشنود ساختن انسانها هستند، رهبران خوبی از آب در نمی‌آیند؛ ایشان هرگز مقدس نیستند (غلاطیان ۲: ۱۲). ناستواری همواره منجر به بروز رفتار ریاکارانه از سوی شما می‌گردد.
- ۳- همواره میان خود و افراد ریاکار فاصله معقول را رعایت نمایید. هشیار باشید! ریاکاری واگیر دار است (غلاطیان ۲: ۱۳) و می‌تواند همچون خمیرمایه ای که توده بزرگی از خمیر را مخمر می‌سازد، به سرعت در کلیسا گسترش یابد.
- ۴- متوجه باشید که ریاکاری سمی روحانی است. ریاکاری گناه است نه یک خطای کوچک (غلاطیان ۲: ۱۴). هرگز قدرت پلید ریاکاری را دست کم نگیرید. وقتی پولس متوجه وجود آن شد با تمام قوا و با دلیری هر چه تمام تر جلوی این ایستاد.
- ۵- ثابت قدم باشید. نقاط ضعف و بی‌ثباتی خود را تشخیص دهید و برای عوض شدن آنها دعا کنید (غلاطیان ۲: ۱۴).
- ۶- اصول را موعظه کنید، نه فقط قواعد را. از شریعت گرایی که بر پارسایی شخصی و نه ایمان متمرکز است، دوری کنید (غلاطیان ۲: ۱۵).
- ۷- در زیر فشار پا پس نکشید. عادات کهنه دنیوی را از نو در خود ایجاد نکنید (غلاطیان ۲: ۱۸). باید هدف ما این باشد که بتوانیم همراه با پولس رسول بگوئیم:

با مسیح بر صلیب شده ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با

ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد
(غلاطیان ۲ : ۲۰)

دعای توبه

ای خداوند ، باشد که باب ۲ رساله غلاطیان با آتش تو در قلبم مهر گردد. در
پیشگاه تو خویشتن را فروتن ساخته ، می خواهم که هر منش منفي را که از
اجتماع مان گرفته ام از دلم بزدايي و همه عادات بدی را که از فرهنگ خویش
آموخته ام و نیز هر میل به ظاهر سازی و عوام فریبی را از وجودم پاک نمایی.
هر ناراستی ، هر اغراق ، دروغ و هر چیز دیگری که در زندگیم بوی ناراستی
و ریاکاری می دهد ، از من دور کن . مرا شخصی روراست و بی ریا بساز.

آمین

فصل دوازدهم

گناه رئیس جوان و ثروتمند: خودداری از رها کردن واپسین بت

چند وقت پیش لپ تایم را برای رفع عیب پیش دو تکنسین کامپیوتر پردم. یکی از آن دو که ماهرتر بود،
بیش از دو ساعت روی کامپیوترم کار کرد. آرها جزء به جزء دستگاه را امتحان کردند، در حالی که من تمام
وقت ایستاده بودم و به تلاش آنها خیره شده بودم. سرانجام کامپیوتر را به من تحویل داده گفتند : « آقا ،
کامپیوتر شما هیچ ایرادی ندارد. همه چیزش درست کار می کند. مودمش هم سالم است، با این وجود هر
کاری کردیم نتوانستیم به اینترنت وصل شویم.»

پاک گیج شده بودم . شگفتی ام از این بود که چطور همه چیز می تواند درست باشد و باز دستگاه کار
نکند. من نمی دانم که کدامیک از شما تاکنون با کامپیوتر خود مشکل پیدا کرده اید و یا دچار بحران نرم
افزاری شده اید و در صورت بروز مشکل چگونه آن را حل کرده اید. به هر روی من برای این معضل شروع
به دعا کردم . از خدا پرسیدم که باید چکار کنم . این موضوع خیلی فکرم را به خود مشغول کرده بود ، چون
لازم بود برای در تماس دایم بودن با همکاران و خانواده ام ، به اینترنت وصل باشم .

آنگاه به یاد آوردم که تکنسین به من گفته بود که ظاهراً چاره ای نیست جز اینکه هارد دیسک کامپیوتر را
به کلی از نو فرمت کنیم . از نو فرمت کردن یعنی اینکه شما همه اطلاعات کامپیوتر خود را نخست روی
دیسکت ذخیره کنید و سپس همه حافظه را از روی کامپیوتر پاک نمایید . سپس می توانید اطلاعات ذخیره

شده را به شیوه ای سازمان یافته دوباره وارد آن کنید و در این شرایط کامپیوتر قاعدتا کار خواهد کرد. درست مثل پاك کردن لوح آموزشی و از نو نوشتن روی آن می ماند.

من هم همین کار را کردم و کامپیوترم از نو شروع به کار کرد و هنوز هم کار می کند. از این تجربه درسی روحانی گرفتم، موافقی هست که در زندگی مسیحی ما ظاهرا همه چیز خوب کار می کند. هیچ گناه هولناکی در آن پیدا نمی کنیم، و در تبعیت کامل از کلام خدا به سر می بریم. چنین به نظر می رسد که همه چیز روبراه است، ولی به نحوی برای پادشاهی خدا بی ثمر هستیم. در چنین موافقی باید از نو فرمت شویم!

کسانی هستند که زندگیشان بدین منوال است. نهایت تلاش خود را می کنند، ولی هرگز به نتیجه نمی رسند. احساس می کنند که برای پادشاهی خدا اصلا به حساب نمی آیند. اصلا باور ندارند که بود و نبودشان می تواند اهمیتی داشته باشد. ممکن است سالها در کلیسا حضور داشته باشند، اما نمی توانند به هیچ کار مهمی که در آن شرکت داشته اند اشاره کنند. مسیحیت بی حاصل و بی ثمر خیلی اندوهناک است، چرا که سرتاسر کتاب مقدس ما را فرا می خواند تا وقت خود را برای رسیدگی به دیگران و کمک به دگرگون شدن و وضعیت روحانی ایشان به کار گیریم.

اگر پیام این فصل واپسین کتاب را بگیرید فصلهای دیگر آن را به خوبی خواهید فهمید. این فصل چنان بنیادین و چنان جدی است که اگر آن را درست فرا بگیریم، برای خدمت موثر و ثمربخش آماده خواهیم بود. برادر و خواهرم اگر از این گناه دوری کنید، به راستی يك مسیحی پنج ستاره خواهید شد.

کشف واپسین گناه

عیسی در طی خدمتش با جوان یهودی ثروتمندی برخورد. این مرد در خانواده ای ممتاز پرورش یافته بود و اکثر تعلیم دینی را به خوبی فراگرفته بود. کلام خدا به ما می گوید:

یکی از رئیسان از او پرسید: «استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی پاسخ داد: چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می دانی. زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را حرمت دار. گفت: «همه اینها را از کودکی به جا آورده ام.» عیسی چون این را شنید، گفت: «هنوز يك چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» آن مرد چون این را شنید اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چه دشوار است راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی خدا!» (لوقا ۱۸: ۱۸ - ۲۴).

عیسی توانست با يك معاینه، اشکال موجود در «هارد درایو» آن جوان را بیابد. به درون روح او نگاهی افکند و در آن به دنبال بتي نامرئی گشت که مانع روحانی پیشرفت وی شده بود. به همین ترتیب خدا از ما می خواهد آن «چیز کوچک» را - که گاهی اصلا از وجودش خبر هم نداریم - یافته عوض کنیم. اگر بی ثمر هستیم، اگر ضمیرمان پاك نیست، بدین خاطر است که يك چیزی باید عوض شود، حتی اگر هنوز دنبالش نگشته ایم و نمی دانیم چیست. اگر شما يك مسیحی بی ریا و وقف شده هستید، به شما مژده می دهم که خداوند شما را فرانخوانده که همه چیز را عوض کنید. او از شما می خواهد که تنها واپسین گناه را بردارید، یعنی واپسین بت زندگی خویش را بشکنید.

رئیس جوان و ثروتمند، از قرار معلوم رئیس کنیسه ای بوده و فرد موفقی هم به شمار می رفته است. با این حال او يك پرسش بسیار مهم در دل داشت: «عیسی چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟»

عیسی در شرایط گوناگون به این پرسش پاسخهای گوناگونی داد. به فقیهی که همین پرسش را از او کرده بود، گفت که خدا و همسایه اش را محبت کند (لوقا ۱۰: ۲۵). ولی به این جوان گفت که آنچه دارد بفروشد و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کند، سپس آمده از وی پیروی نماید. خداوند همه ثروتمندان را به

ترك ثروت و دارايي شان فرخواند . بلکه اين حكم وي در مورد آن جوان بخصوص بود . در پس اين واقعيت اصلي نهفته است.

خداوند درون دل اين مرد جوان نفوذ کرده آخرين بت را يافت . هميشه آخرين گناه يك بت است. همواره آن چيزي است که ما بيش از خدا دوستش داريم. هميشه در کنج دلهاي ما مخفيگاهي هست که در آن چيزي را پنهان کرده ايم . شايد مي گوييم: «روح القدس ، متاسفم که اين تنها حيطة اي است که تو نمي تواني بدان وارد شوي .» مطمئن باشيد که عيسي با نورافکن نفوذکننده اش درست بر همان نقطه متمرکز شده است! او مي داند که در زواياي تاريخ روح شما بتي پنهان لانه کرده است .

بسياري از مسيحيان بي ثمرند چون با وجودي که ۹۰ درصد از زندگي خود را به خداوند داده اند و بر طبق فرمان هاي او زندگي مي کنند ، با دقت هر چه تمامتر مراقب آن ۱۰ درصد يا شايد ۲ درصد يا ۱ درصد باقي مانده هستند و آن چند درصد اندک را دودستي و محکم چسبيده اند .

خيلي وقتها چون در زندگي خود درصد بالايي را به خدا اختصاص داده ايم و تا حد زيادي به او سپرده ايم ، فکر مي کنيم که اراده او را به طور کامل انجام داده ايم . حتي برخي از خادمان تمام وقت انجيل براين باورند که مجاز هستند بتهاي کوچكي را در « گنجينه هاي » زندگي خويش مخفي کنند . اما همين بتهاي کوچک هستند که نمي گذارند ما براي پادشاهي خدا اشخاصي مثمر ثمر باشيم.

ممکن است بگوويد: « من مطمئن نيستم که ۱۰۰ درصد زندگيم را به خداوند داده ام يا نه. شايد بتي در دلم مخفي است. شايد هنوز محدوده اي از آن را به عيسي مسيح تسليم نکرده ام . » نااميد نشويد. براي تسليم کامل مي توانيد گامهاي زير را برداريد.

گامهايي براي تسليم کامل

اگر در زندگي خود بتهايي مخفي کرده ايد ، همين امروز تصميم بگيريد که آنها را از زندگي تان بيرون نماييد. شش گام زير واپسين مانع را از سر راه زندگي روحاني شما برخواهد داشت و خدمتتان را ثمربخش خواهد کرد .

۱ – عيسي را نيكو بخوانيد ، ولي بدانيد که او خداست

مرد جوان مذکور در لوقا ۱۸ انسان بسيار نيكخواهي بود. در انجيلي ديگر ضمن شرح داستان او چنين آمده است که او « دوان دوان آمده در برابرش زانو زده » (مرقس ۱۰ : ۱۷) . او براي عيسي احترام بسياري قابل بود و وي را استاد نيكو خواند ولي اين كافي نبود. گويي عيسي مي خواست به او بگويد: « اگر تو مرا نيكو مي نامي ، پس بهتر است بداني که من خدا هستم . و گر نه مرا نيكو نخوان.» اين همان چيزي است که امروز هم براي مسيحيان اتفاق مي افتد.

دين و مذهب مي تواند به چيزي سطحي تبديل بشود. كساني که همواره در كليسا بوده اند ممكن است در معرض اين وسوسه قرار بگيرند که نسبت به خدا ديدگاهي بي تفاوت پيدا کرده ، بگويند: « خداوند نيكو ، من تو را مي ستايم ، تو بزرگي .» اما در عمل نه به او احترام مي گذارند و نه از خدا مي ترسند، و نه اصلا راغب به اطاعت فوري از او هستند. شايد بدین خاطر است که ما آنقدر با عيسي خودماني شده ايم که با او مثل يك استاد نيكو رفتار مي كنيم ، نه مثل خدا.

عيسي خيلي والاتر از يك استاد نيكوست. او خداوند قادر متعال است . خود عيسي فرمود که پرستندگان او بايد وي را « در روح و راستي » پرستند (يوحنا ۴ : ۲۳) . اين پرستش نه پرستش جسماني است و نه حضور فيزيكي و ظاهري در يك مكان مذهبي ، بلکه حضور معنوي و وقف کامل به اراده خداوند است . ما بايد از مرحله ستايش گذشته وارد مرحله پرستش گرديم.

بنابر اين نخستين گام اين است که نه تنها عيسي را نيكو بخوانيم ، بلکه از او چون خدا اطاعت كنيم . در متي ۷ : ۲۱ – ۲۳ به ما گفته شده که در آن روز بسياري خواهند گفت : « سرور ما ، سرور ما ، آيا يه نام تو همه اين چيزها را انجام نداديم ؟ » ، ولي خداوند در پاسخ ايشان خواهد گفت: « از من دور شويد اي بدکاران .» آنها مسيح را سطحي و از روي عادت « سرور يا خداوند » خواندند . خطاب به او کلمات خوبي

گفتند ، ولي حاضر نبودند در اطاعت كامل نسبت به او ، همه چيز خود را به وي بدهند- اطاعتي كه شايسته خدا است .

۲ – فرمانها را نگاه داريد و گوش به فرمانده بسپاريد

در لوقا ۱۸ : ۱۹ ، عيسي از رئيس ثروتمند پرسيد كه چرا او را نيكو مي خواند . سپس به او اطمينان داد كه هيچ كس جز خداوند نيكو نيست. او مي خواست جوان ثروتمند از گفتن كلمات قشنگ فراتر برود . از او اطاعت ، دل پذير و تسليم كامل مي خواست . خيلي ها مي كوشند فرمانها را نگاه دارند، ولي اصلا به فرمانده گوش نمي دهند . چشمان و گوشهائشان با آنچه كه امروز خدا به كليسا مي گويد ، هماهنگ نيست شايد فهرستي بلند بالا از قواعد مذهبي را رعايت كنند، ولي صدای خداوند را ناشنیده می گیرند.

چند وقت پيش در جلسه بشارتي بزرگي وعظ مي كردم . در شب دوم مردی با يك بار كاميون كايك (نوعي قايق مخصوص مسابقه – م) ، قايق ماهيگيري ، پارو و ديگر وسايل ورزشي به محل برگزاري جلسات آمد. اول نفهميدم كه منظور او از اين كار چيست، چون شب گذشته اصلا درباره ورزش حرف نزده بودم. با اين حال وقتي با شبان ميزبان صحبت كردم ، دريافتم كه پرداختن به ورزش براي او بت بوده است. فعاليتهاي ورزشي در دامن طبيعت كه به خودي خود بد نيستند ، براي او مهمترين اصل زندگي شده بودند .

هنگامي كه متوجه اين موضوع شد ، فردي آن روز همه را آورد تا به پاي خداوند بريزد او ديگر نمي خواست بتي در زندگيش داشته باشد. او نه تنها نهايت تلاش خود را مي كرد كه تمام احكام را نگاه دارد، مرتبا در كليسا حضور مي يافت ، ده يك مي داد و خداوند را هر طور كه تشخيص مي داد به بهترين نحو خدمت مي كرد ، بلكه صدای خداوند را هم شنيد كه به او درباره بتهاي زندگيش هشدار مي دهد. وي برخلاف رئيس ثروتمند خواسته بود اطاعت كند.

آيا مي دانستيد كه دل انسان مي تواند از هر چيز يك بت بسازد؟ زني را مي شناسم كه روزه عجيبی گرفته بود. « روزه » از خريدن لباسهاي جديد ، چرا كه بت او مد لباس بود . غذا مي تواند براي ديگران بت باشد. گاهي حتي بعضي روابط براي ما بت مي شوند و نمي گذارند از صدای خداوند اطاعت كنيم.

۳ – خدا را به خاطر وفاداري مذهبي گذشته شکر كنيد ، ولي براي روحانيت كنوني خویش روي آن حساب نكنيد

عيسي به رئيس جوان و ثروتمند گفت:

« احكام را مي داني زنا مكن ، دزدي مكن ، شهادت دروغ مده ، پدر و مادر خود را گرامي دار.» گفت: « همه اينها را از كودكي به جا آورده ام . » (لوقا ۱۸ : ۲۰ – ۲۱)

جوان به عبارت بهتر مي خواست بگويد : « من آموزه صحيح را دارم. سابقه زندگي ام درست است . شخصي مطيع و با انضباط بوده ام ديگر چه كار بايد بكنم؟ » . وقتي باور مي كنيم كه اطاعت گذشته يا آموزه صحيح سبب نجات ما خواهد گشت، هميشه با مشكل روبرو خواهيم شد.

حزقيال نبي بدین اندیشه پرداخته خیلی روشن و صریح توضیح داده كه چگونه بايد به اطاعت گذشته خود نگاه كنيم :

و تو اي پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزي كه مرتكب گناه شود، او را نخواهد رهايد . و شرارت مرد شرير در روزي كه او از شرارت خود بازگشت نمايد، باعث هلاكت ولي نخواهد شد. و مرد عادل در روزي كه گناه ورزد ، به عدالت خود زنده نخواهد ماند. چيني كه به مرد عادل گويم كه البته زنده خواهي ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده ، عصيان

ورزد ، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد ، بکله در عصیانی که ورزیده است ، خواهد مرد(حزقیال ۳۳ : ۱۲ - ۱۳).

تمام گذشته مذهبی شما ، همه چیزهایی خوبی که قرا گرفته اید ، هر آموزش و آمادگی که در طریقهای خداوند کسب کرده اید ، اگر هم اکنون در ناطاعتی به سر می برید فایده ای برای شما نخواهد داشت . اگر هنوز در دل خود بتی دارید، هیچ فرقی نمی کند که چقدر در گذشته خوب بوده اید یا کارهای نیکو انجام داده اید و در چه موقعیتی در کلیسا خدمت کرده اید یا چند آیه از کتاب مقدس را از بر کرده اید. امروز در ارتباط با خدایان تقصیر کار هستید . بتهای حال ، اطاعت گذشته را از بین می برند.

خود من در چنین وضعیتی بوده ام . یکبار در جلسه ای شرکت داشتم که واعظ مردم را دعوت تا به محراب کلیسا آمده توبه کنند . وقتی این دعوت را شنیدم ، پیش خودم فرض کردم که آدم پارسایی هستم و نیازی به توبه ندارم. با خودم اندیشیدم ، سراسر زندگی من درست است و من خادم خداوند هستم. در کنفرانسها و جلسات دعای بسیاری شکر می کنم. ولی هنوز بتی باقی مانده بود . هنوز در دلم چیزی بود که تسلیم خداوند نکرده بودم . پس همراه با بسیاری از توبه کنندگان جلو رفتم تا توبه کنم و آن بت را از دلم بیرون نمایم.

وقتی به حضور روح القدس می رویم ، او برای سخن گفتن با دلهای ما و نشان دادن بتهایمان راهی مهیا می کند . هنگامی که او به تفتیش و کاوش در روحتان می پردازد ، در برابر نورافکن اش مقاومت نکنید.

همچنین هنگامی که وارد مرحله بالاتری از تقدس می شویم باید مراقب حس محکومیت باشیم . میان خدمت روح القدس و عمل شیطان در زندگی ما اختلاف فاحشی وجود دارد . اگر تمییز دادن میان این دو را فراموش کرده باشیم ، ممکن است هر دو را یکی تصور کنیم . شیطان حس مبهم و کلی از جرم و تقصیر بر قلب و فکر ما مستولی می سازد . کتاب مقدس او را « مدعی برادران » نامیده است (مکاشفه ۱۲ : ۱۰) . کتاب مکاشفه هر چند می گوید که شیطان از آسمان رانده شده ، ولی باز او با اتهام بستن به ما ، به دروغ گویی می پردازد و حس تقصیر ایجاد می کند ؛ کار شیطان همین است .

بعضی از مسیحیان این عمل ابلیس را با عذاب وجدانی که عاملش روح القدس است ، اشتباه می گیرند. حال آنکه روح القدس اصلاً اینگونه عمل نمی کند . کتاب مقدس به ما می آموزد که خدمت روح القدس این نیست که در ما حس تقصیر ایجاد کند ، بلکه او مشخصاً نسبت به گناهی خاص ما را مجاب و ملزم می سازد.

روح القدس مورد مشخصی را در دلهایمان نشانه می رود و می گوید: « بت تو این است. » او نه تنها گناه را نشان می دهد، بلکه راه خلاصی از آن را هم عیان می سازد. عیسی به رئیس ثروتمند نگفت: « تو انسان خطاکاری هستی . در زندگی ایراد و گناهی هست، ولی من به تو نمی گویم که این گناه چیست. تو نمی توانی آن را یافته علاج کنی. » بلکه به او گفت: « هنوز یک چیز کم داری ؛ تنها یک چیز . هر گاه در این یک مورد از من اطاعت کنی ، می توانی پیروی ام نمایی . » او مستقیماً روی پولدوستی وی انگشت گذارد.

خداوند روشن و صاف با ما سخن می گوید . اگر هنوز در دلهایمان بتی مانده ، دعا می کنم که گوش جانتان آنچه را روح القدس می گوید و بدان اشاره می کند بشنود . مجاب شدن نسبت به گناه، لعنت نیست بلکه یک جور برکت است. الزام روح نشانه محبت خدا است که به دلهای ما می گوید: « هنوز یک چیز مانع تو است ، پسر من یا دخترم، هنوز یک چیز کم داری . » به مجردی که آن واپسین بت را رها کنی ، آزاد خواهی شد.

در هنگام وعظ در شهری در جنوب آرژانتین ، در رویا ساعتی مچی دیدم . پس از جماعت این دعوت را به عمل آوردم : « اگر در این سالن کسی هست که با خود ساعتی دزدیده با خود دارد، خواهش می کنم آنرا به محراب بیاورد. » دو مرد جلو آمدند هر دو مسیحی بودند. یکی از آنها طوری ساعت مچی را در دست گرفته بود که گویی بوی تعفن می دهد . او ساعت را با دو انگشت شصت و نشانه و دور از بدن خود نگه داشته بود تا پای محراب رسید و آن را روی سکو انداخت . برای این دو مرد ساعت دزدی واپسین بت زندگی‌شان بود .

بر خلاف رئیس ثروتمند، خداوند از آن دو مرد نخواست تمام ثروتشان را رها کنند. بر حسب آنها اصلا ثروت نداشتند. ولي هنوز بتي - شي دزدی - داشتند که نمی خواستند به صاحبش بازگردانند، پس از خاتمه جلسه، به آن دو توصیه کردم ساعتها را به صاحبان اصلي برگردانند. همان کار ایشان را از قدرت شیطان آزاد ساخت و در طریق اطاعت قرار داد.

۴ - راغب به شناسایی، تشخیص و از بین بردن واپسین بت باشید
عیسی در لوقا ۱۸: ۲۲ به رئیس جوان و ثروتمند گفت: «هنوز يك چيز كم داري.» عیسی از او نخواست سراسر زندگیش را عوض کند. بلکه فقط يك چيز. شاید شما هم تنها يك چيز كم داشته باشید و به محض اینکه آن بت را شکستید، روحتان برای خدمت به خدا چنان آزاد شود که هرگز تا پیش از آن نبوده. خدمتتان در زمینه هایی که بیشتر بي ثمر بود، پرثمر خواهد شد.

وقتي بچه بودم، یکی از بستگانم انگشتری مخصوص به من داده بود که در آن محفظه ای کوچک برای مخفی کردن بعضی چیزها تعبیه شده بود. با خودم اندیشیده بودم که چقدر عالی می شود اگر پاسخ پرسشهای امتحانی مدرسه را به صورت خلاصه شده روی کاغذی کوچک بنویسم و در آن بگذارم. یادداشت را آماده کردم و آن را درون محفظه انگشتر نهادم و در زنگ تفریح به دوستانم نشانش داده گفتم: (نگاه کنید من چکار کردم! هیچکس متوجه نخواهد شد.) با خودم اندیشیدم که نقشه ام برای تقلب بسیار زیرکانه بوده است.

یادداشت را دوباره درون انگشتر قرار دادم و در خلال آزمون از آن پاسخهایی که فهرست وار روی آن نوشته بودم، روی ورق امتحانی رونوشت برداری کردم. حالا که به گذشته فکر می کنم، آن وقتی که برای صرف آماده کردن کاغذ تقلب با خطوط بسیار ریز می کردم، از زمان مطالعه درسها و حاضر کردن آنها بسیار بیشتر بوده. از قضا هنگام امتحان همه پاسخها را بلد بودم چون وقت زیادی را صرف نوشتن پاسخها روی کاغذ تقلب کرده و از این رهگذر درس را یاد گرفته بودم.

روزي خواهری در کلیسا به من گفت: «آیا می دانی آنچه انجام داده ای گناه است، و تو با تقلب سر جلسه امتحان، در واقع به دروغ و فریب متوسل شده ای؟» در حضور خداوند توبه کردم. از خداوند خواستم مرا به خاطر تقلب ببخشد. روحم نسبت به گناه مجاب شد. دانستم که کارم اشتباه بوده و آن اشتباه را اصلاح کردم.

اخیرا شنیده ام که نوع جدیدی از تقلب میان دانش آموزان و دانشجویان رواج یافت: «تقلب اینترنتی». بچه ها، نوجوانان و دانشجویان کالج می توانند مقاله کسی دیگر را از روی اینترنت پیدا کرده، نام خود را بر بالایش بگذارند و به عنوان تکلیف درسی تحویل آموزگار یا استاد خود بدهند.

این شیوه نوین تقلب تنها نمونه ای است از صنعت فریبکاری که ما در فرهنگ مان شاهد پدید آمدنش هستیم. تحویل دادن مقاله ای که خودتان آن را ننوشته اید يك دروغ است. وقتی نام خود را روی مقاله ای می گذارید که خود ننوشته اید، در واقع می گوئید که خودتان خالق آن اثر بوده اید و این دروغ است. شاید این گناه کوچکی به نظر برسد. باید اعتراف کنم که وقتی نخستین بار به تقلب متوسل شدم، این گناه چندان در نظرم بزرگ جلوه نکرد. تا اینکه الزام روح بر من آمد. در بعضی مدرسه ها، تقلب کردن تبدیل به يك عادت شده است. بچه ها به هیجان تقلب کردن، دروغ گفتن و فریب دادن آموزگاران خویش معتاد شده اند. این عادت در بزرگسالان می تواند به رفتارهایی چون کشیدن چك های بی محل یا مخدوش، به خود بستن هویتهای دروغین یا اضافه کردن ساعت کار دروغی به ساعات کار خود، تبدیل شود. این رفتارها نمونه های آشکار دروغ گویی و تقلب هستند. هر چند ممکن است این کارها به اندازه زناکاری یا قتل بزرگ و فاجعه بار به نظر نرسند، ولي اگر در همین يك مورد هم بلغزید، مجرم به شکستن تمام شریعت هستید.

يك بار در جلسه کلیسایی، دوشیزه جوانی که احتمالا چهارده یا پانزده سال بیشتر نداشت، دفتری را که روی همه صفحاتش عکس خوانندگان و هنرپیشه های سینما را چسبانده بود، به پای سکوی موعظه آورد. در این عکسها هیچ چیز بدی وجود نداشت. نه تصاویر شهوانی بودند و نه سکسی. وقتی از دختر جوان پرسیدم که چرا این دفتر را آورده تا زیر پای خداوند بیندازد، او برگهای دفتر را تند تند ورق زد و عکسها را بار دیگر نشانم داد. سپس گفت: «جناب کشیش، این آدمها روزی بتهای زندگی من بودند، حالا

می خواهم از دستشان خلاص شوم.» بار دیگر مسیحیان پاکتهای سیگار خود را پیش آوردند. برخی از آنها با خشم پاکتهای سیگار خود را مچاله کرده می گفتند: «من نمی خواهم دیگر با این رجاست کاری داشته باشم. به ششهایم آسیب می رساند.» من مسیحیانی را دیده ام که با خود مواد مخدر و همه جور تصاویر مستهجن به جلوی محراب آورده اند.

شنیدن شهادت از دهان ایماندارانی که از آخرین بت های زندگی خود آزاد می شوند، شگفت آور است. این نشانه آن است که خدا کلیسا را پاکسازی و قوم خویش را تطهیر می کند.

شاید شما کسی هستید که از پیش در مسیر کلام خدا گام بر می دارید. شاید زندگیتان به روالی خداپسندانه پیش می رود و خلاصه با او زندگی می کنید. شاید خانه شما بر پایه الگوهای کتاب مقدسی شکل گرفته و سازمان یافته است. با این وجود حتی اگر یک گناه در زندگیتان وجود دارد، دعوت خدا از شما این است که همین واپسین بت را هم رها کنید.

شاید بت شما چیز ملموسی نباشد؛ آن می تواند غرور، برتری مذهبی یا نبخشیدن کلیسایتان به خاطر آنکه زمانی شما را رنجانده، باشد. شاید بدین خاطر که ایمانداري یا یکی از رهبران کلیسا در شما رنجش ایجاد کرده، تصمیم گرفته اید دیگر هرگز خدا را به تمامی دل و جان و مثل گذشته، خدمت نکنید.

اینجور تصمیم های قطعی می تواند برای باقی عمرتان مانعی بر سر راه شما باشد. من نام آنها را «ضربه های مذهبی» گذارده ام. لازم است همین امروز از دست آنها خلاص شوید. دعا می کنم که این واپسین گناه نیز از دلتان زوده شود. باشد که در پادشاهی خدا همچون کودکی معصوم گردید. باشد که اعتمادتان در خداوند تجدید گردد و به خاطر همین اعتماد، اعتمادتان بر بدن مسیح – یعنی هم ایمانداران – نیز احیا شود.

جوانی که در یکی از جلسات بیداری ما رهبری پرستش را بر عهده داشت، در دومین روز جلسات به سختی جلوی خود را می گرفت تا جلو نیاید. به محض تمام شدن جلسه و پایان یافتن موعظه من، او به شتاب نزد آمده گفت: «برادر سرجیو، می خواهم چیزی پیش شما اعتراف کنم. دیروز من به خاطر تماشای فیلمهای مستهجن ملزم شدم. با اینکه من یکی از رهبران جوانان هستم و پرستش را هم هدایت می کنم، ولی به این فیلمها و برنامه ها نگاه می کردم. دانستم که دیدن این فیلمها کاری اشتباه است، از این رو با خداوند عهدی تازه بستم. تصمیم گرفته ام برای همیشه دیدن این فیلمها را کنار بگذارم.»

شهادتهای نظیر مورد بالا به من قوت قلب می دهد تا به کار خود ادامه دهم چون می بینم این آدمها به کلی آزاد شده اند. آنها نمی خواهند حتی یک گناه در دلشان باقی بماند.

۵ – در قبال پول فلسفه ای بنیادین یا ریشه ای اتخاذ کنید

کسانی که می خواهند جداً همه چیز زندگی خویش را به خداوند تسلیم کنند در قبال پول خیلی ریشه ای عمل می کنند. جان و سلی همیشه می گفت: «تا می توانید پول به دست آورید، تا می توانید پس انداز کنید و آنگاه تا می توانید به دیگران ببخشید.» به باور من این یکی از بهترین و کتاب مقدسی ترین فلسفه ها در قبال پول و مسئله نظارت مالی است.

من به فقر موعظه نمی کنم، بلکه به کوشایی و عظمی نمایم. ما می توانیم تا جایی که خداوند اجازه اش را داده، پول به دست آوریم، همچنین باید برنامه درستی برای پس انداز درآمد خود داشته باشیم. ولی باید آماده باشیم که هرگاه خداوند لازم داشت با سخاوت و گشاده دستی برای کارش پول بدهیم. یقین دارم بیداری روحانی که اکنون در حال آمدن است، از لحاظ مالی هزینه سنگینی دارد، چون باید این بیداری به سراسر دنیا سرایت کند. باید به فکر پول جمع کردن، و نه مال اندوزی و حرص پول داشتن – باشیم، تا هرگاه خداوند خواست در اختیارش قرار دهیم و آنگونه که هدایمان می کند با بهره گیری از این منابع مالی که خود او در دسترسمان قرار داده به افراد بیشتری خدمت کنیم.

از دیدگاه یهودیان، سعادت دنیوی نشانه لطف الهی بود. شاید از این رو بود که رئیس ثروتمند با موضع حب مال دنیا دست به گریبان بود. او نخست در برابر عیسی زانو زد (مرقس ۱۰: ۱۷). اما وقتی سخن

عیسی را شنید ، آنگاه گفت: « خداوند ، فکر نمی کنم بتوانم این کار را بکنم . آنچه تو از من می خواهی در درونم کشمکش می ایجاد کرده چون از بچگی به من آموخته اند که رفاه و ثروت دنیوی نشانه برکت خداوند است ، من دوست ندارم فقیر باشم ! »

عیسی هیچ وقت منکر این مسئله نشد که ثروت مادی برکتی از جانب خداوند است . بلکه مسئله اینجاست که ثروت و رفاه می تواند تبدیل به لعنت شود ، اگر آن را به تمامی تسلیم اراده خدا نسازیم.

برخی از ایمانداران لازم است برای یک یا چند ماه از به کار بردن کارتهای اعتباری خود « روزه » بگیرند. اگر گرفتار مرض بی اختیار خرید کردن ؛ مصرف گرایی و مادی گرایی شده اید شاید دعوت خدا از شما این است که کارتهای اعتباری خیش را کنار بگذارید . اگر متاهل هستید ، یاد در این مورد توافق همسر خود را نیز جلب نمایید. این کار نه تنها می تواند نشانه آن باشد که واپسین بت زندگی خود را دور انداخته اید – بلکه ممکن است در نهایت شگفتی پس از اندک زمانی متوجه شوید که از تمام قرضهائتان نیز رهایی یافته اید . این کار هم کتاب مقدسی است و هم عاقلانه .

۶ – اخلاقیات عملی بنیادین را به کار بندید

عیسی خیلی سختگیر بود . به رئیس ثروتمند گفت : « من فقط به این اکتفا نمی کنم که تو مرا بستایی و نیکویم بخوانی . می خواهم که تو بت زندگی را رها کرده از عقب من بیایی. من با تو کار دارم.»

این رئیس ثروتمند می توانست به طور بالقوه یکی از شاگردان عیسی باشد ولی هرگز چنین نشد. تا جایی که ما اطلاع داریم ، او هیچگاه پیرو مسیح نشد . کتاب مقدس می گوید که وقتی عیسی از او خواست همه چیزش را رها کند ، بسیار اندوهگین شد. در یونانی واژه *paralepos* یعنی او ماتم گرفت ؛ او با خود کشمکشی درونی داشت و نمی توانست از تصمیمی که گرفته شادمان باشد.

آنانی که از رها کردن واپسین بت خویش خودداری می کنند، آنانی که از وقف کامل سر باز می زنند، ماتم خواهند گرفت . ایشان نیز می دانند که بزرگترین فرصت زندگی خود- بخت پیوستن به جرگه عیسی- را از دست داده اند. اگر به جرگه او نپیوندید، در رוחتان چیزی هست که شما را ملزم خواهد ساخت و خواهد پرسید که چرا همه چیز را به او نسپرد اید . رئیس جوان و ثروتمند واقعا می خواست از عیسی پیروی کند، ولی از سویی دیگر می خواست همه ثروت خود را برای خویش حفظ کند. مثل او نباشید!

همین اواخر این عبارت نظرم را جلب کرد: « روحانیت ما نه در آنچه انجام می دهیم ، بلکه در آنچه ما برمی گزینیم آشکار می گردد. » ما از این رو که خیالات و امیال زیبایی در سر داریم روحانی محسوب نمی شویم ، بلکه چون پیروی عیسی را برگزیده ایم روحانی به شمار می آییم . آن زمان روحانی هستیم که تصمیم می گیریم همه چیز را تسلیم خداوند کنیم . راز تقدس در پیروی کردن – یعنی آمادگی برای پیروی از فرمانهای عیسی – است . روزی من و همسرم که از آسیا باز می گشتیم در فرودگاه سن فرانسیسکو به زمین نشستیم تا هواپیمایمان را عوض کنیم . هر دو برای بازگشت به خانه هیجان زده بودیم. همسرم برای گرفتن کارت پرواز به گیشه مزبور مراجعه کرد و من هم در گیشه دیگری مشغول کاغذبازی های معمول گردیدم . نمی دانم چطور شد که او زودتر از من سوار هواپیما شد. وقتی تنها یک دقیقه پس از او کارم تمام شد و به جلوی گیت پرواز رسیدم ، در کمال شگفتی دریافتم که هواپیما حرکت کرده است .

اگر تا به حال با هواپیما مسافرت کرده باشید ، خوب می دانید که هیچ فرقی نمی کند که یک دقیقه دیرتر رسیده باشید یا یک ساعت. وقتی هواپیما رفت ، دیگر رفته است ! شاید هواپیماها تنها وسایل نقلیه ای باشند که دست کم در آسمان دنده عقب ندارند! در هواپیما بسته شده و و خود هواپیما از گیت جدا شده بود. دیگر راهی برای متوقف کردنش وجود نداشت.

برای مسنولان خط هوایی مورد نظر توضیح دادم که من نهایت تلاشم را کرده ام تا به موقع به گیت برسم. واقعا هم تا جایی که می توانستم شتاب به خرج داده بودم. به آنها گفتم که به خاطر شلوغی و ازدحام جمعیت چمدانهایم از گمرک دیر ترخیص شدند و الان همسرم در هواپیما است . در حالی که ما مشغول حرف زدن بودیم ، پانزده نفر دیگر که آنها هم از هواپیما جا مانده بودند ، به جلوی گیت آمدند .

ناگهان، هواپیما که چند یاردي بیشتر از گيت فاصله نگرفته بود، ایستاد. شاهد بودم که مسئولان خط هوایی با چه جدیتی با بی سیم حرف می زنند. شگفت زده دیدم که هواپیمای غول پیکر دوباره بازگشت. فقط برای بازگشت همان چند یارد پانزده دقیقه وقت صرف شد. به زودی درهای هواپیما را گشودند و همه ما سوار شدیم و آنگاه هواپیما پرواز کرد!

بعضی آدمها احساس می کنند که آخرین «هواپیمای» روحانی را از دست داده اند. ایشان یقین دارند که دیگر هرگز روی شادی و کامیابی را نخواهند دید. شاید شما هم یکی از این افراد باشید. شاید می اندیشید که هواپیما را از دست داده اید و دیگر برای رسیدن به مقصد آسمانی راهی برایتان باقی نمانده است. ولی من می خواهم به شما بگویم که هنوز فرصت هست. ما هنوز در دوره نجات به سر می بریم؛ ما هنوز زیر فیض روح القدس هستیم. داوری بازپسین هنوز فرا نرسیده است. هنوز خیلی دیر نشده!

هنوز وقت هست که از هر گناه بخشوده نشده، از هر تلخی روح یا خودداری جدی از یاری رسانی به بدن مسیح توبه کنید و همه وظایف خویش را به انجام رسانید. هنوز برای رها کردن واپسین بت فرصت دارید.

در باب ۱۹ انجیل لوقا، یعنی يك باب پس از داستان رئیس ثروتمند، داستان دیگری وجود دارد. این داستان از مردی ثروتمند به نازکا یاد می کند که به عشقش نسبت به پول پشت پا زد و تاوان همه نادرستکاری های خویش را پرداخت و سپس زندگیش را وقف پیروی عیسی کرد.

زکی آدم چندان مذهبی نبود. در واقع يك دزد و نیرنگ باز بود. ولی واکنش وی نسبت به عیسی به ما نشان می دهد که او کاملاً آماده بود تا زندگی خو را به طور تمام عیار به خداوند و خدمت به او وقف نماید:

اما زکی از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می گردانم.» (لوقا ۱۹: ۸)

برخی از شکارچیان بسیار زیرک در آفریقا برای به دام انداختن میمونهای کوچک از روشی نوآورانه بهره می گرفتند. آنها از بطری ای استفاده می کردند که دهانه اش آنقدر تنگ بود که دست میمون به سختی می توانست وارد آن شود. بعد درون بطری بادام زمینی یا آبنبات – چیزهایی که میمونها خیلی دوست دارند – می ریختند. میمون وقتی بطری را می دید به طرفش می رفت و دستش را درون آن فرو می کرد و مشتش را از خوراکی دلخواهش پر می ساخت، ولی با مشت پر، دیگر نمی توانست دست خود را از بطری خارج کند. در همان لحظات کوتاهی که میمون درگیر خارج کردن مشت خود از دهانه تنگ بطری بود، شکارچی از فرصت استفاده کرده توری رویش می انداخت و شکارش می کرد. همه اینها به این خاطر بود که میمون دریغش می آمد مشت خود را از بادام زمینی یا آبنبات خالی کند و دست خود را آزاد نماید.

شیطان می خواهد قوم خدا را با چیزهای کوچک و حقیر اغوا کند. بعضی ها با چیزهای پیش پا افتاده ای به دام می افتند و چون عقیده دارند که این گناهان آنقدرها بزرگ نیستند که به جایی بربخورد، از رها کردن آنها خودداری می کنند. ایشان دستهایشان را گرد بتهای کوچک خود مشت می کنند و تحت هیچ شرایطی حاضر به رها کردنشان نیستند. با همان مشت های پر، دست های خود را می کشند و می کشند و خبر ندارند که تور شکارچی در حال افتادن روی سرشان است.

این تور از جانب خداوند نیست، بلکه شیطان، آن هلاک کننده دامش را می گستراند. کتاب مقدس به ما می گوید که شیطان «همچون شیری گران در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد» (اول پطرس ۵: ۸).

استدعای من از شما این است که مشت های خود را باز کرده هر چه در آنهاست رها کنید و سپس از مسیح پیروی کامل نمایید. آن چیز می تواند يك رابطه باشد که از ملاقات های خوب مسیحی شروع شده به دامهای غیراخلاقی منتهی می شود. می تواند يك رابطه عاشقانه یا احساس قلبی باشد که در اراده خدا نیست. شاید احساسات شما درگیر دوستی یا رابطه اشتباه است و شما این را خوب می دانید. می گوئید: «بله، من می خواهم خدا را خدمت کنم.» ولی همچنان مشت خود را دور آن رابطه غلط گره کرده اید و حاضر به رها

کردنش نیستید . می تواند برکات عادی یا شغلی خاص باشد . می تواند دیدگاهها یا احساساتی قلبی باشد که خدا در آنها راه ندارد . می تواند چیزی باشد که فقط شما از آن آگاهید – بتي پنهانی که در شکافی از شکافهای قلب خود مخفی اش کرده اید.

آنچه که باید روی مذبح خداوند قرار دهید، چیست؟

رنیس جوان ثروتمند خیلی اندوهگین بود ، چون نمی توانست از آخرین گناه خود دست بکشد . ولی زکی وقتی با عیسی دیدار کرد شادمان گشت ، چون با میل و رغبت کامل همه چیز را به او تسلیم کرد.

اینکه در گذشته چقدر گناه کرده اید یا چه گناهایی در زندگیتان باقی مانده ، اصلا اهمیت ندارد. اگر امروز توبه کنید ، خدا لوح ضمیرتان را کاملاً پاک خواهد نمود . او شما را تماماً پاک خواهد ساخت. او هارد دیسک شما را پاک و زندگی روحانی تان را از نو فرمت خواهد کرد!

به همین ترتیب اصلاً مهم نیست که در گذشته چقدر پارسا بوده اید یا اعمال مذهبی به جا آورده اید . اگر از رها کردن واپسین بت امتناع ورزید و در وضعیت گناه بمانید ، خدا لطف خویش را از شما دریغ خواهد کرد.

اشتیاق قلبی من این است که شما خواننده گرامی واپسین بت زندگی خود را به خدا بسپارید و قدرت دگرگون کننده او را در زندگی خود تجربه نمایید ؛ زندگی که با سرسپردگی و محبت کامل وقف او نموده اید .

دعای توبه

پدر، هم اینک دعا می کنم که تو معجزه ای کنی . دعا می کنم که هر بتي را که در زندگیم باقی مانده با قوت روح نابود سازی . دعا می کنم که موانع را برداری و غل و زنجیرهایی که به پاهایم بسته شده ، بگشایی تا بتوانم صدای گسستن زنجیرهای روحانی را از زندگیم بشنوم .

ای خدا، دعایم اینست که هر تلخی ، رنجش و افسردگی از وجودم رخت ببرند. خداوندا، مرا آزاد ساز. می خواهم که بیایی و بار دیگر با من حرف زده، بگویی : « این آن چیزی است که تو کم داری .» پدر، خواهش می کنم یکبار دیگر با من سخن بگو. از تو فرصتی دیگر درخواست می کنم. اکنون ، با ایمان ، هر بتي را تسلیم تو می کنم. تو را برای آمرزش شکر می کنم . هر چند شایسته این آمرزش نیستم ، ولی آن را می پذیرم.

خداوندا ، خدمت مرا که به خواب رفته ، بیدار نما . مرا آزاد ساز تا در تب و تاب اراده تو زندگی کنم . ای خداوند ، مرا ایمانداری پرثمر بساز. به نام عیسی مسیح، آمین